

آخرین شماره

۵۰ ریال

تصور از مصور

جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۵۸ - شماره ۳۰ - سال سی و هفتم

قلم در حنگال ارتجاع



کامران بدیعی



— UT . ترا بخدا ول کنيد ، اينقدر مقاومت نکنيد ، جانان در خطر است ، شما جوانيد ، من پير مردم . عضو حزب توده بوده ام ، جوان که بودم مثل شما فکر ميکردم جان ارزشي نداره ، ولي حالا که خانواده شهدي ۴۰ تير و ۲۸ مرداد را مي بينم که کسی بفکرشان نيست ، براي شما نگران ميشوم . اين مردم که ارزش اين کارها را نمي فهمند ، براي چه بيهوده جان خود را به خطر مي اندازيد ؟

— براي زندگي . براي وطنمان ، UT . ترا بخدا به مردي که اينچنين هوشيارند ، و بهر وسيله محبت خود را نشان مي دهند ، توهين نکنيد . مردم ارزش دارند و خوب هم مي فهمند ، شايد جاني از کار مسا اشکال دارد ...

— آقا . من يك نفر حزب الله هستم . مي خواهم خواهر ... را ... هيچ ... هم نمي توانيد بخوريد . هيچ کس هم نمي تواند جلو مرا بگيرد . سلطان را هم بلديم . اگر تاج پحال نيامده ام استخاره کرده بوديم . ولي ديگر اين حرفها نيست ، يا ختم مي شويد ، يا ...

— يا ... ندارد برادر ، ما خفه نخواهيم شد . شما هم برادر ماهيتيد . بالاخره روزي به حقيقت پي بروريد .

— من حميد ... استادي دار دانشگاه ، مي خواستم اعترافي بکنم . تا چند هفته ييش من به علت اعتقادي که به جناحهاي سوسياليت مثل جناح سيد جواني و جنبش دانشم ، نهايت دشمني را با شما ، با آقاي شاملو ، با نظري ، با رحيمي ، با جبهه دمکراتيك ، با آقاي مهری ، با کی نژاد و ... احساس مي کردم ، خونم يکي از آذنهايي بودم که تمام به اين و آن فر مي زد که UT يك حکومت ضد امپرياليت را بايد به بهانه دريا و استخر و قطع موسيقي و حجاب زنان و سايلي به اين کوچکتر زير فشار گذاشت ، حرفم اين بود که ... بماند ، ولي حالا بايد بگويم که حق با شما بوده من پس از اين فرياد خواهم زد . اين کلاه سخني بود که امريکا سر ما گذاشت . اين کارتر رفتني . ما بايد پس از اين شعارمان باند : نه شاه خائن ، نه ارتجاع : آزادي !

— اميدوارم که در اين راه نيز دچار تندروي نشويد و آرامشان را حفظ کنيد !

— آقا من يك کتابفروش ساده کنار خيابان ناهرما چشم . روبروي دانشگاه . محل نقل فعاليتهاي سياسي تهران — و طبيعتا ايران — هر روز چيزهايي مي بينم که دلان به درد مي آيد . نيتيد ببينيد اين دارو دسته زهرا خانوم و حزب الله چي مي کنند ، چطور تمام آزاديهاي انساني ما دستخوش بجه بازو و مطامع اينها قرار گرفته است . نيتيد که ببينيد آنها چطور مخالف علم و دانش و تفکرند .

— چرا مي بينم و احساس هم مي کنم .

— UT . جنگ نزديک است . در حقيقت مي توان گفت شروع شده است . بجههاي من (باگريه ...) هر روز صحبت از نارنجک و بمب و اتمه مي کنند ، سه دختر و پسر ۴۰ تا ۴۰ ساله من کاري جز اين ندارند ، چرا ... چرا ... آنچه گرفتاري دوران شاه کم نبود ؟ بايد باز هم شاهد فعاليتهاي چريکي باشيم .

— متاسفانه به آنان که اين وضعت را به مملکت تحميل کردند بگويد .

— آقا . من سخنراني آقاي دکتر ميناجي را شنيدم . شما که اينقدر از او تعريف مي کنيد به ما بگوئيد چطور تحمل کرديد که بگويند «اعتصاب روزنامه ها چيزي نبود ، آنها نمي توانستند غير از اين کساري بکنند ، به اين ترتيب پس فردا ديگر گروهها و همشان انکار مي شود و آخر سر تنها مي ماند چند روحاني که مبارزه کرده بودند »

— ايتان دقيقا آنچه شما مي گوئيد را نگفتند . نگفتند اعتصاب مطبوعات چيزي نبود ، به عکس گفتند «يك حرکت مردمی و ملی بوده اما اضافه کردند چه مي توانستند بکنند ، مردم نمي گذاشتند آنها همچنان آنچه رژيم سابق مي خواست منکس کنند .

— UT شاعر جمله تان که مي گوئيد ديگر نمي توانيد آزا منتشر کنيد ، اگر ما نديد و منتشر کرديد اين سوال را پاسخ بدهيد که «انتقاصازنده» يعني چه . اين اصطلاح هويدي محدود بود . وقتي اولياي هلي دولت هم مي گوئيد دام انتقاد نکنيد ، تکويد ، تخطئه نکنيد ، انتقاد سازنده کنيد ، لاسد مقصودشان اينست که از ما تعريف کنند .

— والله چه عرض کنم . فقط گفته هاي چمران در مريوان — يا سندج — يادم مانده که : «مگر هر کاري شاه مي کرد ، بد بود ا» .

— UT . چرا اين عكسهاي شلاقزني را چاپ کرديد . — نمي کرديم ؟

— نه ، چون آبروي ما دردنيا رفت . ملت عهد تمن ۶ هزار ساله شد مرکز توحش !

— نه خاتم از واقعيت هيچگاه نگران نباشيد .

— آقا . من مستقدم که در انتخابات پشترده سايلي بوده است . — چرا ؟

— چون حتم دارم . آمار گرفته ام . شما باور نمي کنيد ، به حضرت عيسي اينها اکثريت ندارند و در اقليت افتاده اند .

— UT . من از لاهيجان تلفن مي کنم ، مي خواستم بگويم جشنان روشن !

— چرا ؟

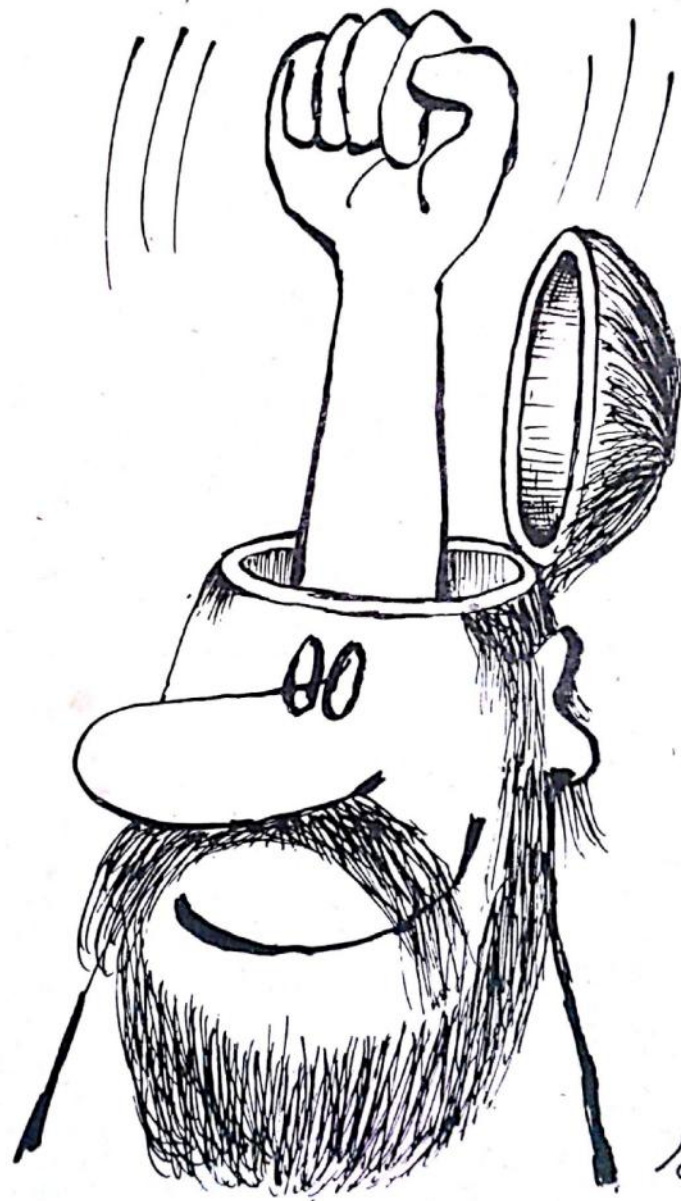
— از ديروز در لاهيجان حملات عيباباني و سنگ بر اکتی ولاستیک سوزي ، فرست عین روزهای انقلاب ، باور نمی کنید ، عین همان روزها . — چرا چشم ما . بفرمائيد چشم قدر طلبان ، که این حکومت را بعد از ۷ ماه به این روز انداختند ، روشن !

— آقا . من يك گروه بان يكم ارتش . به ما گفتند در كردستان وضع خيلي خرابه . به ما گفتن دارن از ما ميهن جدا ميشن ۷ و يك آقاي هم گفت عليه قطب زاده قيام کرده ان !!

— خوب ، بدش چه ؟

— هيچ . گفتن برين ساکتشون کنيد ، بله ، وضع صون وضع سابقه . چيزي عوض نشده .

حزب فقط ...



siné

۱	صاحب‌امسار و مدیرمسئول : عدلشوالی
۲	هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی
۳	شماره سال ۱۶۳۶
۴	شماره های تحریریه : خیابان خردمند جنوبی - کوچه نوی شماره ۲۱ - تلفن : ۸۱۳۳۴۸
۵	شماره های اداری : خیابان لاله‌زار - گرامسک - تلفن شهرستانها : ۳۱۳۳۸۹ - ۳۱۳۳۹۰
۶	سرمدیر : اکبرها ۱۱۱۰۵۰ - مسعود بیخون
۷	معاون تحریری : سرویس علی‌زاد
۸	دبیرصحفات جهان : مهلا شریعدمداری
۹	دبیرعکس : کاوه گلستان
۱۰	عکسها از : محمد سیاد
۱۱	طرح : داروش رادپور
۱۲	گزارشها : فرشیده اباضری
۱۳	مصحح : ناهد بوسوی
۱۴	سما و موزیک : حسین رهرو
۱۵	مدیر داخلی : محمدرضا ناهد
۱۶	شهرستانها : دکتر فتح‌الله والا
۱۷	فهرست : خانلر حشمت
۱۸	تلفن خوانندگان
۱۹	طرح
۲۰	یادداشتهای هفته
۲۱	این دیوان بلخ است
۲۲	نگاهی دوباره به هفته
۲۳	ما آمانه‌ایم جان بدعیم
۲۴	بیانیه سندیکا
۲۵	راه‌پیمائی روز یکتنبه
۲۶	یادداشتهای يك آيندگانی
۲۷	روشنفکران و آزادی مطبوعات
۲۸	مقاله مسعود بهنود
۲۹	مقاله غلامحسین ساعدی
۳۰	مقاله بزرگ پورجنفر
۳۱	ملت بیدار شو (کی‌زاد)
۳۲	مقاله حسین رهرو
۳۳	نامه‌ها
۳۴	عرفات در صحنه
۳۵	ثبات به سبک عراقی
۳۶	نیکارامونه
۳۷	مصاحبه‌ها ناطق
۳۸	نوشته خوانندگان
۳۹	شعر
۴۰	جهان ...
۴۱	پراکنده‌ها

این آخرین شماره « تهران‌مصور » است. اگر از نظر بعضی از آنها که با تاریخ این مجله‌اشنایی دارند، نشریه‌یی با ۳۰ سال عمر تعطیل می‌شود. از نظر گروهی که امروز « تهران‌مصور » را می‌سازند، این ۳۰ شماره مطرح است که خود منتشر کردند و مسئولیتش را به دوش دارند، و تصور می‌کنند رسالت زیستن در جامعه‌یی انقلابی و قلمزنی در این دوران را به دوش کشیده‌اند و با افتخار پاسخگوی آنند.

این اتفاق - تعطیل یک نشریه قدیمی - در هر جای گیتی که روی دهد تأسف بار است، هر نشریه دریچه‌یی است که جامعه در آن خود را و دیگران را می‌بیند، بستن دریچه‌ها شادمانی ندارد، اما واقعیت ملموس دیگر اینست که هیچ دریچه‌یی به تمامی بسته نمی‌شود، دریچه‌یی دیگر می‌گشائیم، به رنگی دیگر، ولی با همین رسالت. هر کدام از کسانی که بصورت متهمد و حرفه‌یی در دوره تازه « تهران‌مصور » قلم زده‌اند، می‌توانند دریچه‌یی بکشایند، همینطور آنها که از این تریبون استفاده کردند و گاه قلمی زدند، همینطور کسانی که با پرداخت ۵۰ ریال در هفته، پشت این دریچه ایستادند و از آن نگریستند...

اینها همه امید است و همین امیدهاست که ما را غمگین نمی‌دارد. نمی‌گذارد از پا بنشینیم، نمی‌گذارد متوقف بمانیم. نمی‌گذارد احساس خستگی کنیم. این آخرین شماره « تهران‌مصور » است، ولی خداحافظی ما با شما نیست. اگر روزهای سختی برای ایران ما در پیش است، این سختی برای همه ماست. شاید برای ما که قلم می‌زنیم، روزهای سخت‌تری در پیش باشد. یادتان باشد که دوران در خانه نشستن، درها را بستن و آهسته در گوش هم زوزه کردن، گذشته است. باید با تمام نیروخواست، نهراسید، دریچه‌ها را گشود و فریاد کشید، برای خواست خود جنگید، کافه‌نشین و مانیفست صادر کردن، گوشه‌نشینی و جفت مکانی و محافظه‌کاری محکوم است. و در این مورد اگر منتقدید که این دریچه کار خود را بدرستی انجام می‌داد، به گوش باشید و دنبالان کنید، همچنان که تاکنون بودماید، پی‌گیر باشید، گوش به زنگ باشید، صدای ما از جایی دیگر بلند می‌شود.

« تهران‌مصور » - ما تعطیل شدنی‌اند، مثل آدمها که مردنی‌اند، رفتنی‌اند. اما قلم - که خداوند بدان سوگند خورده است - از دست افتادنی و زرفتنی نیست. قلم، می‌تواند چند روزی - یا چند سالی - زیر فشار اختناق و ... متوقف شود، اما نه برای همیشه - روزی سرانجام آزادی از راه می‌رسد، چنانکه پس از ۵۰ سال اختناق و سانسور رضاخانی و پسر، سرانجام روزی مردم به پا خاستند و آزادی ما را دادند، منتهی این آزادی را به کسانی دادند که دلشان برای آن می‌تپید، و در طول سالیان اختناق، به سانسور و خفه‌کردن صدای حق کمک نکرده بودند، این آزادی را به کسانی دادند که آنرا در همه‌ی آن سالها طالب بودند. و حالا بار دیگر در فاصله‌یی کوتاه می‌بینیم شبح اختناق - صدای پای فاشیسم؟ - از دور پیداست و باز زمانی که ملت بیدار آزادی را باز گرفت، به آنهایی خواهد سپرد که شعله را دردل زنده نگهداشته و قابل آن بوده باشند. شاید در آزمان ما نبودیم و آزادی نصیب فرزندانمان، نسل بعد از ما و ... شد، شاید ... با شما خوانندگان « تهران‌مصور » که در این ۳۰ شماره با ما بودید، نخست ۱۰۰ هزار بودید - هر شماره مجله را ۵ تن می‌خوانند، بطور متوسط - تا حالا که به ۳۰۰ هزار و بیشتر رسیده‌اید، خداحافظی نمی‌کنیم. رفتن مطرح نیست، گروه دست اندر کاران این دوره « تهران‌مصور » میثاق خود را با شما پایدار و بسته و باقی نگهدارند، تا همین یکی دو هفته که دریچه‌یی باز گشائیم، بسوی سرزمین روشن آزادی، اگر چه این دریچه با فریاد و سنگ و ناسزا و تهدید گشوده شود، اما گشوده خواهد شد.

ایران ما زنده خواهد ماند، آنچنان که قرنهای زنده‌است، شوق آزادی نیز دردلها خواهد ماند، حتی دردل آنها که با ما نیستند و ما را می‌آزارند.

از بحسن رویی که شمالی از ارتجاع در دل انقلاب ایران به چشم ما خورد، و سایه‌های فانوس را دیدیم، هر آن که فلم در دست داشت هرانی در دلتان افتاد، بعضی گریختند، بعضی بی به‌مصلحت دادند، و - انصاف داشته باشیم - بعضی نیز ارسر مصلحت‌اندیشی برای ایران به دامان این ارتجاع آویختند و داخل آن شدند. مارا گزیری نبود و از مقاومت و انشعاری و حرمت از دساورهای انقلاب ملت ایران که انحصارطلبان آنرا از خود می‌خواستند، گزیری نبود.

پس فلم را برداشتم، فلم را بردوش گرفتم و آزادی را به مصلحت‌اندیشی‌های شخصی نفروختم و به راه افتادم. لحظه به لحظه، روز به روز خطر بیشتر شد، و ما هر چه جلوتر رفتیم، بیشتر از پیش به‌درستی راهی که برگزیده بودیم، معتقد شدیم. تعدادمان بیشتر شد، اینک می‌توان گفت کسی نیست که از سر «مصلحت ایران» در این صف نباشد.

از روزی که در صف راه‌پیمایان تاجوا گروهی به‌صفت ما زدند و فرمانشان این بود: شمار جدا ندهند، فقط شعارهای جمع! و پلاکات‌های ما را فرمان دادند که جمع کنید! و پلاکات‌های ما و همان را بر پلاکات نوشته بودیم: «آزادی مطبوعات نامین باید گردد»، یا «شکستی ای قلم ای دست اگر - بیچی از خدمت محرومان سر»، یا این‌همه که با توقف آندگمان و سنگیری بوسندگمان و کارگمران مبارش خود را در یک قدمی حادثه می‌بینیم، در یک قدمی آزار و زندان و ... چرا؟ حکومتی که اکثریتی بی‌تردید دارد، چرا اینچنین به مبارزه با آزادی و آزادیخواهی می‌پردازد. حکومتی که تمام تریبونها را در اختیار دارد - از جمله مسجد، سخنوران، رادیو و تلویزیون، امکانات گسترده چاپ و تبلیغ و کاغذ و ... روزنامه‌ها، مجلات و ... - چرا این یکی دو تریبون را می‌خواهد فرو ریزد. از نشریه‌ی یا چهل، پنجاه، صد هزار تیراژ چه وحشتی دارد؟

این سؤال را پاسخهای متعددی نیست. آنها خوب می‌دانند توطئه‌ی در کار نیست. آنها خوب می‌دانند خونشان دارند خونشان را ساقط می‌کنند؛ نه ما. حکومتی که مشروعیت و مقبولیت برای خود سراغ کند، از انتقاد نمی‌هراند. آنها که مردان خدا هستند و برای ارشاد آدمیان آمده‌اند. و آمده‌اند تا ما را از ستم فرمائجات دهد و ارشاد برهاند و به فلاح - رستگاری - رهنمون شوند، چه باک از مخالفان دارند. مثال زنده، آیت‌الله طالقانی از همه‌ی دیگران مؤثرتر، کارسازتر و بیشتر در جریان، برای

یادداشت‌های کوچه‌انقلاب

ما مطبوعاتیان قربانیان ارتجاع انحصارطلب می‌شویم.

استقرار این حکومت می‌گویند، اما در جالی اساله ادبی، انتقادی، هنری، طنزی در باره ایشان خواننده‌اید؟ مگر نه اینکه همه‌جا سخن از بزرگی و بزرگواری این مرد است؟ پس آن‌که از آزادی‌بیان، آزادی‌اجتماعات،

آزادی مطبوعات می‌هراند آیت‌الله طالقانی نیست. امثال ایشان نیز نیستند. دولتیان نیز - جز چند نفر از آنها - نمی‌توانند باشند؛ چون به آنها خرده گرفته می‌شود که ضعیف‌اید. و خود خوب میدانند که این سخن درستی است. می‌گویند بسوی سرمایه‌داری حرکت می‌کنند، و باز آنقدر جهان‌بینی دارند که بدانند از دو قطب پذیرفته شده سیاسی و اقتصادی آنها مداراتشان بر اساس حرکت‌های مشهور به «سرمایه‌داری» تنظیم شده است.

پس این فرد دولت است که خود را قسم مملکت و انقلاب می‌داند و همراه عاقلان - که چند نفری از آنها در دولت حضور دارند - هدف نخستین انتقادهایند و آنها را که از آزادی مطبوعات زبان می‌بندند و آنها را که توطئه می‌کنند، آنها را که بدکاریها و خستونتها را مجال می‌دهند دولت را نمی‌گذارند کار بکنند، انحصارطلبند و قدرت‌دوست و به این لحاظ مرد خدا نیستند. چرا که راه آنها - راه خودخواهی و قدرت‌طلبی و انحصارجویی - از راهی که اسلامی می‌خواهد، می‌گوید، بجان فلاح، فرسگها فاصله دارد.

بانوای دولت در حل معضلات، کم‌طالقی ملت و بعضی فشارها که از خارج و داخل وارد می‌آید، محیط را برای قدرت گرفتن اینها هموار کرده است، آنها با نزدیکی که با رهبری دارند، امکان یافته‌اند که مشکلات و ناآرامی‌ها را از آن که هست بزرگتر کنند، و همه را به گردن نهاد های آزادی و آزادیخواهی بیندازند. و به بهانه‌ی مصلحت‌اندیشی برای اسلام و برای انقلاب محور برای اعمال خلاف بگیرند.

اینک آنها دارند به قلب ما چرا می‌زنند، به مطبوعات حمله آورده‌اند، - نخست دولت بنا لایحه مطبوعات تصور می‌کرد می‌تواند راهشان را سد کند، پس از آن معلوم شد که نه انحصار - طلبان اصلا به این حدود راضی نمی‌شوند، آنها برای تسخیر آمده‌اند - همچنانکه در انتخابات مجلس خبرگان حاضر نبودند یک کرسی برای مذهبیون روشنفکر و یا میانه‌روهای مذهبی بگذارند، رساخیزوار ناخند، در مورد مطبوعات نیز راضی نبودند که لایحه معروف مطبوعات را محدود کند، آنها برای تسخیر آمده‌اند. و اینک ما در هدفیم.

ولی یک محاسبه ساده چشم‌همه چشم نشان می‌دهد که آنها اشتباه می‌کنند، ضد اسلام، ضد انقلاب و ضد مملکت ما عمل می‌کنند - عملیاتشان تنها آنها را خوشحال می‌کند که برای سقوط این حکومت و برانندش از داخل را، تنها راه چاره می‌دانند - چون: اگر قرار بود اختناق، سانسور، پرکردن زندانها، نفس برین از همه، در انحصار گرفتن تمام قدرتها، باعث نجات حکومتی شود، شاه مخلوع را نجات می‌داد! درست برعکس این، چنین رفتاری - چون در ذات ضد جامعه است - روی تمام محاسن را می‌پوشاند و تمام مواهب را باطل می‌کند، حکومتها به همین دلیل و ترتیب - که ظاهرا برای ماندگاری بیشتر برگزیده‌اند - سقوط می‌کنند - نشانه‌اش: بانو ماندنی - نخست مقبولیت خود را از دست می‌دهند، سپس مشروعیت، و اگر در این مرتبه سدی بگذارند، یا قبلا پیش‌بینی کنند که نتوان پایشان آورد، پس انقلاب نطفه می‌بندد - آنچه‌انکه در مورد شاه مخلوع و حکومتش -

اما می‌گویند خودکامگان همه یک راه را می‌روند و همه به یک سرنوشت دچار می‌شوند. ولی باز تاریخ تکرار می‌شود، چون همه تصور می‌کنند نیست به آن دیگری استثناء هستند. و همه را صفهای میلیونی و چند هزارتایی و آزادی یک دست گمول می‌زند - آنچه‌انکه هیتلر، موسولینی، لیکسون و شاه مخلوع و ... را گمول زد.

مطبوعات آزاد دارند قربانیان ارتجاع قدرت‌طلب و انحصارجو می‌شوند. ما در لحظات آخر غرق شدن هستیم، فرو می‌رویم اما از آن زیر راهی به تاریخ داریم. این صفحات، این کلمات ما را چون به باغ پرطروحات آزادی رسیدیم، قضاوت خواهد کرد. تاریخ ایران ما را باید به دآوری بنشیند، که می‌نشیند. در این تردیدی نیست.

پیشنود

هفته دفاع از آزادی مطبوعات

فروشی‌ها و نوارفروشی‌ها - را سنگ زدند. عکسها را پاره کردند. پلاکاتها را از بین بردند و ... آنها حتی پلاکات مرگ بر اسرائیل و زنده باد فلسطین را سالم نگذاشتند و عکسهای مصلح را تیکه تیکه و لگدمال کردند.

مرنجان تا نتوانستند از شکستن سرودت و چالوکتی پرهیز نکردند و حتی باجوبهای مرگچی که داشتند مستقیماً به چشم تظاهرکنندگان حمله کردند، چنانکه درخیابان پاسور چشم یکی از تظاهرکنندگان را درآوردند.

پاداران و آنها که از سوی دولت مأمور نظم بودند، در بسیاری نقاط آشکارا جانب مرنجان را نگه داشتند و عملاً به آنها کمک رساندند. وقتی جمعیت به مقاسل نخست‌وزیری رسید یکی از پاداران که برنام نخست‌وزیری ایستاده بود، تیرهوائی شلیک کرد و سپس گازهای اشک‌آور به مقدار زیادی شلیک شد. حزب‌اللهی‌ها درواخر کار بیشترین حمله خود را متوجه دختران تظاهرکننده کردند و بسیاری از آنها را به یادکک گرفتند و قصد لخت کردن آنها را کردند.

رویه‌رفته با همه حمله‌هایی که صورت گرفت، تظاهرات یکتبه تظاهرات موفقیتی بود، زیرا که صدها هراتی تا پایان کار مقاومت کردند و نشان دادند که ملت ایران باردیگر زیربار سانور و اختناق نخواهد رفت.

درتظاهرات دیروز مغازه‌داران و مردم خیابانهای اطراف مسیر از تظاهرکنندگان هواداری و پشتیبانی کردند، مردم بیاده‌روها نیز ساه می‌رسانیدند چگونه است که وقتی مذهبی‌ها تظاهرات می‌کنند، آنهمه ژس بدست و پادار و ... آنها را حفاظت می‌کنند، ولی دموردانان برعکس رفتار می‌شود.

تغییر شکل روزنامه

باتعمیل روزنامه آیندگان و مسادرمه‌چایخانه آن، روزنامه‌هایی که دراین جایخانه چاپ می‌شدند گرفتار و دربردار شدند. کیهان آزاد و ندای آزادی از آن جمله‌اند. کیهان آزاد که در روز حادثه نخستین شماره خود را منتشر کرده بود، مدت‌ها درپی جایخانه گشت و سرانجام

هفته، هفته درگیری‌هایی بود که حوادث بد و خطرناکی را درآینده نزدیک خبر می‌دهد. تبریز از زور گرانسی سر به‌شورش برداشت. در لاهیجان، عوامل قدرت درگیری‌های تازه‌ای را آغاز کردند و شهر را به تعطیل کشاندند، مردم پاوه به‌سرناوشت مروان دچار آمدند، در مرودشت دست‌به‌تحصن زدند و ... اما حوادث تهران که برسرآزادی بیان و مطبوعات رخ داد، از همه مهم‌تر بود. هفته درحقیقت هفته بد مطبوعات بود.

درتهران پس از بستن روزنامه آیندگان و اعلام تعطیل چندروزنامه دیگر، مردم آزادی‌ها را درخطر دیدند و وجهه دمکراتیک ملی اعلام راه‌پیمایی کرد. پیش از اعلام راه‌پیمایی و درست پس از بستن روزنامه آیندگان، آیت‌الله خمینی در اعلامیه‌ای هرگونه راه‌پیمایی و تحصن و اعتصاب را دراین شرایط خلاف اسلام اعلام کرده بود. همین جهت با اعلام راه‌پیمایی از سوی جبهه دمکراتیک ملی بیم درگیری همه مردم را فرا گرفته بود، آنچنانکه بسیاری از بیم درگیریها تصمیم گرفتند به تظاهرات نروند. باوجود این جبهه دمکراتیک ملی اعلام کرد که دربرابر تهدیدها عقب‌نشینی و برسر آزادی معامله نخواهد کرد.

درروز موعود - یکتبه ۲۱ مرداد - دهها هزار نفر درجلو دانشگاه مرد آمدند تا راه‌پیمایی علیه اختناق را آغازکنند. مخالفان و حزب‌اللهی‌ها راه را بر آنها بستند و باسک و چوب و چماق به‌جان تظاهرکنندگان افتادند. تظاهرکنندگان به مقابله برخاستند و باهمان سلاحها به‌جان حزب‌اللهی‌ها افتادند. به‌این ترتیب آنها نشان دادند که از این پس دربرابر چوب و چماق و ... ساکت نخواهند نشست.

با آغاز درگیری‌ها عده‌ای از تظاهرکنندگان از خیابان فرعی به سمت مقصد نهایی - نخست‌وزیری - رفتند، اما دیگران با مقاومت راه را باز کردند و مسیر راه‌پیمایی را ادامه دادند. مرنجان که خود را شکست خورده می‌دیدند، به انواع ناروایی‌ها دست زدند. اتومبیلها را شکستند، شیشه برخی مغازه‌ها را - سانویج -

از علی آموز ...

این روزها روز مولای علی است، برای آنها که آزاداند، گر چه مسلمان هم نباشند، علی مظهر و شرف مرد است و معنی مردانگی - علی است که مردی و مردانگی را چنین معنای باشکوهی می‌بخشد - و هم اوست که سنگینی نامش بر تاریخ، اسلام را دین بزرگی‌ها و بزرگان کرد.

در تمام روزها و شبهای قدر، این تنها هادر بزرگها نبودند که برای فرق بریده علی گریستند. همه، پیر و جوان، بزرگ و کوچک، زن و مرد، هرکس در سرور آزادگان جهان، زاوییدی می‌بیند، او رودی خروشان است که آدمیان به اندازه دانش خود از آن به هشتی آب می‌توانند برد.

در تمام هفته به یاد آزاده‌یی بودیم که آزادگی می‌آموخت و زندگیش درس تاریخ است به آنها که دست کم از نظر ظاهری پیرو اویند، باید گفت. اخلاص عدل، آزادگی، بزرگواری، عبارت، دلاوری، تدبیر، دانش و ... را از علی آموز.

از علی زیستن را، از علی مردن را باید آموخت. چرا که زیستش انسان‌وار بود و مرگش شهادتی علی‌وار. او «علی‌وار» زیست چرا که معیار و میزان آدهیت بود.

توانست در صفحه انتشار خود را ادامه دهد ، اما ناگزیر شد که شکل و اندازه خود را تغییر دهد و در قطعی کوچکتر انتشار یابد. ندای آزادی نیز به همین وضع دچار آمد و اکنون در صفحه بسا قطع کوچکتر به انتشار خود ادامه می دهد.

هرآن‌مصور در حالی که خود آخرین شماره اش را منتشر می کند - توفیق یاران خوب و صدیق کیهان آزاد و ندای آزادی را خواستار است. ما برای آنان آرزوی موفقیت می کنیم.

دریاو و کردستان اتفاق مریوان تکرار می شود. بیشتر مردم آنجا به اعتراض به وجود پاسداران شهر را ترک کرده اند و می گویند تا خواستشان برآورده نشود، به شهر باز نخواهند گشت.

در تبریز خبر از گرامی و غوروش است. ظاهر آ مردم شهر بخاطر گرانی به میوه فروشها حمله کرده و میوه ها را به قیمت ارزان فروخته اند، در عین حال مردم به راه پیمانی دست زده اند و مغازها تعطیل شده است. سروه قضایای تبریز و علل و انگیزه های اساسی آن به درستی روشن نیست ، و نمی توان به قضاوت درباره آن نشست. این در حالی است که هنوز نام نمایندگان تبریز برای مجلس خبرگان اعلام نشده است .

در مرودشت و لار (فارس) نیز خبر از درگیریها است: بطور خلاصه بسیاری از شهرهای ایران آرام نیست و درگیری با کتیبه ها و دولت ادامه دارد.

حمله به ستاد چریکها

فرزاد روز راه پیمایی علیه اختناق و سانور، نوبت از میان برداشتن ستاد نیروهای مترقی رسید و طبعاً در این زمینه نخست نوبت سازمان چریکها بود. اوباش و اراذل به ستاد چریکها در خیابان فدائی (همان خیابان میکده سابق که دولت نام فدائی را هم بر آن تحمل نکرد) ریختند و تمامی وسایل آن را ضبط کردند و همه کتابها و اعلامیه های آن را پاره کردند. کتابفروشی های جلو ستاد از پیش جمع شده بودند، با وجود این آنها که مانده بود از تجاوز درامان نماند.

پس از این حمله که از سوی پاسداران و تفکک بدستان دولتی حمایت می شد، خیابان فدائی منظره غم انگیزی به خود گرفته و سرتاسر آن از پاره های کاغذ پر شده بود.

صدا و سیما ی دولت در ارتباط با این اعمال، خبری بخش کرد با این عنوان که گروهی به ستاد حمله کردند و پاسداران گمنامی هم رفته اند و سلاحها را از مردم تحویل گرفته اند. آنچه گفتمی است این است که در ستاد چریکها هیچ

سلاحی نبود و اگر بیش از آن هم وجود داشت توسط فدائیان خارج ند بود، ولی صدا و سیما ی دولتی به نقل از خبرگزاری پارس (دولتی) نام بسیاری سلاحها نظیر خمپاره را برد که بظاهر درستاد پیدا شده است !

پیش از حمله به ستاد، در روز دوشنبه طرفداران حزب الله به مدد پاسداران به دفتر پیشگام هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق - و دفتر دانشجویان مبارز - هوادار سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - حمله کرده و همه وسایل و کتابهای آن را پاره پاره کرده بودند. کتابفروشی های خیابانی جلو دانشگاه نیز از حمله درامان نماند و همه کتابهای غیر اسلامی در یک نیمه روز به کاغذ پاره بدل شد. حزب الله پس از حمله چنان اخوتی در پیش گرفت که هر کسی را که می خواست در خیابان به جوب و چماق می بست و صبح تا غروب خیابان انقلاب را فرق کرده بود.

حمله چماق بدستان اسلامی دامن سازمان مجاهدین خلق ایران را نیز گرفت. دوشنبه شب - نزدیک افطار - آنها به سازمان مجاهدین خلق ایران حمله کردند و خوانند آنجا را تصرف کنند، اما هواداران مجاهدین در جلو ستاد در خیابان خوابیدند تا ستادشان از دست نرود ولی ستاد مجاهدین همچنان محاصره است و معلوم نیست کار به کجا بکشد.

در ضمن سعود رجوی یکی از رهبران سازمان مجاهدین قرار بود شب دزدانگاه تهران سخنرانی کند ؟ اما در دومین شب پاسداران و هواداران حزب الله دانشگاه را بستند و هیچکس را به دانشگاه راه ندادند.

□ آقای مصطفی چمران - که ظاهراً چاپ عکشان در شماره پیش تهرانصور باعث شد که ایشان از تاریکی بدر آمده و به مصاحبه تلویزیونی رضایت دادند . در تلویزیون می گفتند : آنها محیط را بر گروه های مسلمان تنگ کرده اند . نمی گذارند آزادانه عقایدشان را بیان کنند ، موقع انتخابات وضعیتی فراهم آوردند که مردم نتوانستند رأی خود را به صندوق بریزند ، برای کسانی که اعلامیه ها و روزنامه های مخالف آنها توزیع می کنند یا می فروشند ، مشکلاتی فراهم آورده اند ، خلاصه با اسلحه و زور ، نه با منطق افراد را بطور مصنوعی طرفدار خود جلوه می دهند . آیا این درست است ؟

یک لحظه وسط صحبت های آقای

چمران بنظرم رسید ایشان دارند از واقعیت های جامعه ما صحبت می کنند ، بعداً دیدم سخنی از کردستان است و آنها که موضوع ظلم قرار گرفته اند و محیط فعالیت آزاد برایشان از بین رفته است . و پیش خود گفتم چقدر آقای چمران با انصاف است که از این مسایل ناراحت می شود و آنرا به زبان می آورد .

اما خیلی دیر نیائید که فهمیدم اشتباه کرده ام ایشان دلشان برای کردهای مسلمان سوخته . و دلم برای خودمان سوخت که در وضعیتی مشابه « کردهای مسلمان ؟ » قرار داریم ، ولی کسی دلش نمی سوزد و در تلویزیون آنرا با آب و تاب بیان نمی کند .

راستی چرا منطوقها همیشه یک سویه است . چرا آنچه بردیگران نمی پسندیم ، بر خود روا می داریم و بالعکس . مگر این انصاف معروف علی علیه السلام نیست . چرا شما مسلمانان بنده ی او کمی او را معیار نمی گیرید . انصاف و پاکدامنی و عدل اسلامی چرا اینطور در مقام وزارت و صدارت و معاونت و ... فراموش شده است .



فوق العاده آزادی مطبوعات
فوق العاده تهران‌مصور در چهار صفحه برای آزادی مطبوعات که صبح شنبه گذشته در تهران منتشر شد و فردای آنروز در بعضی از شهرستانها ، با استقبال عمومی روبرو شد ، بطوری که در چند ساعت نایاب گردید . متأسفانه به علت اشکالات جوی (۱) تجدید چاپ این فوق العاده ممکن نبود . فقط برای ثبت در تاریخ بود و بس !

این داوری دیوان بلخ است

حالی درون پرده بسی فته می رود
تا آن زمان که پرده برفاقت چها کنند
حافظ

خوای انقلاب سرنوشت‌ساز شده است ؟
در پناه حمایت رهبر انقلاب ، یا به زور
«ژست» پاسداران ؟
این افراد که در موضع قدرت قرار دارند ،
نقش اجرائی باری می‌کشد یا در مقام قانون-
مداری نشسته‌اند ؟

درست است که قدرت سرنیزه و زور محری
هر نظریاتی است ولی در زمانی که می‌خواهیم
آزادمنشی ، آزاد فکر کردن و آزاد بودن را
نعمیم همی چرا باری کوبه و ریش پهن را
درمی‌آوریم ؟

لايحه‌ای برای مطبوعات می‌نویسند ، آرا
به افکار عمومی می‌گذارند ، اکثر صاحب‌نظران
و صاحبان قلم می‌گویند این به صلاح انقلاب
نیست که قانون مطبوعات را قبل از تصویب
«قانون اساسی» تکمیل کنیم . برای راضی کردن
دلهای خسته و فلهمای تنگه‌جستانی تشکیل
می‌دهند ، نظری که ابراز می‌شود نادیده
می‌گیرند و بعد آنچه را بعنوان قانون مطبوعات
مصوبه شورای انقلاب عرضه می‌کنند ، سخت ،
سقیم و ارنجایی و اختیار قلم را بدست قوه
محریه می‌سپارند : و بسیاری از صاحبان قلم را
محروم ...

ایشان که در پشت پرده نشسته‌اند و سرنوشتها
را رقم می‌زنند از کی و چه کسی ناله دارند ؟
اگر افرادی نظیر حضرت آیاتاله طالقانی مبارز
ارزنده‌اند که حرفی نیست و امر در مقام
علمی و روحانی در کنار آیات عظامی چون
شریعتداری و گلبانگانی و مرعشی قرار گرفته‌اند ،
شوای آنان مورد قبول مسلمین بوده و خواهد
بود ولی اگر می‌خواهید سرنوشت ما را به اختیار
چند نازه به دوران رسیده و انقلابی‌نما و ماموران
بیگانه بسپارید صراحتاً اعلام می‌کنیم که بهیچ
فیضی زیر بار نخواهیم رفت . همین اندازه که

جاب قطب‌زاده به مردم آزاده ۷ به نویسندگان
مطبوعات توهین می‌کند و آبروی ما را می‌برد
کافی است و برای شورائی که چنین افسراد
بی‌صلاحیت و بی‌چاک و دهن و بی‌بند و بار
عضویت داشته باشند نمی‌توان مقام رهبری و
قانونگذاری قائل شد .

چرا به نظرات حضرت آیاتاله‌العلیمی
شریعتداری ملجاء مرجع شیعیان توجه ندارید که
می‌فرماید : دولت حق قانونگذاری ندارد و
قانونگذاری مخصوص قوه مقننه است در
دمکراسی باید مجامع تقنینیه را مردم انتخاب
کنند نه یک شخص ، یا یک دولت . تمام دعوای
برسر همین موضوع است که وضع قوانین باید
منطبق با اصول اسلامی باشد و توسط نمایندگان
صالح که از جانب ملت برگزیده شده باشند صورت
گیرد . می‌خواهید قلم ما را محصور کنید ،
دیگر چرا بهانه قانون را پیش می‌کنید ؟ دیگر
چرا آزادی را عنوان می‌کنید ؟ شما که امروز
قدرت در دستان هست . تنها سرنوشت من و
امثال من بلکه دولت بازبچه‌ای بیش پیش شما
نصود ندارند دیگر این بارها چیست ؟ در
حالیکه مراکز قدرت باید در اختیار دولت قرار
گیرد درست کارها برعکس جریان دارد .

آیا بین اعضای شورای انقلاب چه افرادی
نشسته‌اند که باید از ملت که خون داده ۷ مبارزه
کرده ۷ کشته و شهید داده بوشیده و پنهان قرار
گیرند ؟

آیا این افرادی که امروز در پس‌پرده نشسته
و قانون می‌گذارند تا امثال من به جرم نمایندگی
مردم در خارده سال قبل ، ارمه جبر خود که
حقوق اجتماعی است دست بکتیم و محروم شویم ،
همه‌تان ، مره ، پاک و بی‌گناه هستند ؟
آیا تمام این قانونگذاران دردانه‌میتوانند
سوگند یاد کنند که در گذشته ، برای رژیم سفاک

سابق و خاندان ذلیل سلطنت به منابر زفته و
در مجامع با بیانات خود بر چهارچوب موجود
میخ استحکام تکوینده‌اند ؟ پس چه باکی دارند ؟
اگر هست چرا برمن و امثال من خرده
می‌گیرند که چرا به خانه‌ملت راه یافته‌ام آنها
با رای مردم . آری با رای واقعی و حقیقی
مردم آزاده خلخال نه با صندوق‌سازی . ژیرا
می‌توانم به جرت این ادعا را بکنم که در طول
سالیان پراز برای مردم خلخال و عمران و آبادی
این خطه محروم ولی مستند جانشانی کردم ،
مبارزه نمودم ۷ مجاهدت کردم ... رفتم من به
مجلس به آسانی صورت گرفت با دکتر ابوالها
درفاقم ، صفحات تهران‌مسور ، در شماره های
۸۸۲ و ... موجود است ... آیا آن مبارزات من
با وطن‌فروشان و با دستگاه هویدا و ساواک و
سیا مدرک جرم است ؟ ... اخراج من از احزاب
الهیت بخاطر مبارزه با دولت اکثریت و محروم
گرفتن من از حقوق حقه اجتماعی و بستن کانون
تهران‌مسور و نابود ساختن چاپخانه فراموش
شدنی است . باید بار دیگر این عمل تکرار شود ؟
آیا باید جریبه تفکر و وطن‌خواهی را داد ؟
امروز بجرم مبارزات‌گشته ، با قانون مطبوعات
غیرعادلانه شورای انقلاب دست از همه چیسر
حتی از اندیشیدن و روزنامه‌نگاری کشید ؟ اگر
قرار است همه نمایندگان چند دوره اخیر اتم
از اقلیت و اکثریت ۷ مجازات بکشند و از حقوق
اجتماعی محروم شوند : آبادیگر دست‌اندرکاران ،
حتی حضرات آیات عظام و دیگر شخصیت‌ها که
در پیشتر وقایع حضور داشتند و تکلیف‌آنجانی
شرعی را ابلاغ نکردند ، قاصر نیستند ؟
چرا می‌خواهید مبداء تاریخی بسازید ، عمل
دولت دستگاه حاکم در خرداد ۱۳۴۲ بهیچوجه
قابل دفاع نیست و بلافاصله در صفحات آن‌روزه
تهران‌مسور نیز در این باره اظهار نظر شده .



مکالمات روزمره

انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی
 و از مقدماتی تا عالی با کمک نوار و کتاب
 اختصاصی بدون معلم در منزل با موزیبد
 سازمان نوارهای انگلیسی

نشانی: صندوق دکتر طیبی، بیلو، اربابهراسان، تلفن: ۶۲۲۳۵
 نشانی: تلفن: ۲۶۷۲۳ کویتان، تلفن: ۹۰۳۸۰ از شهرستانها، میبدیریم

فقه‌بندی مدرن

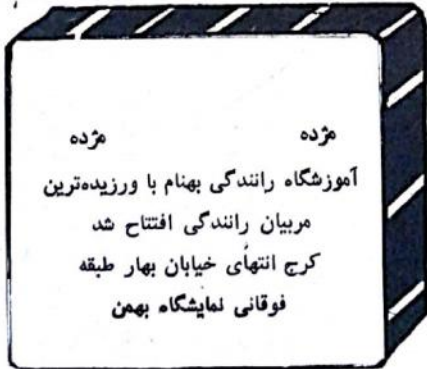
قابل مصرف در کتابخانه های عمومی و
 خصوصی - منازل - دفاتر کار - باگانیسی -
 مغازه و سوپرمارکت در رنگها و اندازه های

مختلف با نصب سریع فقه‌بندی مدرن

شما را از هزینه و صرف وقت، اضافی بر نیاز
 مینماید

آدرس: عباس آباد مقابل سوپرشیلان ساختمان
 ۱۷۷ تلفن ۸۴۴۴۲۹

از شهرستانها نماینده فعال
 و معتبر میپذیریم



مژده

مژده

آموزشگاه رانندگی بهنام با ورزیده ترین

مربیان رانندگی افتتاح شد

کرج انتهای خیابان بهار طبقه

فوقانی نمایشگاه بهمن

مرا به شهربانی کشیدند و نعمت‌اله نصیری معلوم
 رئیس شهربانی مرا به سوال و جواب کشاند ...
 و با اتهام همکاری با جمال عبدالناصر تعقیب کرد
 و مبارزه حضرت آیت‌اله خمینی بعثت اختناق
 موجود انعکاس لازم را نداشت و حتی تبلیغات
 مخرضین آن چنان بود که هرجنیش و مبارزه‌ای
 را با برجسی از فعالیت بیگانگان و دخالت
 روس و انگلیس، آمریکا، چین و حتی مصر
 ملوکوت جلوه می‌دادند ... آیا سایر آیات عظام
 در تبلیغ اعتراضات و فتوای رهبر کونی انقلاب
 کوتاهی نکردند .

در اینصورت چه توقعی می‌توانید داشته
 باشند که عاشقان خدمت به مردم و مملکت دست
 از فعالیت بردارند و سنگرها را رها سازند ...؟
 اگر افرادی در مقام نمایندگی مردم
 سوء استفاده کرده‌اند زد و بندهای مالی کرده‌اند
 و بیت‌المال ملت را آورد دستبرد قرار داده‌اند
 باید چه از نظر مادی و چه از جنبه معنوی به
 اشد مجازات محکوم شوند .

ولی اینکه شورای انقلاب چوب را بردارد
 و مرزی تعیین کند، خلاف اصل است .

اصولاً چرا می‌خواهید مقام شایخ روحانیت
 و رهبر انقلاب را تا حد یک دولتمرد و عاشق
 قدرت کاذبه یالین بیابید و تبعید حضرتان
 را مبداء تاریخ قرار دهید؟ مگر قبل از سال
 ۱۳۴۲ افراد مزدور، خائن، بدنام در مقام
 وزارت و کلمات لبوداند باید آنها را ندیده
 گرفت و یا در بین دست‌اندرکاران پانزده سال
 اخیر افراد با ایمان، با وجدان خدانشناس و
 دین‌دار لبوداند که شورای انقلاب همه را در
 یک صف قرار میدهد و تکفیر می‌کند .

این داورهای دیوان بلخ است .
 اگر راه اسلام و پیامبر بزرگ را در پیش
 دارید بیایید سخته‌ها را فراموش کنید اگر
 قدرت گمشت را ندارید لاف‌ها به پرونده‌های
 افراد و سوابق آنان نگاه کنید خادم را از خالی
 باز شناسید . قصد دفاع از خود را ندارم .

در مجلس بیست و یکم در اقلیت بودم و
 بالطبع ضربه تیز و قدرتمند و شمشیر دولت
 متوجهام بود . از گردونه کنار ماندم (هرچه
 العیر فی ما وقع) ولی امروز بجای آنکه محیط
 آزاد را برای پرورش استعداد های موجود در
 تهران مصور و یا دیگر جرائد آماده کنید ، به
 دنبال بهانه و ... می‌روید تا فلها را بشکنید
 و محیط خفقان و ترور و وحشت را بنا کنید
 این از عدل اسلامی بدور است و شک نیست
 عکس‌العین منی آن ما را از سازندگی دور
 خواهد کرد و تخم‌بدبینی و تفرقه را باور خواهد
 ساخت ... از ما گفتن ... ولو آنکه برای
 آخرین بار باشد .

ما آماده ایم جان بدهیم

گزارشی از اجتماع مطبوعاتی‌ها در سندیکا

می‌خواهیم چکنیم.
و فریاد و هلهله برخاست، آن کارگر کوچک‌اندام آیندگان شوری در جمع درانداخت بود. غیرت او، همت او شرف او.

و ناگاه جمع فریاد درانداخت که جان کارگران آیندگان درخطر است، همگی حرکت بسوی چاپخانه ا ماهم با آنها متحنس می‌شویم اما بقیه، با تجربه‌ها آرام کردند و پیشنهاد تشکیل یک کمیسیون هماهنگی دارند که به‌انفاق سه نفر از اعضای هیات مدیره مسایل اساسی سندیکایی - و در اینجا بخصوص مساله آیندگان و ... - را بررسی. پیشنهادها داده شد. مسعود بهسود (تهران‌مسور)، مسعود مهاجر (آیندگان)، نعمت ناطری (اطلاعات) و مرعشی از مترجمان قدیمی برای این منظور انتخاب شدند و تا ساعت ۱۰ شب این گروه منتخب به تهیه قلمنامه نشستند.

وقتی همه می‌رفتند حسین آل‌ابراهیم که ریاست جلسه را به عهده داشت فریاد برداشت. خطر را ببینید. تا به‌سرنوشت ما دچار نشوید، من روزی که وارد کیهان شدم جوان بودم، ۲۲ سال از جوانیم در آنجا گذشت و حالا دخترم شوهر می‌کند که به‌سادگی آب‌خوردن حکمی به‌من داده‌اند که: برو!
تا به‌سرنوشت من نیفتاده‌اید فکری بکنید. اشک که در چشمهای آل‌ابراهیم نشست تصویر غم‌انگیز زندگی بی‌پشتوانه و بی‌تأمین مطبوعاتی در نظرها نشست و هجوم فاشیسم شب‌نشسته بود، چون‌شهای حکومت نظامی! فضا همان فضا بود، در آن زمان اگر بیم بود، امیدم بود و حالا، امید!

باید باتمام نیرو با آن جنگید، پس از او مهندس کی‌نژاد نویسنده‌یی که خوش درخشیده سخن گفت. وی تاکید خود را بر «ازماست که برماست» گذاشت. از روزنامه‌ها و از همکاران انتقاد کرد که تکانی نمی‌خورند و محافظه‌کار شده‌اند و در نشریات خود حرکت‌ها را منکس نمی‌کنند. در تمام لحظات این گردهمایی که حدود ۱۰۰ تن در آن سخن گفتند، خیرهای نگران‌کننده از چاپخانه «آیندگان» می‌رسید.

راه را بر آنها بسته‌اند. نمی‌گذارند، غذا به‌داخل ببریم.
روزه‌دارها دارند ضعف می‌کنند.
یک‌عده جاقوکش ریختند دور چاپخانه.
به‌همسایه‌ها اخطار کردند اگر به‌بچه‌ها غذا برسانند خنداقلاب‌اند ...
و ...

نگرانی‌ها اوج می‌گرفت، از خدمی‌گذشت. یک‌نماینده از طرف کارگران فریادها را در گلو شکست: من یک کارگرم تن‌به‌خواری نمی‌دهم. نمی‌گذارم، مرا از خانه‌ام بیرون کنند، روزه دارم، مسلمانم اما کاری که اینها کردند مسلمانان نبود، بچه‌ها را چسبسته بردند و حالا مسدا، فحش‌های مستهجن می‌دهند.

اما خون من هم چون خون یکی از آن ۶۵ هزار تن از روی جسد من باید رد شوند، ما در کنار برادران تحریریه‌مان هستیم، ما با آنها هم‌کامیم، هم‌راهیم. از آنها جدا نیستیم، هیچکس نمی‌تواند ما را بترساند و یا زیر فشار بگذارد. به‌ما گفتند حقوق‌مان محفوظ است بیرون بروید، آنها نمی‌دانند حقوق ما دفاع از آزادی است، حقوق ماهاست

در گردهمایی پر شور مطبوعاتی‌ها در دبیرخانه سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، یکبار دیگر هیجان روزهای انقلاب تکرار شد: روزهای اعتصاب و اشک و گلوله و خون، که در آن دو اتاق چه می‌گذشت، در بیم و در امید. و حالا پس از ۵۰ ساله تاریخ به‌سرعت تکرار میشد، آنها که اعتصاب - به‌دستور امام - را رهبری می‌کردند حالا اشک به‌چشم آورده بودند که حکومت انقلابی از خانه‌شان که بیش از ۲۰ سال جوانی را در آن نهاده بودند، رانده است دیگری فریاد می‌زد: ریختند، جاقوکش‌ها ریختند، بچه‌ها درخطرند و ... همه آزادی بچه‌ها را می‌خواستند باز صحبت از گوران بود. هب‌ی آن دفعات حمله به روزنامه‌ها هم اول از همه گوران. بعد نائینی فراری و ...
جلسه را دبیر سندیکا آغازید از مشکلات گفت و وضع فوق‌العاده‌یی که برای آزادی بیان پیش‌آمده است را برشمرد. بعد محمد حیدری از صدای گام‌های فاشیسم و ارتجاع گفت که نزدیک می‌شود.

محمد ابراهیمیان آیندگان را تنها روزنامه متعهد و مسئول شمرد و خواستار شدت‌عمل مطبوعاتی‌ها شد.
تا نوبت به‌داریوش نظری رسید. نظری که همان‌روز از اطلاعات اخراج شده بود در سخنرانی، پر هیجان خود خواستار وحدت نیروها شد، پیشنهاد تحسن داد و معتقد بود که باید با نهایت قدرت صدای خود را به گوش جهان برسانیم.
آنگاه مسعود بهسود گفت چرا منتظر نشده‌ایم تا آنها شرایط مبارزه را بر ما تحمیل کنند، اینک زیر فشار قرار گرفته‌ایم، آزادی مطبوعات و اصولاً این حرفه در خطر است، اینجا مساله دولت نیست خودمان را گول نزنیم، ارتجاع است که

لرزش صدای یکی از خوانندگان تهران -
مصور که از مهند تلفن می‌کرد و نگرانی خود
را از آینده این نشریه ابراز می‌داشت ، پشت مرا
لرزاند ، مرا به وحشت انداخت . این وحشت
برای خودم یا موجودیت «تهران‌مصور» نبود ،
بلکه از آینده‌ای بود که برای ما ترسیم شده‌است
و ما را به آن خط و مرز می‌کشاند . به کجا
می‌رویم ؟...

می‌رویم تا گرفتار یوغ ذخیعان استبدادی
دیگر شویم ؟...

می‌رویم تا آزادهای فکر و اندیشه را از
دست بدهیم ؟

می‌رویم تا گرفتار سانس پلیس و انگیزسیون
گردیم ؟

راستی مردم انقلاب کردند به کجا برسند ؟
به جالی برسند که بجای قطبی ، قطب‌زاده‌ها
بنشینند و بجای کیانپورها افراد با همان طرز
فکر ... ؟

اگر آزادی‌ها محدود شود ، اگر پرچم
خودکامگی تحت هر لوائی به اهتزاز درآید ، چه
فرقی بین رژیم استبدادی شاه است با حکومت
فرست‌طلبان امروزی ... ؟

اینگ ، تحت نام اسلام و در پرتو زعامت
مردی آزاده که عمری را در راه برانداختن رژیم
فاسد استبداد مبارزه کرده است می‌روند تا همان

چگونه می‌توان خاموش ماند ؟

بساط خودکامگی را بگسترانند ...

این خیانت به آزادی و خبیات به اسلام
و خبیات به اسلام است .

زیرا می‌روند تا آنچه را که خود تشخیص
می‌دهند تشخیص دیگران قرار دهند و آنانرا به
اطاعت و بیروی کورکورانه وادار کنند .

اینجا است که زوزه استبداد که در نهایت
غرضی جان‌گرا خواهد شد به گوش می‌رسد .

هر دیکتاتوری ، آزادی قلم را مخالف خود
می‌داند و کسانی که با قلم و آزادی قلم سرستیز
دارند ، پرچم خودکامگی را به اهتزاز می‌آورند .

هر نوع دیکتاتوری چه چپ و چه راست و
چه زیر لوائی اسلام ، برخلاف اسلام است .

آزادی بیش از هر چیز حتی بیش از حیات
بشری ارزش دارد . برای من که موهابم به
سببندی گراییده و روزهای سختی در گذشته

داشته‌ام ، حمایت و دفاع از دست‌آوردهای انقلاب
و وظیفه و فرض و واجب است .

همان وجوبی که در نماز و روزه احساس
می‌شود ، همان نیازی که به هدایت خداوند یکتا
در قلوب مسلمانان پاک نهاد وجود دارد .
چگونه می‌توان خاموش بود و تماشاچی نا
قلیها را بشکنند و نفس‌ها را در سه حس
کنند ؟

از آن گذشته عده‌ای که در گذشته‌های دور
افتخار خدمت به مردم را زیر نام نمایندگی
برجان خریدند و با مبارزه به خانه ملت راه
یافتند چرا باید کارشان را حرمی داشت ؟ و
به استناد آن این افراد را ممنوع و محروم از
حقوق اجتماعی شناخت . جرم باید همسراه و
مناسب گناه باشد . اگر شخصی بی‌گناه بود آیا
باید مجازات محرومیت اجتماعی را ببیند ؟

این را می‌گویند عدل اسلامی ... ؟

آیا عمری در مبارزه و بیم امید بودن را
در بهار آزادی چنین پاداشی نسبت است ؟

از شما دست‌اندرکاران دولت که تا دیروز
فریادتان برای حفظ آزادی در دنیا بیجیده بود ،
می‌پرسم شما به دنبال آزادی مطلق برای خود
بودید یا اینکه در این آزادی می‌خواهید مردم
آزاده را نیز سهم و شریک بدانید ؟

چرا تیغ برای آزادگان می‌کشید و قلب
هایشان را خرد می‌کنید ...

عبدالله والا

کارمندان - خبرنگاران - نویسندگان
بازداشت‌شده آیندگان و رفح هر گسونه
در اجابت از آنان
۲ - رسیدگی فوری به خواست‌های
حقیق کارگران آیندگان که ۴۸ ساعت
است در محل کار خود متحصنند و ذر
شرایط ناگوار جانشان در خطر است .
۳ - جلوگیری قاطعانه از تکرار
یورش به مؤسسات مطبوعاتی و به خطر
انداختن امنیت شغلی کارکنان آنها
۴ - رفع ممنوعیت انتشار روزنامه
« آیندگان » و هفته‌نامه « آهنگر » و
فراهم آوردن شرایط مساعد برای کلیه
نشریات .

تجاوز به آزادی قلم به هر شکل و هر عنوان
محکوم است و تنها مرجع صلاحیتدار برای
رسیدگی به جرائم مطبوعاتی دادگاههای صالح
باحضور هیات منصفه است .

ما نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به حکم
رسالتی که در برابر جامعه و انقلاب ملت ایران
داریم در انجام خواست‌های قانونی خود قاطعانه
استادگی خواهیم کرد و با هر نوع تجاوز از سوی
هر فرد یا گروه بمقابله برخوایم خواست .

ایران متاسفانه هنوز نتوانسته یا نخواسته وظایف
خود را در قبال تاسمین آزادی مطبوعات و حراست
از امنیت شغلی کارکنان آن - که یکی از
اساسی‌ترین خواسته‌های انقلاب ملت ایران است
ایفا کند .

باید سریعاً اعلام کرد ، توطئه‌هاییکه علیه
آزادی مطبوعات ، توسط عواملی صورت می‌گیرد
که از منابع دیگر قدرت و نیرو می‌گیرند و
ظاهراً خارج از حیطه قدرت دولت عمل می‌کنند ،
ما را از اعتراض به دولت - که اصولی‌ترین وظیفه
آن حفظ دستاوردهای انقلاب است - به عنوان
نهاد مرجع اجرایی بار نمی‌دارد .

ما اعضای تجربه مطبوعات حاضر در اجتماع
عمومی امروز - پنجمین ۱۸ مرداد ۱۳۵۸ - پس از
بررسی حوادث و وقایعی که برای همکاران
تحریری لطمه دیده و بی‌کار شده‌اند در دو نشریه
توقیف‌شده ، روی داده است و مخصوصاً بانوجه
به‌نازداشت موهن گروهی از دوستان تحریربران
که هنوز هیچ دلیل مستند و روشن و محکمه‌بسندی
علیه آنان ارائه نشده به اتفاق آراء قطعنامه زیر
را تصویب می‌کنیم و از دولت موقت جمهوری
اسلامی خواستاریم :

۱ - آزادی فوری کارگران -

بیانیه نویسندگان مطبوعات

آزادی اندیشه و قلم تا اکنون دیگر بطور
رسمی و علنی مورد تجاوز قرار گرفته است .
آنچه آشکارا بر سر روزنامه « آیندگان » آمد
و نوعی دیگر در مورد هفته‌نامه « آهنگر » تکرار
شد و عوارض سوء آن دامان نشریه‌های دیگری
چسبون « نصدای آزادی » ، « آزادی » ،
« آزاد » و « پیغام امروز » را گرفت یانکنه
را ثابت کرد که دولت موقت جمهوری اسلامی

آقای بازرگان دست مرزاد گازها و
گلوله‌های طاغوت را خوب مصرف
می‌کنید

یامرگ یا آزادی...

✽ سنگ و چماق و چاقوی عوامل حکومت
همه جا بر سر تظاهرکنندگان می‌ریخت

بیمناک بودند بدانگونه که در رویارویی با ارتش شاه، هراسناک بودند چونان مردم گردآمده در مسجد کرمان در حمله کولی‌ها یا مردم پاوه در یورش چماق‌بستان سالارچاق، خشنناک بودند همچون مردم آپادان از حادثه دردناک سینمارکس، غمزده بودند همچون مردم کردستان، و ترکن - صحرا و ...

این حالت تظاهرکنندگان بود، آنهائی که می‌خواستند آزاد باشند؛ آزادی بدست آمده را نگهدارند و نگذارند از چنگشان بقایند، خون شهیدان آزادی را پایمال شده نبینند. همانها که پیش از این فریاد کرده بودند: «زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی» همانها که برای بیرون‌راندن استبداد، جان خود را ماهها بر کف دستشان گرفته بودند و جلو گلوله‌های ارتش شاه ایستاده بودند. دانشگاه تهران بعد از ظهر یکشنبه ۲۶ مرداد، میادگاه مردم آزادخواه بود تا به دعوت جبهه دمکراتیک ملی، در یک راه‌پیمایی به اختناق و سانوری که این بار دولت بازرگان بر مردم تحمیل کرده است، اعتراض کنند، آنها گرد آمده بودند تا علیه اقدامات خودسرانه دولت در زمینه تقصیر آزادی‌های بیان و بستن روزنامه‌ها و نشریات، فریاد کنند؛ فریاد کنند نه جنگ، اما عوامل قدرت یک‌دگرگیری و زدوخورده ناخواسته را بر آنها تحمیل کردند.

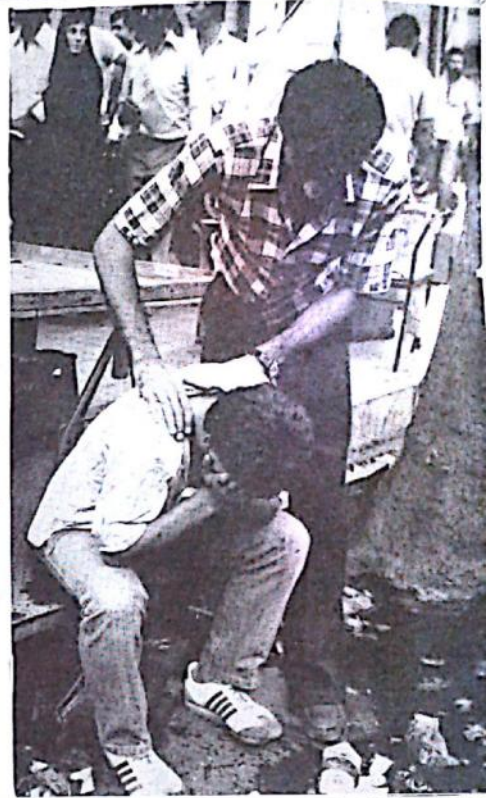
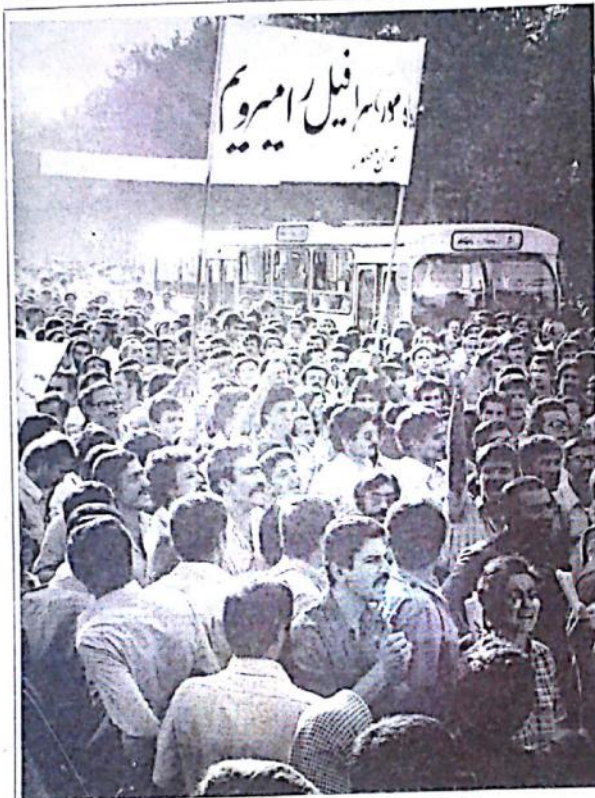
مطابق معمول مدت‌ها پیش از آنکه راه‌پیمایی آغاز شود مرتحمان که دیگر فقط در حزب الله خلاصه نمی‌شوند، دانشگاه را اشغال کرده بودند و با وقاحت تمام فریاد می‌زدند: «شورای آیندگان اعدام باید گردد». مردم در سکوت این سو و آن سو می‌گشتند تا محل آغاز راه‌پیمایی را ببینند. ناگزیر در زمین چمن دانشگاه جمع شدند و منتظر ماندند. ده دقیقه‌ای گذشته بود که مردم را به اشاره به جلو دانشگاه فرا خواندند، نخست این اشاره با تردید تلقی شد، ولی سرانجام دریافتند که

گروهی در خیابان انقلاب راه‌پیمایی را آغاز کرده‌اند. به آنها پیوستند و حرکت آغاز شد، هنوز تظاهرکنندگان چند قدمی برداشته بودند که باران سنگ باریسدن گرفت و سرهای بسیاری شکست، جمعیت ناگزیر عقب نشستند، اما از میان جمعیت کسانی فریاد برآوردند: عقب‌نشینید. عقب‌نشینید. و ناگهان شماری از میان جمعیت جوشید همچون شمری از دل شاعر: یامرگ یا آزادی؟ یا مرگ یا آزادی.

جمعیت از پراکندگی نجات یافت و بار دیگر گرد آمد و آغاز رفتن کرد. اما حزب الله دست‌بردار نبود. این بار به مدد سنگ و بطری چنان حمله‌ای کرد که موج موج جمعیت بر روی هم غلتید و هر کسی روانه گوشه‌ای شد و زیر درختی پناه گرفت. جمعیت نیز دیگر رفتنی نبود، تصمیم گرفته بود برای آزادی بایستد، تخاطر آزادی بپذیرد. این بار که گرد آمده حمله متقابل آغاز شد. سنگها و بطریهایی که از آن سو آمده بود - دشمنان آزادی یک‌کامیون سنگ و چماق باخود آورده بودند - سلاحی در دست جمعیت شد و بسوی همانها رفت که خود پرتاب کرده بودند. این حمله متقابل مفری شد تا خیل جمعیت پیش‌برود، و سرانجام چنین لحظاتی فرسعت داد تا همه تظاهرکنندگان از مقابل دانشگاه عبور کنند. هیچ‌کس نمی‌داند در این جنگ و گریز چندتن زخمی شدند؛ اینقدر بود که سرهای شکسته از هر طرف بسته می‌شد تا دوباره فریاد یامرگ یا آزادی سر دهند.

تظاهرات از چهارراه ابوریحان تا چهارراه مصدق به شتاب انجام شده همه می‌دیدند تا از شر حزب الله در امان بمانند و از پراکندگی نجات‌یابند. در خیابان مصدق، تظاهرات شکل گرفت و عظمت خود را باز یافت. فریادهای مرگ بر قاشیت و «سانور، اختناق، درد دولت بازرگان» زمین و زمان را به لرزه در می‌آورد. مردم حمایت وسیعی

از خود نشان داده بودند و جمعیت زیاد شده بود. بر سر راه اغلب مردم از تظاهرکنندگان چنان استقبالی می‌کردند که تنها روز ۱۶ شهریور گذشته دیده بودیم. آنها به صلابت و سلامت از چهارراه یوسف‌آباد گذشتند. سر و ته جمعیت به درستی معلوم نبود. شکل و فرم تظاهرات، راه‌پیمایی‌های سال گذشته را به یاد می‌آورد و خواستها و شعارها نیز همان بود که سال پیش عنوان می‌شد. گویا حزب الله و قدرتمندان از قدرت مخالفان و اندازه جمعیت به‌خشم آمدند؛ چرا که هنوز تظاهرکنندگان به خیابان پاستور نرسیده بودند که مرتحمان حمله را آغاز کردند: این بار حمله بیرحمانه‌تر بود. سنگ و چوب و چماق بود که بر سر جمعیت فرود می‌آمد، حمله به اندازه‌ای شدید بود که جمعیت را در هم شکست. همه حرکات یادآور حمله‌های دستگاه‌های جاسوسی شاه بود. جمعیت آشفته و سردرگم «هرسوشی، پناهگاهی می‌جست ناگهان» بعینه دوره شاه، درهای خانه‌ها به روی تظاهرکنندگان باز شد، مردم بار دیگر، به آنجا رسیده بودند که باید تظاهرکنندگان را از شر حکومتیان نجات دهند. نطفه‌های همبستگی بار دیگر بسته می‌شد، وارد خانه‌ای شدید و در را از پشت بستیم تا ارتش حزب الله به درون نریزند. آنها چوب و شلاق بدست در مقابل درها ایستاده بودند. خانه بزرگ بود و جمعیت بسیاری را در خود راه داده بود، از پله‌ها بالا رفتیم تا دم بیایستیم. وارد «حال» که شدیم عکس بزرگی از یکی از آیت‌الله‌ها - آیت‌الله خمینی - بردیوار بود. لحظه‌ای دل همه لرزید ... اما مردم خانه مهربانتر از آن بودند که تصور شد، و مسلمان‌تر از آنکه به ذهن گذشت. همه سروصورت خود را آب زدیم و عرق‌ها را پاک کردیم، و به سکوت در راهرو و حال و بر پله‌ها نشستیم. در آن سکوت فکر کردیم: این مسلمانان بیستند که آشوب می‌طلبند و آزادی را تکمال می‌کنند، این مرتحمانند که از اسلام بسوئی



جمعیت متفرق شد و خیابان مصدق را بر کرد و راه بازگشت در پیش گرفت. مرتحمان نیز پراکنده شدند و بگونه‌ای که مأموریت خود را اجرامی کنند هزار چندگانه شمار مرگ بر کمونیست سر می‌دادند. در واقع می‌خواستند بگویند « مرگ بر آزادی » زیرا که مردم فریاد یامرگ یا آزادی سر می‌دادند.

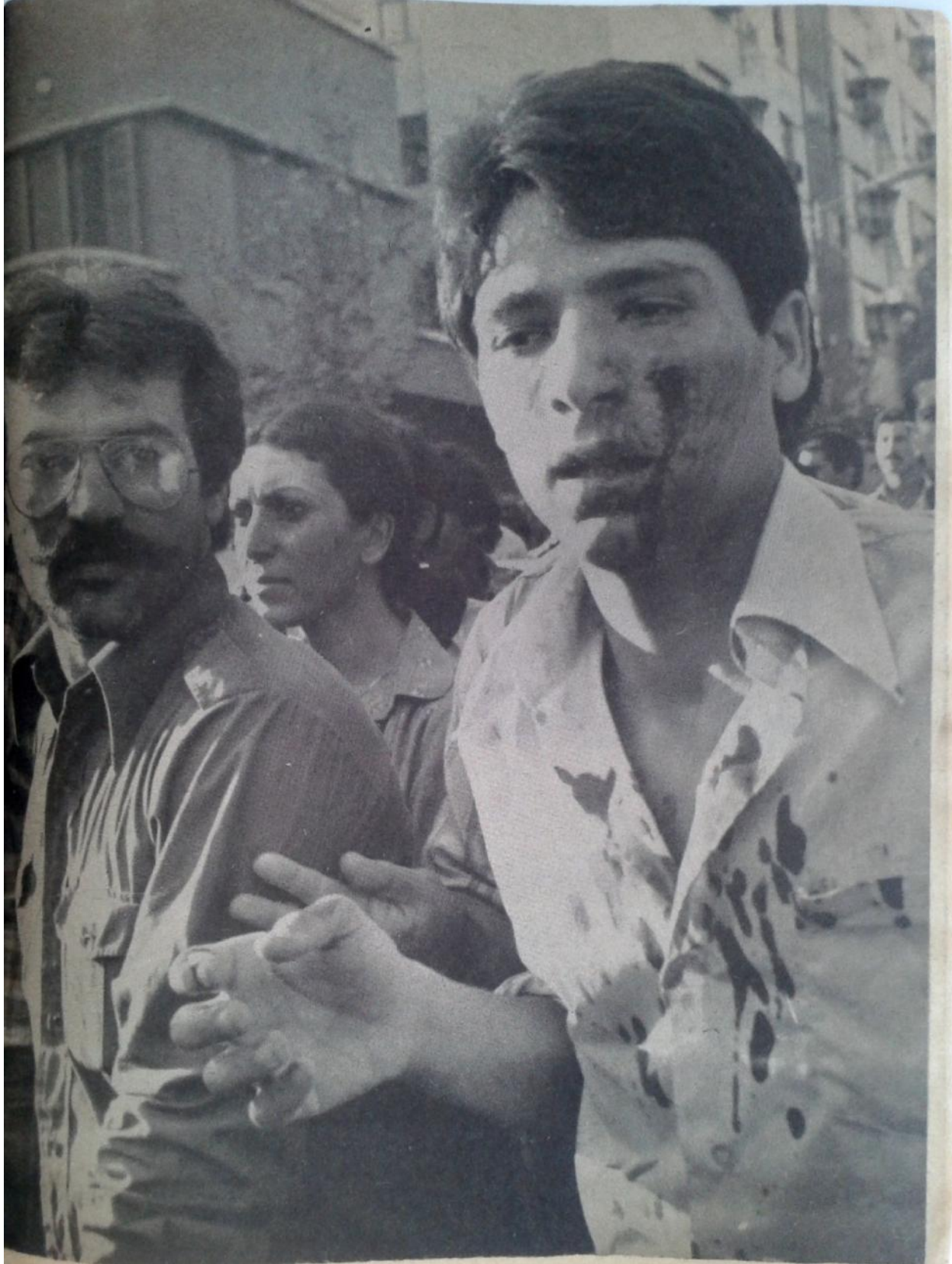
به هنگام بازگشت جمعیت از چهارراه مصدق عده‌ای تازه نفس دوان دوان قریباً : « وای اگر خمینی حکم جهادم دهد » و « مرگ بر کمونیست » سر داده و حالتی به خود گرفته بودند که شهر را در رعب و وحشت فرو می‌برد. مردم پیاده‌روها می‌گفتند اینها از قم آمده‌اند از سوی حزب توحیدی ... ولی معلوم نبود درست باشد. ساعت حدود ۸ آخرین تظاهرات در خیابان فروردین انجام شد. و در این ساعت، همه شهر دریافته بود که چه کسانی چه می‌گویند و چه می‌خواهند. و چه کسانی نمی‌خواهند مردم آزاد باشند.

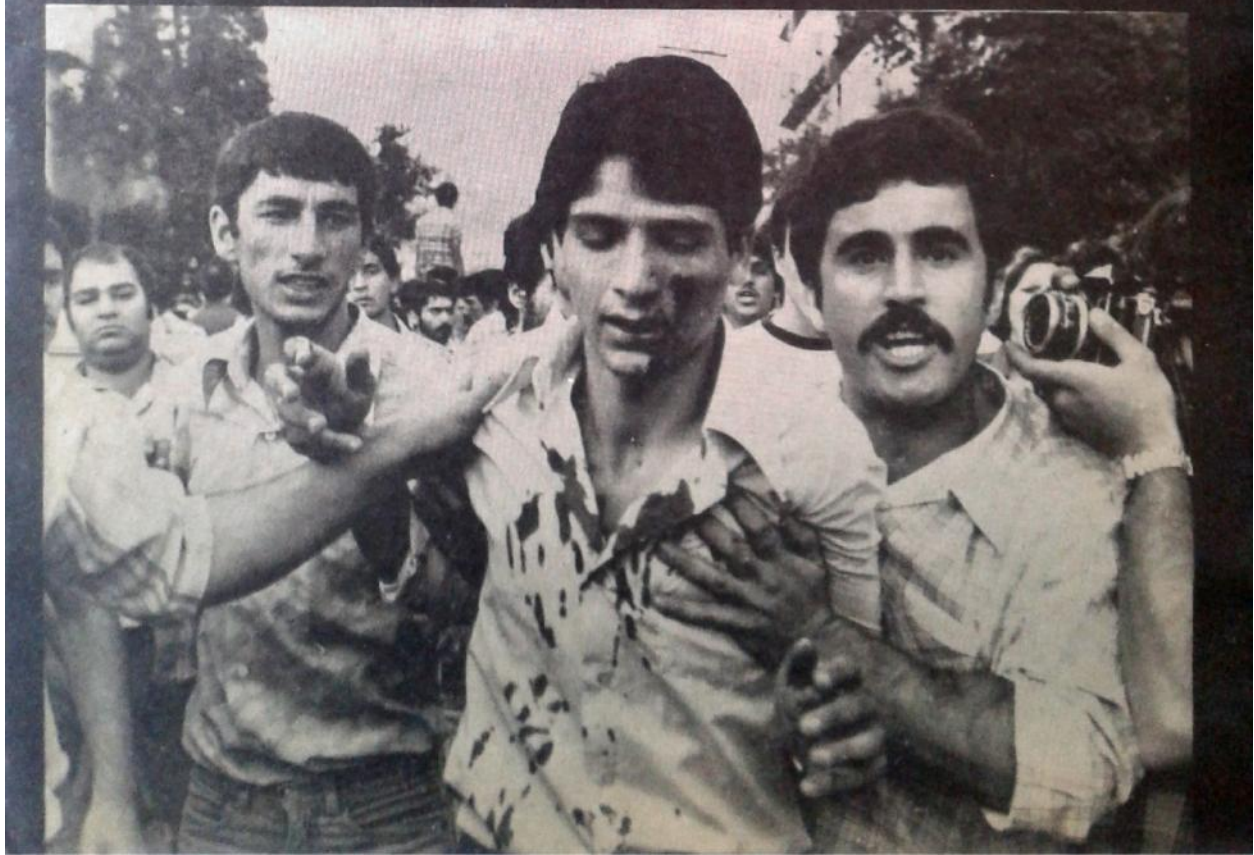
سومام

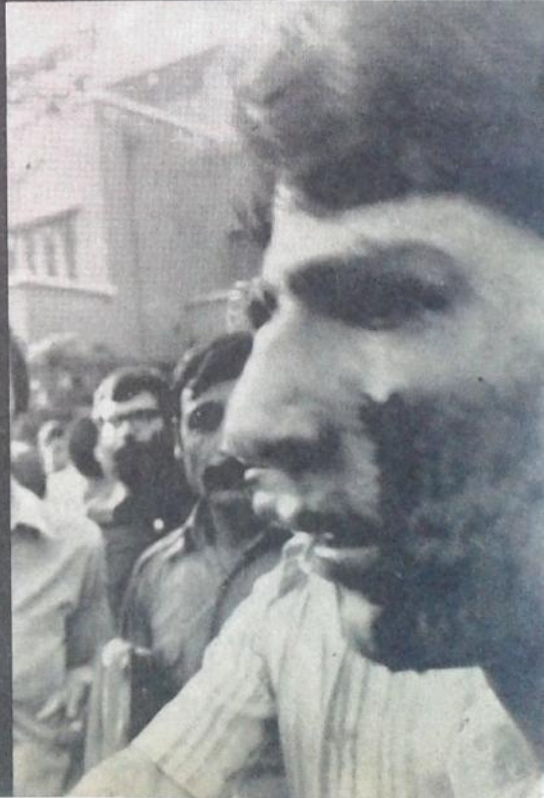
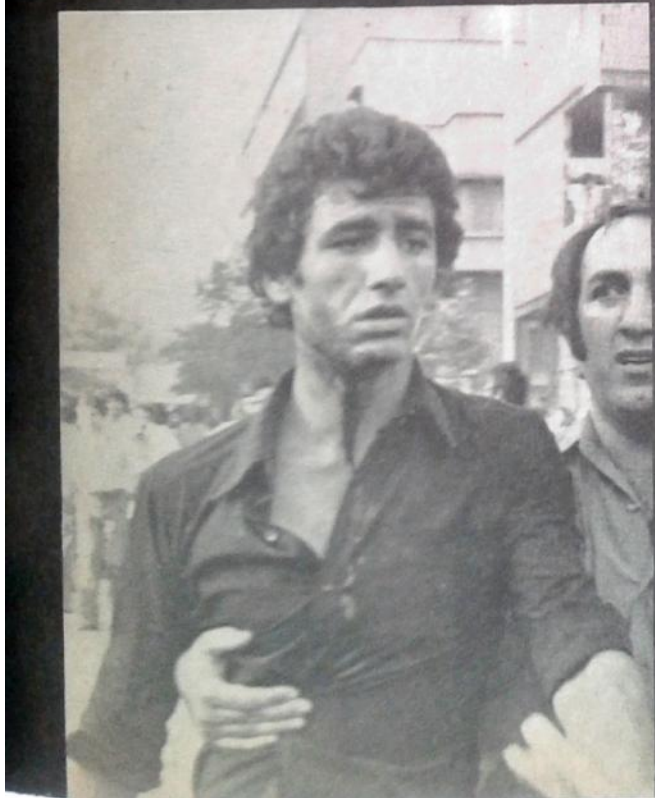
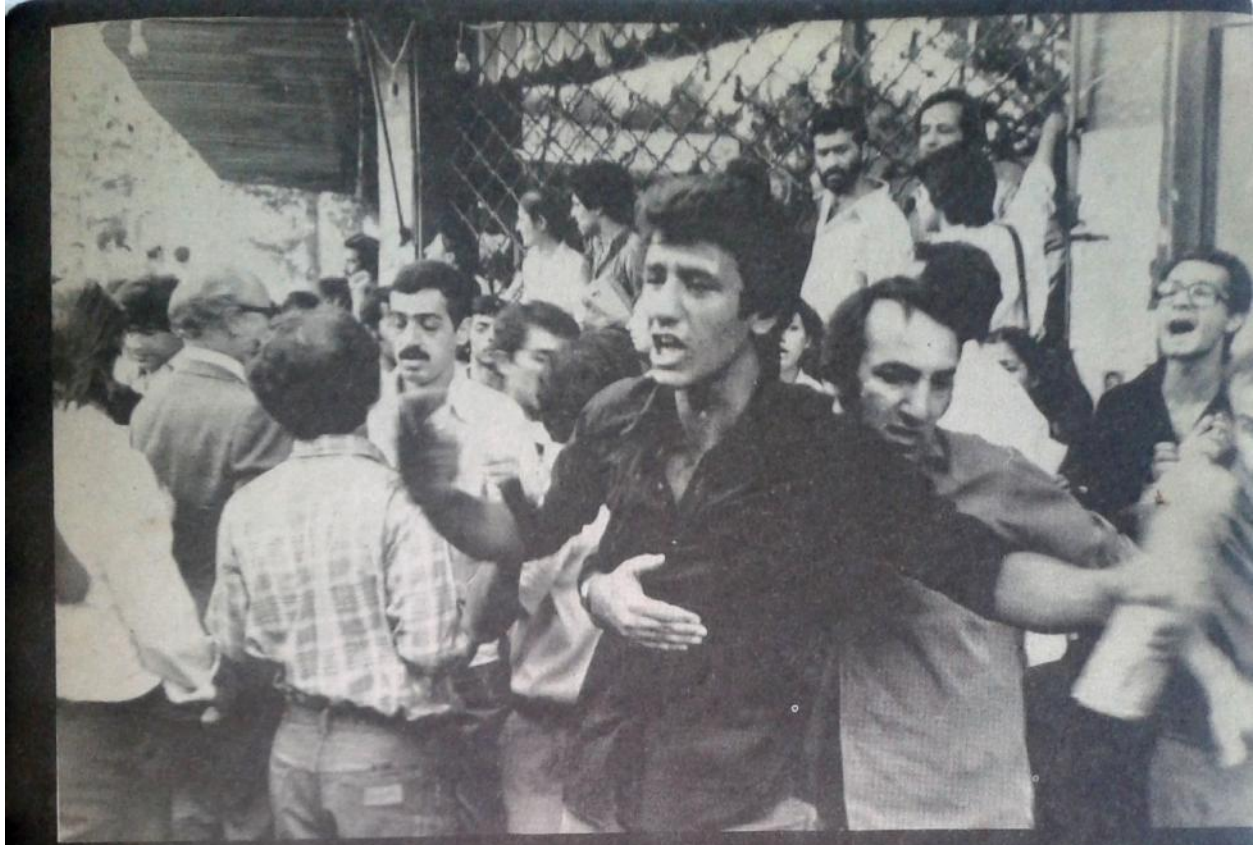
سیگار یا کاغذ شلهوری را در دست داشتند. در دل گفتم : آقای بازرگان دست‌میزاد، گازها و گلوله‌های ذخیره شده طاغوت را خوب مصرف می‌کنید.

همه چیز یادآور سال پیش بود. سال مبارزه با طاغوت. سال مبارزه علیه ظلم. سال مرگ. اما این بار مرغوی جنگ خانگی شنیده می‌شد. لطماتی بود که دیگر دوست و دشمن قابل تشخیص نبود. صداهای موافق و مخالف درهم پیچیده بود. در گوشه‌ای کسی از دیگری پرسید، چه می‌گویند، چه می‌خواهند. پیدا بود نمیداند دوست است یا دشمن و پس از آنکه حرفهای او را شنید آسوده شد. کسانی از زنده‌های کاخ مرمر بالا می‌رفتند تا پناهگاهی بیابند از چوب و سنگی که از هرسو می‌آمد. حزب‌الله از پشت سر جمعیت واز دل جمعیت حمله می‌کرد. از دور صدائی از بلندگو پخش می‌شد. پیدا بود قطعاته را می‌خوانند و این خیال تظاهر کنندگان را راحت می‌کرد و پایان کار را بشارت می‌داد.

نبرده‌اند. در آن سکوت، صدای چند شلیک از دور و بر نخست‌وزیری شنیده شد. معلوم شد درگیری تا آنجا ادامه دارد، نشستن دیگر جایز نبود. بیرون آمدیم حزب‌الله تقریباً آن قسمت خیابان را قرق کرده بود. آنها فریادهای دلخراش مرگ بر فدائی سر می‌دادند. اما مردم از هیچ طرف ساکت نماندند. ناگهان غرش جمعیت برخاست: « مجاهد، فدائی، ارتش خلق مائی » این تنها دفاع از مجاهدین و فدائیان نبود، چنین احساس می‌شد که آنها راه یاری می‌طلبند. سنگ و چوب و جماق بر سر جمعیت فرود می‌آمد و جسم‌های سنگین بر دوش کشیده می‌شد تا از مهلکه بیرون برده شوند، آنها بی‌هوش، خونین و در حال مرگ بودند. در ابتدای خیابان پاسنور حمله حزب‌الله شدیدتر شد. اما مقاومت مردم نیز فزونی گرفت صدای تیراندازی و شلیک کار اشک‌آور همه‌جا شنیده می‌شد. چشم‌ها از فرط گاز گریبان بود، گونه‌ها می‌سوخت، همه دنبال کاغذ و کبریت می‌گشتند. و در بسیاری نقاط آتشها افروخته شده بود تا گازها را بسوزاند بسیاری













یادداشتهای یک آیندگانی

آمدند، با چکمه و سلاح...

چرا سیم تلفن‌ها را پاره کردید؟

هنوز ، حرف از دهانش نیفتاده بود که دو تن از افراد مسلح تشر زدند : شمارنده وگرنه !.. و معنای «وگرنه» از حرکت دستها، روی سلاحها ، فهمیدنی بود . بعد جیبها و کیفها را کاویدند و در پی این جستجو «لاسد» برای یافتن مدرک جرم «۱۳» تن را نگاه داشتند و دیگران را بیرون راندند . بار دیگر خطابه‌ای خوانده شد : ۱۳ تن باقیمانده، بازداشت‌اند . بی‌هیچ حکمی . «حکم دادستان کل انقلاب اسلامی، تنها بر مصدومی آیندگان اشاره داشت.» و بازداشت‌شدگان را در مینی‌بوسی نشاندند تا با ۳۴ مرد مسلح و درهای دلفاتر را مهر و موم کردند . و موسی «زهر خاتم» را آتش زدند تا جلوی آیندگان سبز شود و باعمال خود تا وسط خیابان شعار دهد : مرگ بر آیندگان !

هزیمان با هجوم سلحه‌بستان به دفتر آیندگان ، گروهی دیگر از آنان ، چاپخانه‌ی آیندگان را در محاصره گرفتند . و چنان کردند که بیشتر ، اشاره رفت . که اما کارگزاران چاپخانه - این هوشیاران دلیر - از فرمان سلحه، تن زدند . چرا که چاپخانه ، خانه‌شان بود و هست .. به تحمّن نشستند : زبان سلحه را می‌دانستند و می‌دانستند که گردن‌نهان به زور، تا پدید ظلمت که بر روزنامه‌شان رفته است . پایمردانه ایستادند : در پنهان آمدن حسروف «آزادی» که با دست‌های خود ، هر روز ، می‌چیدند ، به زور پخش شود . بدینگونه ، کارگران آزادیخواه چاپخانه ، برای حاکمان

صدای سماها که آمد - عجولانه و ناهماهنگ : مثل هجوم ۲ مثل شیخون - و توی بله‌ها و راهروها که پیچید ۲ گشتی چکمه‌پوشان از هاری هجوم آورده‌اند . بی‌که بخوای ، به دل آن روزهای تیره‌ی خونآلود برتاب می‌ندی که دولت نظامی ، با تکیه بر سرنیزه‌ی چکمه‌پوشان، با قلم سرستیز داشت . و مسلل‌ها را روسوی سینه‌ی قلزنان مطبوعات نشانه رفته بود :

قله‌ها گوش به فرمان سلحه ! و دست‌ها روی ماشه‌ها خشکیدند . وقتی که شنیدند : نه ! حالا صدای سماها آشنا بود . به خطازنه بودی . مردان مسلح ، در سائن هیات تحریریه ۲ مستقر شده بودند : لیمروز سینه ، ۱۶ مرداد... وقتی که هنوز ، هیات تحریریه‌ی آیندگان ، تشکل رسمی خود را به دست نیاورده بود . آنها - سلحه‌بستان - در توحه و کنار ساختمان آیندگان ایستادند با حکم دادستان کل انقلاب اسلامی . که تفنگ‌های نشانه رفته ، اجرای آرا تضمین میکرد . و این، خواب نبود : آگسیر چکمه‌پوشان از هاری نیامده بودند تا باری ، سلحه‌شان حضور داشت . سر که جنبانسی ، دیدی که به جان سیم‌های تلفن افتاده‌اند . به‌آنی سیم‌ها تکه‌باره شد . و بعد، این دستور : اعضای حاضر در روزنامه ، در اطالی مردآیند . زمان خطابه بود . رهبر افراد مسلح بالای منبر رفت . که : اسامی و شماره شناسنامه‌ها و آدرس‌های خود را بنویسد و پایش امضاء بگذارد . و پشت‌بند چنین خطابه‌ای ۲ تهدید : مبادا آنچه نوشتید با واقعیت تطبیق نکند ، وگرنه !.. کسی از آن میان ، به اعتراض برخاست

و سفیران سلحه بدست آ حرف دیگری داشتند، که دیدیم ، و دیدیم که : این پیام‌آوران آزادی ، به تحمّن خود - به عنوان مبارزه برای استقرار خدشه‌ناپذیر آزادی قلم - ادامه دادند ، تساه روسیاهی به ارگان «حرب فراگیر» بماند که نوشته بود : کارگران چاپخانه‌ی آیندگان تحمّن خود را تکذیب کردند ... بی‌واحه از عذاب اخروی دروغگوئی !

بدینگونه ، صدای ماشین‌های چاپ خوابید، و قلها از نوشتن افشای حقایق و منعکس کردن آنچه بناحق بر خلق‌های ستمدیده‌ی ما می‌رود، بازماند. اما صدای آیندگان ، در اعتراض‌های سازمان‌ها و گروه‌های آزادیخواه ادامه یافت: بیابیه‌هایی که منتشر شد ، راهبیمانی‌هایی که صبح و بعدازظهر پنجشنبه ، انجام پذیرفت، خیال خوش صادرکنندگان اختناق و انحصارطلبی را آشفته کرد:

صبح پنجشنبه ، جمعیت چند هزار نفری - عاشقان آزادی - جلوی ساختمان آیندگان گرد آمدند؛ باین شعار که سلحه و سلحه‌بستان را خجالت می‌داد : «گشته ندادیم که سانسور شویم» . جماعت‌بستان ساداتی - مثل همیشه - با هجوم به جمعیت حضور خود را اعلام داشتند . و چنان کردند که صحنه‌پردازان این نمایش تکراری تروع آور، می‌خواستند : دشنام ، بر زبان و چماق در حرکت . حاصل : سرودت‌ها لت و پارت شد جمعیت به سوی دانشگاه تهران حرکت کرد تا باری دیگر تاریخ تکرار شود : پاسداران سلیک‌هوانی کردند . و جمعیت « هو » کشید . و تو ، بیاد می‌آوری : درست؟ همینجا ۲ و در اوج انقلاب ، حکایت از همین دست بود.

عصر پنجشنبه ، جمعیتی دیگر با شعار : « توقیف‌آیندگان ، توطئه‌ی آمریکا » در خیابان ۱۶ آذر به حرکت درآمدند . و باز ، همان گروه چماقدار ، به قصد « تحکیم مبانی اختناق » به قلب جمعیت زدند. که این حرکت آزادیخواهانه را از هم بپاشند و نشد.

چگونه میتوان فراموش کرد آن لفظه‌نایی را که : رانندگی اتوبوس خالی شرکت واحد - محصور میان جمعیت - روی رکاب آمد و فریاد زد : « تا آزادی مطبوعات ۲ نهفت ادامه دارد » . و به راه‌خوش ادامه داد. در حالی که درود جمعیت ۲ و گلزندن مداوم پدله‌ی راهش بود. چگونه می‌توان فراموش کرد ؟

و : « تا آزادی مطبوعات ۲ نهفت ادامه دارد »



روشنفکران درباره آزادی مطبوعات نظر می دهند

تعطیل روزنامه‌ها، نه!

شیخ عزالدین حسینی

آنچه را که لایحه مطبوعات جدید می‌نامند هنوز بدست من نرسیده است ولی مسلم است که طبق روشی که از من سراغ دارید، من هیچگاه سلب آزادی را از هیچکس نمی‌بینم و بستن و تعطیل کردن روزنامه‌ها را محکوم می‌کنم و فکر نمی‌کنم تا قبل از ثبوت اتهامات تعطیل روزنامه‌ها صحیح باشد. البته به من خبر دادند که یکی از علل تعطیل آیندگان، طرفداری آن روزنامه از کردهاست. نمی‌دانم تا چه اندازه صحت دارد، ولی در سطح کلی با اختناق مخالفم و این را تجاوز به حقوق مردم می‌دانم.

اعتقاد دارم که مطبوعات و انتشارات و نویسندگان آنها باید آزاد باشند و حقایق را بنویسند و با سانسور بجنگند تا مردم آزادانه حقایق را درک کنند و مردم نیز باید از مطبوعات آزاد حمایت کنند. هر کشوری که خود را مرفی و دمکرات بداند، مخصوصا اگر دارای اندیشه و الای اسلامی نیز باشد، باید مردم را در اندیشه، افکار و عقایدشان آزاد بگذارد.

سکوت خیانت است

دکتر شایگان

در مورد آزادی مطبوعات به کرات نظر خود را داده‌ام و اکنون نیز که این مسئله مورد بحث همه هست، مایل بودم که به تفصیل مطالبم را بگویم. همه آزادیخواهان برسانم ولی چون در انتشار این مطالب (اهمیت آزادی مطبوعات) و اتفاقات اخیر عجله دارید، ناچارم از گفته‌های خود در ۲۴ اردیبهشت ۵۸ در دانشگاه صنعتی نقل کنم، در آنجا گفته‌ام که: سرمنشأ آزادی‌ها در درجه اول آزادی بیان و آزادی مطبوعات است. همین‌طور گفتم که: مطبوعات تحت فشار قرار گرفته‌اند که فقط

نقله نظر به خصوصی را منتشر سازند و از انتشار نظر و بحث‌های متفاوت چشم‌پوشی کنند ... روزنامه‌ها بتدریج تعطیل می‌شوند و از کار کردن نویسندگان روزنامه‌ها و از بخش روزنامه‌ها جلوگیری می‌شود، بنده از ملت ایران اجازه می‌خواهم که در این مورد نظر خود را اظهار کنم که اگر اینکار را نکنم همه آزادیخواهان حق دارند مرا نکوهش کنند، چون آزادی در معرض خطر است، و من در مورد این مسئله سکوت کرده‌ام.

در مورد وفايي که در چند روز اخير اتفاق افتاده است باید توجه داشت که اگر دولت سیاست در مورد مطبوعات دارد باید به صراحت این سیاست را بیان کند، اگر سیاست صحیحی است دولت می‌باید در مورد همه روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون به یکسان و بر پایه این سیاست صحیح عمل کند و نباید به مسائل مطبوعات به نحوی که انجام شده است بپردازد، چون این روش به معنای کنترل غیر دمکراتیک مطبوعات است. نایا لازم می‌دانم بگویم اتهامات به مطبوعات مانند اتهامات به هر سازمان اجتماعی دیگر در مراجع صلاحیتدار با حفظ حقوق مردم باید بررسی شود، باید محاکم قضائی بدقت به هر جرمی رسیدگی کنند تا بدلتخواه این و با آن شخص روزنامه و یا عوسه‌ای محکوم و یا معدوم نشود. این همی است که صامن حفظ و بقاع عدالت اجتماعی است و روشی است که مردم را در سرکوب و انهداء ارتجاع و امپریالیزم شرکت می‌دهد و پیروزی حق و عدالت را تضمین می‌کند.

بگذار بکنند...

محمود دولت آبادی

حمله به روزنامه آیندگان یا هر روزنامه آزادیخواه دیگری نشانه دردناک بکری دولت موقت انقلاب است. یا بعبارتی نشانه دستیابی دولتی است که بر حسب انقلاب برپیشانی خود دارد، بدتد محافظه‌کار است. فقط بستن روزنامه آیندگان نشانه ماهیت چنین دولتی نیست. طرز برگزاری انتخابات با مصالح دمکراتیک (۱) خودش نشانه بارزتری از بی‌تفاوتی این دولت

و حساسیت نورسیدگان است. آخر چگونه ممکن است توقع واقع‌بینی از سرشتهائی داشت که عمری را با پندار مطلق گذرانده‌اند؟ در مراحل چنین اعمالی در بازشناسی ماهیت حکومت، قاعدتا به نفع مردم است. آنچه که مردم را زنده نگاه می‌دارد ۷ روزنامه نیست. بمکس، این مردم هستند که خود را زنده نگاه می‌دارند و روزنامه و روزنامه‌ها ابداع می‌کنند و می‌آفرینند. شما اگر قرار بر این است که اختناق، حاکمیت پیشین خود را در جلوه تازه احیا کند، بگذار چنین کنند زیرا مردم در بر خورده با واقعیت، به ادراک عمیق‌تری می‌رسند.

شاه هم فتوانست

علامه حسین ساعدی

دولت یا دقیق‌تر، قدرت حاکم قلمی با به بند کشیدن مطبوعات بی‌طرف و مرفی، ماهیت اصلی خود را با وقاحت کامل نشان داد. نشان داد دولتی که خود را دولت انقلاب می‌نامد چه فاشیت و ضد انسانی است و چگونه برای تسلط اختناق دسیسه‌ها می‌چیند. ماهها بود که آزاداندیشان و روشنفکران و اهل قلم مدام فریادشان بلند بود و مدام داد می‌زدند که چه یورش و خشتانگی را برای نابود کردن ثمرات انقلاب توده گیر خلفهای ایران تدارک می‌بینند. علائم و عوارض این نقشه‌ها اظهار من الشمس بود. از همان زمانیکه از اسیدمگان فرنگ‌نشین و فرست‌طلبان و انحصار طلبان مترصد داخلی، تمام مندهای قدرت را در اختیار گرفتند و شتابزده با استفاده از ذوق و شوق توده‌های هیجان‌زده به قلع و قمع تمام آزادی‌های بدست آمده، پرداختند. شاهد بودیم که چه فراندوم بریطی راه انداختند و چگونه زیر تمام قول و قرارها زدند، مجلس موسان را مالادند، و انتخابات قلابی راه انداختند و دیدیم چه نسخه‌های حسرت‌آور و شیخ‌های بی‌نام‌نشان مثله گورا از صندوق‌ها بیرون کشیدند تا سر نوشت نامه سیاهی نه‌نهای برای نسل حاضر که برای نسل‌های بعدی رقم

چاقو کش در کلاتری اقرار کرد :

پول گرفتم تا جلو آیدگان بیایم

ببرند. اما اهالی کوی نویسندگان. از زن و کودک و بیرو جوان، که از این هجوم شبانگانه به خشم آمده بودند و آن را تعرض به حریم زندگی خود می دانستند، جلو افراد ملح ایستادند و درحالی که سینه های خود را در برابر مسلسل ها سیر کرده بودند و شمار می دادند، این ساواک اسلامی نابود باین گردید، اجازه توقیف محمود مهاجر را ندادند. مردان ملح بر اثر مقاومت اهالی کوی نویسندگان عقب نشستند و به محمود مهاجر اعطای کردند که هر چه زودتر خود را به کمیته مرکزی معرفی کند.

این عمل دلاورانه اهالی کوی نویسندگان، یکبار دیگر به کسانی که دولتی در دولت تشکیل داده، می روند با قلدرا می، می دانی و بهمت زنی، چهره انقلاب را آلوده سازند، هشدار داد که ناپدید گرفتن حقوق دمکراتیک مردم و سرکوب آزادیخواهان چیزی جز بازی با آتش نیست.

دستگیری و فشار بر کارگران

پنجشنبه ۱۰ باعداد خیابان جمهوری اسلامی صبح امروز (۱۸ رده ۵۸) تظاهراتی به حمایت از آیدگان و آزادی مطبوعات برپا شد و تظاهرکنندگان در برابر ساختمان آیدگان گرد آمدند و با شعار « سانور، اختناق در دولت بازرگان، به توقیف خودسرانه آیدگان اعتراض کردند. در همین حال یک تیربار روی مسجد سجاده روبه تظاهرکنندگان مستقر شده بود و با حمله عدای از مخالفان آیدگان به اجتماع تظاهرکنندگان تشنج در گرفت و چند تن زخمی شدند.

از سوی پاسداران که چاپخانه آیدگان را کاملاً محاصره کرده بودند و به کسی اجازه ورود نمی دادند، آنها حتی از رساندن غذا سه کارگران جلوگیری می کردند. شورای مشترک هتاهنگی نویسندگان، کارگران و کارکنان آیدگان در این زمینه تلگرافی به دادستان کل انقلاب مخابره کرد.

امروز ۳ تن دیگر از همکاران آیدگان، نیزه عراقی زاده و ابراهیم شیرازی و هرندی دستگیر شدند و به این ترتیب شمار بازداشت شدگان آیدگان به ۱۳ تن رسیده است.

پنجشنبه ساعت ۱۸ - خیابان جمهوری اسلامی در جریان حمله جفاکیدستهای حزب الهی به تظاهرات پشتیبانی از کارگران و نویسندگان آیدگان، در خیابان جمهوری جلوی ساختمان آیدگان، مردم به یک مینی بوس فیروزه ای رنگ به شماره ۳۷۴۴۸ - ۲۴ تهران با ۲۰ الی ۳۰ نفر سرشین که چندبار ساختمانها و خیابانهای اطراف محل آیدگان را شناسائی کرده بود متکسوک شدند یکی از سرشینان این مینی بوس که ملح به چاقو بود چندبار از مینی بوس پیاده شده و بنا به گفته چند تن از حاضران به تظاهرکنندگان حمله کرد.

این جوان که در کلاتری خود را رضادعقان و معرفی می کرد توسط دو نفر از تظاهرکنندگان دستگیر و به کلاتری مرکز برده شد. در جریان بازجویی رضادعقان اقرار کرد که مبلغ پنجاه تومان در کمیته ۸ از شخصی به نام الماسی گرفته است تا جلو آیدگان بیاورد متن اقرارنامه در پرونده موجود است. در تماس تلفنی غیرنکار ما با سروان هاشمی، افرنگهبان کلاتری مرکز، ایشان گفتند: رضادعقان اظهارات ضدتوقیفی و گنگ گفتند: رضادعقان اظهارات ضدتوقیفی و گنگ کرده است اما اقرارنامه می نیز مبنی بر گرفتن پول بر اساس شکایت دو نفر از حاضرین جلوی آیدگان و اقرارنامه رضادعقان پرونده ای تنظیم و به دادسرا ارسال خواهد شد.

نیمه شب حمله به خانه ها

چهارشنبه ۲۳/۳۰

۲۰ مرد ملح از سوی کمیته مرکزی به کوی نویسندگان هجوم بردند و به تفتیش خانه می نمود مهاجر عضو شورای سردبیری روزنامه آیدگان و فیروزگوران (عضو بازداشت شده دیگر) پرداختند. آنها برخلاف دستور صریح دادستان کل انقلاب مبنی بر ممنوعیت دستگیری افراد و تفتیش منازل در شب: انا تیهی خانه ها را درم ریختند. تا به گمان خود « اعلامیه های مضره » پیدا کنند.

مردان ملح پس از آنکه « مدرک جسم » گیر نیاوردند کوشیدند محمود مهاجر را با خود

برند، نخبه هائی که بیشترشان تنها در روضه خوانی و ذکر مصیبت صلاحیت دارند و هنوز بوکند این فضاحت فرو نشسته که به بهانه های واهی و ربط دادن باد قولنج به درد شقیقه به مطبوعات حمله کردند و روزنامه نگاران و کارکنانی که به هیچ چشم داشت برای بوجود آوردن فضای آزاد برای بیان و اندیشه می کوشیدند به زندان کشیدند. با تصرف چاپخانه آیدگان بوسیله گروه های ملح در واقع قدرت حاکم بایک تیر به چند هدف زد و همانطور که کیهان « آهن فروش مستصف » به صراحت اعلام کرده بود تمام روزنامه هائی که در این چاپخانه چاپ می شد همه با حاق توقیف درآمد و بعد خیر توقیف روزنامه آهنگر و منتشر نشدن پیام امروز و ... و می بینیم که به صراحت نیت اصلی درم کوبیدن مطبوعات « آپوزیسیون » (مخالف) بوده است و آنهم روزیکه لایحه مطبوعات را مثلا حضرات به تصویب رسانده اند. و نازه اگر مستمک آقایان، مواد ارتجاعی این لایحه به اعتبار باشد چرا روزنامه های دیگر در امان مانده اند؟ مگر قانون، در حق گروهی قابل اجراء و در حق گروهی غیر قابل اجرا؟ اکنون وظیفه تمام آزادمردان و آزادنذا است اکنون وظیفه تمام آزادمردان و آزادنذا است که در مقابل این یورش تنها به حالت تدافعی قناعت نکنند آنها نیز یورش بیاورند. یورش در برابر یورش، حمله در برابر حمله، جفاک در برابر جفاک چشم در برابر چشم. و با آزاد کردن تمام مطبوعات، نشان دهند که متنی تازه به قدرت رسیده نمی توانند همان راه شاه سابق را پیش بگیرند و خودسرانه و خودکامه هر طوریکه دلشان خواست پشتکار و بزند و دوباره استبداد سیاه را بر سراسر وطن به خون غلغیده متولی کنند.

شاه با آن سمیت و وحشیگری و آن قدرت نظامی و ساواک جهنمی نتوانست قلم هارابشکند. و حالا متنی انحصارطلب و مرتجع دلفکوار می خواهند ادای او را در بیاورند. حداقل از سر نوشت رژیم گذشته و هر رژیم استبدادی دیگر عبرت بگیرند.

حالا یک لکه سیاه و سنگین دیگر بر کارنامه آشفته دولت بازرگان و خود بازرگان و وزیر مثلاً ارشاد « ملی » اش. اینها بودند که ادعای مبارزه با استبداد و اختناق می کردند؟ واقعا که!

قدرت طلبان انحصار جو ،
حتی رهبری انقلاب را انحصاری کرده اند



ایران مادر خطر است



مسعود بهنود

نهادهای حکومتی . شاید تنها جایی که انقلابی بوده است . پس کیست و کجاست این فرادولت! فرادولت فضای ظاهراً خالی بین دولت و رهبری انقلاب است . و تمام آنها که بر سر دیم گاه ابزار دست او ، وقتی که می خواهد حسی انحصارطلبی و قدرت خواهی خود را ارضا کند . آنها همه امکانات را در اختیار دارند و بساز حسن صباح وار پیش می روند و کوشش دارند یکی یکی مواضع قدرت را بهر حیلہ فتح کنند . هر چیزی و هر کسی . هر جا برس راه آنها قرار گیرد زیر فشار بیشترین حملات است و موجودیتش وابسته به این می شود که چقدر تسلیم شود و تمکین کند . آنها معمولاً به زانو در می آیند .

پاسداران ، این شریف ترین جوانان روزگار ما که با خون خود انقلاب را نگاهبانند ؟ بسه خشن ترین و رذیله ترین کارها و ادار می شوند . آنها در گوش پاسداران می خوانند : « این ها ضد انقلاب و مخالف اسلام اند و علیه امام کار میکنند . » و آنها را رو در روی ما و ما را رو در روی آنها قرار می دهند ، چه حیاتی ! این چنین است در مورد دادگاهها . اینک فرادولت ، دادگاهها را که همواره مورد تأیید مطبوعات مرفعی بوده اند ، رویاروی ما قرار داده اند .

چرا ؟ می رسید : چرا ؟ پاسخ خیلی ساده است : انحصارطلبی ، اینها همان گروهی هستند که در انتخابات خود ساخته شان روشنفکران مومن به انقلاب را قبول نداشتند : دکتر پیمان ، حاج سیدجوادی ، نریه و لاهیجی . مهندس حبیبی و دهها چون این وطن پرستان پاکدل و متعهد به انقلاب اسلامی را بیرون در گذاشتند و حتی با یکی از آنها نیز راه نداده ، آبروی خود و حکومت مورد تأییدشان و انقلاب و رهبری انقلاب را در خطر انداختند . چیست که می خواستند حتی یکی دو تن بیرون از حیطه قدرت آنها - با عنوان ناخالصی وارد مجلس نشوند ، میاد با قدرت انحصارطلبی شان لطمه وارد آید . آنها -

ما درگیر شده ایم . براسی دوگیر شده ایم . درگیر دولتی ضعیف و فرادولتی انحصارطلب و قدرت خواه . کارمان به شدت مشکل است . وقتی یارانمان در تنها روزنامه مستقل و آزاده که از گزند حملات انحصارطلبان مصون مانده بود ، موضوع حمله خشونت بار و مومن گروهی قرار می گیرند که نگفته پیداست از فرادولت نیرو و دستور می گیرند . ما فریاد می دهیم ؟ حمله می کنیم ، اعتراض می کنیم ؟ و تمام اینها بسوی دولت جهت گیری می شود . پس فرادولت مساله می سازد ، دولت درگیر می شود ، مانیز به دولت حمله می کنیم . و این از مشکلات دولتی است که در اینجا در موضع ضد آزادی و دموکراسی قرار گرفته و شخصیت اعضای آن و رئیس آن سخت در خطر است . جهان چگونه از مهندس بازرگان که آنهمه سابقه مبارزه داشت و رئیس کمیسیون حقوق بشر ایران بود و در دوران طاغوت (!) به داد ستدیگان می رسید ، خواهد پذیرفت که در آن موضع جدی و به آن مقاصد وفادار بوده است ، وقتی می بیند چون به دولت رسیده آن کار دیگر می کند ... این چنین است در مورد احمد حاج سیدجوادی ؟ دکتر میناجی ، حتی صادق طباطبائی - با همتی جوانی و کوتاهی عصر مبارزه اش - چه باقی می ماند . هیچ چیز اینکه برایشان می سازند که : ماموریت دارند ... وابسته به بیگانگانند و ... و اینهمه را دولت و ملت از گروهی می کند که به سودای قدرت و ریاست آمده اند - و به آنها فرادولت می گوئیم . فرادولت کیست ؟ بعضی تصور می کنند : شورای انقلاب . نه این تمام واقعیت نیست چرا که بسیاری از آنها در شورا عضو نیستند . کیست ها ؟ نه ؟ چون کمیته ها و پاسداران به تنهایی و با همتی مایلی که بوجود آورده اند ، در مجموع نهادهای پسندیده اند که بار انقلاب ما همتا به دوش آنهاست . دادگاههای انقلاب ؟ نه ، این دادگاهها یکی از درست ترین و انقلابی ترین

قطب‌زاده را در تلویزیون قبول ندارند ، مدام او را زیر فشار می‌گذارند و پرونده برایش می‌سازند (بله قطب‌زاده را) تریه را اصلا چشم ندارند ببینند ، مصدق خاری است در جشنان ، دولت را زیر و گبار گرفته‌اند در هر جا نیش می‌زنند و ... خلاصه به همه جا چشم دوخته‌اند و هیچ گوشه‌ی را از زاویه مطامشان دور نمی‌دارند ، آنها امام را نیز در انحصار گرفته‌اند . این سخن گزافه‌ی نیست که آنها می‌روند تا از امام رهبری از گروه خودشان و برای گروه خودشان بسازند (چشم‌پسته پیداست که انحصاری کردن امام ، چه خطری است برای انقلابی که پایه بروحیت نظرات و نیروها دارد) .

اینان رستاخیزی‌اند ، ضد آزادی‌اند ، ضد دمکراسی‌اند ، ضد تجدید است و ... اسفناکه حالا همه‌ی قدرتها و همه‌چیز در دست آنهاست ، آنها حتی سرنوشت زندگی یا مرگ گروهی از نویسندگان و روشنفکران را در دست دارند و ممکن است به بهانه‌ی شیبه عمر اینان را به زمین بزنند . نه شیبه عمر ما . که به‌زعم من به شیبه‌ی عمر انقلاب در دینهای آنهاست . وقتی مطبوعات خفه شدند وقتی رادیو تلویزیون انحصاری شد ، مجلس انحصاری بود ، قوانین انحصاری ، وزیران همه از تبار آنها و دست‌چین شده آنها . خوف آنها در دل همه افتاد . انحصار قدرت در دست آنها بود ، آنوقت است که ما قانون اصلی قدرت را در نزد آنها خواهیم دید . این قانون ممکن است ، مرکز حزب جمهوری اسلامی باشد (که نام حکومت را نیز بر خود گذاشته) و توهم اینکه هرکس با جمهوری اسلامی موافق است در حزب ماست را بوجود می‌آورند که آورده‌اند ، کافی است به پوست‌ترا و آگهی‌های تبلیغاتی‌شان که در همه از رهبر انقلاب استفاده کرده‌اند نگاه کنید و برای دریافت حس انحصارجویی‌شان به تابع اعلام شده انتخابات بنگرید و از سوی دیگر از این و آن بپرسید که قدرت اصلی در ایمن

ملکت دست نیست ا -

آری . فرادولت اینک دولت را فراچنگ آورده و از دولتی که ذاتا ضعیف است ، یسک کارگزار ساخته که هرآنچه او می‌خواهد می‌کند (مثلا لایحه مطبوعات که با آنهمه سروصدا و مخالفت از سوی دولت تهیه شد ، با همه‌ی مواد ضد آزادی‌شان آنها را راضی نمی‌کرد ، چسبون راه گریز داشت ، پس هزمان با تصویب قانون مطبوعات و آغاز مقدمات برای پیاده کردن آن ، خود راسا دست به کار شدند ، برای خود پاساژی تهیه کرده‌اند و پورش می‌آوردند و می‌گیرند و می‌بندند و توقیف می‌کنند و خود می‌شوند یکی از اولین متخلفان از قانون خود پذیرفته‌اند) اینها همه چه معنی می‌دهد ؟

تنها یکی : آنها می‌آیند تا همه چیز و همه‌جا را قبضه کنند ؟ به‌جای همه بنشینند و همه را کنار بزنند . اگر دربرهمن باشنه بچرخد . آنها تا چندی دیگر خود دولتند و خود قانون‌نگزار و خود روزنامه‌نویس و خود ملت (آنها حسی انحصاری بجای ملت اندیشیدن را از حالا - به خود اختصاص داده‌اند) :

مطبوعات - و در اینجا سخن از «آیندگان» نیست - اینک در هدف آنها نشانده شده است . هزمان با یورش که به رادیو تلویزیون نیزس برده‌اند !

وقتی این تصویر کامل می‌شود که روشن کنیم و همه‌پرده‌پوشی روشن کنیم که در برابر اینها امام خمینی رهبر انقلاب چه موضعی دارند . رهبر انقلاب ما ؟ به‌عنوان یک مبارز سرسخت ، به عنوان یک شخصیت مذهبی - سیاسی آشتی‌ناپذیر آنچه‌ان که خود همواره تاکید کرده است - بربک اصل ایستاده است : اسلام . برای آیت‌الله‌خمينی اسلام نخستین است . پس از میان آنچه میگویند و فرمان می‌دهند مصلحت اسلام را پا می‌نشانند و برآن چون تیغ برانند و نمی‌ایستند و کوتا ،

نمی‌آیند . بقیه سایل را به مردم و کارشناسان و دل‌آگاهان و مصلحت‌اندیشان وانهادند . در همین‌جاست که سر و کله آن انحصارطلبان پیدا می‌شود . آنها در کسوتی قرار دارند که خود را به ملت هم‌کسوتی از همه به رهبر انقلاب نزدیکتر می‌دانند . در اینجااست که آنها در شروع انتخاباتی که در آن پیدا بود که بی‌هیچ تردید برنده‌اند ، باز رهبر انقلاب را واداشتند که حمله‌ی تند به توطئه‌ها و دسیسه‌سازان و مطبوعات بکنند (چرا . معلوم نیست) آنها مدام با دادن اطلاعات یک‌سویه و گاه غلط ، نتیجه‌ی مطلوب را از نظر رهبر انقلاب می‌گیرند . آنها رهبری را از ملت جدا کرده‌اند و مدام سطح ناراضی‌ها را بالا (و در مقابل زندانها را پرمی‌کنند) و با گسترده کردن و عملا دائمی قرار دادن دادگاه‌های انقلاب و این نهاد مردمی را رویاروی مردم قرار داده‌اند . آنها انحصارطلبی را تا آنجا گسترش داده‌اند که رهبر انقلاب را رهبر خود و رهبر حزب خود معرفی می‌کنند ؟ در برابر آنها چل هیبستگی و اعتقاد و حفظ دستاوردهای انقلاب چاره‌ی نیست ؟

ماجرائی که برسر آیندگان و آهنگر آمده و آثار تیمی آن چند شریه حقی‌گوی دیگر را نیز به خطر انداخته است ؟ زنگ خطر اولیه است . این حرکت به مطبوعات بسنده نمی‌کند . و در همین‌جا متوقف نمی‌شود . خود را گول نزنیم . دچار خوش‌بینی نشویم . مدتی دیگر وقتسی انحصارطلبان همه‌ی خانه‌ها را سیاه کردند ، دیگر دفاع مشکل و بلکه غیرممکن است ، ایران ما در خطر است ! در خطر است !



«کیهان» های دیگری می تواند متولد شود



خوشه چینیان خوش سلیقه انحصارطلبان ، در « جو غالب » و یا « جو حاکم » بروزگار فعلی ، بسیاری از محرمات مورد ادعای خود را ، برای خویشتن خویش مباح و حلال دانسته اند و در این امر ، پروتی نه ، که وقاحت را به حدی رسانده اند که انگار نه انگار با آدمیزادی طرف هستند صاحب حس و درک و عقل و درایت و منطق و شعور و یا حداقل دارای حواس پنجگانه عهدبوقی ، بلکه رودرو با آدمی قرار گرفته اند مثل سنگ خاراخی که اعتراض و مقابله موجه شما ، دقیقاً آب در هاون ساییدن یا مشت برسدان کوبیدن است . درمقابل هر مقاله و نامه و مطلب و اعتراض و شکایت و « تقاضای ملاقات » چنان مهرسکوت برلب می زنند و باچنان بی اعتنائی همه چیز را نادیده می گیرند که هر تانبنده ای خود را سنگ رویخ می بیند . هر چند که آن ها نه تنها به سکوت یسا نشان دادن عکس العمل های معمول قناعت نمی کنند ، بلکه برچسب افتراها و اتهامات را آماده دارند که در لحظه حساس برپیشانی اعتقاد شما بچسباند .

را بریزند و ناشیانه روی صحنه بیاورند . چه لزومی دارد که راه دوری برویم ، همین « حاج آقا » ئی که کیهان را تصاحب کرده یا خریده ، آهن فروشی که در مقولات سیاسی و فرهنگی و مسائل اجتماعی مطمئناً بکلی پیاده است ، و اگر روزگار به جایی رسیده که به جای چرتکه ، میرزاهای طاق و جفتش درآمدهای بی حساب و منافع بی شمارش را باماشین حسابهای برقی جمع می زنند ، هیچ دلیل نمی شود که وی لیاقت و کفایت آن را دارد که کلوی یکی از روزنامه های معتبر کنور را که بعد از سالها ، از چنگال اختناق رها شده ، بادست گیره نیسته خود بگیرد و بفشارد . داستان اگر چه در ظاهر بیچیده ، ولی در باطن بسیار ساده است ، نویسندگان کیهان ، بعد از عسری اختناق ۲ یمنی به اجبار دست روی دست گذاشتن و ناظر و شاهد درج مطالب سفارشی و فرمایشی ساواک و وزارت اطلاعات و دستگاه های

وابسته به قدرت استبدادی بودن ۲ و بعد از مدت ها مبارزه قهرآمیز باقوه مجریه شاهنشاهی ، به فغانی می رسند که می بینند دم فروستن در برابر حقایق تا تحریف و قایع ۲ مصصیت گیرهای است که به هیچ وجه نه ملت ، که وجدان بیدار و آگاه ، خودشان تاب تحملش را نخواهد داشت بدین سان بی هیچ وابستگی به این دسته یا آن دسته ، ورزش جانانه ای می کنند در نشر روزنامه ای که از قالب معمول قدیم ، بطور کامل خارج باشد . و بعد با قلم تیز و سینه پر ، پای در راهی می گذارند که وظیفه اصلی هر روزنامه نویسی واقعی وجدی است . اما در اولین قدمها ، دارو دسته های لومین وارد روزنامه می شوند و پایه عبارت دیگر « لاتولوت » های بی فرهنگ را روانه اداره روزنامه می کنند و تهدید و ترغیب مبسوط که اگر روزنامه ، این چنین و آن چنان نباشد ، اله می کنیم و بله می کنیم . الدرم بلدرمهایی که نسل قبل از ۳۲ نمونه های فراوانی را از آن ها به یاد دارند . و به ناچار رفتار و توضیحات آزارمشتانه فردی و جمعی اعضا ، هیئت تحریریه شروع می شود . ولی برای کی و چه کسی ؟

« حزب الله » و « حزب اللهی » فقط يك با دارد . بله : « نابود باید گردد ، ایجاد باید گردد ، معدوم باید گسرد ، مصدوم باید گردد والی غیرالهایه باید گردد ! »
بله فصل دوم یا صحنه دوم که اوج تاخت و تاز حضرات است ۲ اخراج بیست تن از صالح ترین اعضا هیئت تحریریه ، اخراج که نه ۲ حتی راه ، به روی آن ها بستن ، در مقابل چنای و گردن کلفت و سبه ستر ، نویسندگان نحیف ، چه می توانند بکنند ؟ نام را در برابر ششیر نهادن ، دقیقاً شعر است . رمی در مقابل چنای ؟ لابد باید بدنیال مقوله دیگری گنت .
« نسل سوم ، راه افتادن دارو دسته « کیهانپون » و ترس رای ناپدید از رهبری انقلاب ، که دیگر



این هفته منتشر می شود



خانه کوچک

جاکتای و وسایل تزئینی برای مبلمان منزل
آدرس: آناپول فرانس نرسیده به بلوار

شماره ۱۰۳
تلفن ۲۵۱۸۲۲

ایمان ندانم غلبه روزنامه کیهان .
سوالها بر سر جان خود نمی است که
حاج آقا کیهان را با چه کسی معامله کرده ؟ بسا
دولت ؟ با مصباح زاده ؟ با نویسندگان و کارگران
و کارمندان زحمت کش این موزه ؟ ولی این همه
نست . پشت پرده بازی های زیادی است . دکتر
مشتری پشت صندلی سردبیری کیهان می نشیند ،
چه فسرقت می کند ، به جای ایشان برتراندراستل ،
کسارل باپرس (که مشتری مترجم یکی از
کتابهای هست) . یا هرغول دیگری نشیند .
افسار دست حاج آقا است اما حاج آقا دلش خوش
است . خوش خوش . نمی داند که افسار خودش هم
دردست دیگری است ، دردست یکی دیگر است که
مطمئناً افسار قیدوبند دین و ایمان نیست ، افساری
است که به سلسله زنجیر « سرمایه » بسته است .
و اگر خود نفی خواهد برد ، نفع بیشتر را به
« سرمایه داری » خواهد رساند . چه خوب حاج آقا
که ضرر نکرده است . اما « حاج آقا » و تمام
« انحصارطلبان » دقیقاً کور خوانده اند .

نویسندگان دریدر و آسویاس کیهان که
جز خودکار بیک پنچاری سرمایه و اسلحه دیگری
ندارند ؟ از اعتراض و مقاومت دست بر نمی دارند ؟
آنها از ر... هدر رفته و سالهای سوخ... جوانی
در چنین معس از زمان ، شکایتی ندارند ، و به
نقطه ای رس... اند که باید مردانه یا بورکاب
کنند . و می چنید که کرده اند و می کنند . و
پشتوانه آن ، ایمان است ، درست اندیشی و
راست گوئی ، افتاء حقایق و خدمت به خلق و دفاع
از حقوق زحمتکشان و رنجبران و پاسداری و
آخر سر به نرساندن انقلاب .

با چنین نیتی است که کیهان آزاد متولد
می شود . شاید برای عده ای این سؤال پیش بیاید
که اسم و عنوان کیهان بدرک . چرا عنوان دیگری
بر نمی گزینید ؟ اولاً که در مقابل کیهان اسیر ،
کیهان آزادی لازم است . بعد انتخاب این عنوان
دلایلی دارد از جمله سینه سپر کردن و رودرو
ایستادن و بااختناق و با انحصارطلبی جنگیدن
و بعد هتدار دقیق که خیال نکنید می توانید قلم
را بشکنید ، دستمان را مطمئناً قلمها را ...
و بعد که پاران کیهانی که امروزه کیهان آزاد
را منتشر می کنند تنها نیستند ، تمام دست به قلمها ،
عبره آنها هستند و مهم تر ، یادتان باشد اگر
اختناق را بیشتر بکنید ؟ مقاومت آزاداندیشان
زیادتر خواهد شد . و آخر سر می دانید با این
گردن کلفتی چه کار می کنید ؟ اگر نه کیهان آزاد ،
که کیهان زیرزمینی متولد خواهد شد .

ایمان همگان بسته شود و کسی را جرأت فزیدن
نیاید . درینا و وا اسفا که استفاده از وسایل
ارباب را دودمان پهلوی به چه صورت ظسریفی
برای چماقداران امروزی نه به ودیمه که ، به عاریه
گذاشته است . و بعد روزنامه کیهان به تصرف در
می آید . البته این ادامه فصل سوم است . کسی
میست بنویسد ، به درک ، « خودشان » می نویسند ،
سیار عالی است ، اما نمی شود ، زود به التماس
می افتند و دعوت پشت دعوت که روزنامه را باید
برگرد و در بندر مثلا دنبال نویسنده ؟ البته
سویسده . و آخر سر دست به دامن هر سردبیری شدن
که در مقوله امروزی سردبیر ، دقیقاً بر هراسان
آگاهی روشن است که محلی از اعراب ندارد .
حرایش را می بینید ؟ و بعد ق لق ، شمشیر
مکوس تیراز روزنامه کیهان و این را بایست
بحساب اسلام و اسلامی و انقلابی بودن باید گذاشت .
حراکه از دهان صاحبان قدرتان فعلی قسراوان
سیده ایم که روزنامه های دیگر بر علیه انفلات
ایران می نویسند تا « تیراز » شان بالا برود
حل الحاقی !

ولی هیچکدام از اینها مهم نیست . حسنی
این نامه که بازاریها هزاران هزار نسخه کیهان
را می خرند که مثلا این روزنامه پشت و رو شده
رسمی نخورد . مداومت و بیرونی . تنها سامان
بیروزی است ، بیروزی در نشاط !
اصلاً نباید محصل سک به مترجمین و
روشنگران و نویسندگان و روزنامه نگاران و
حسی خوانندگان روزنامه (کذا) گذاشت . آنها
باید عادت کنند . همین است که هست و باید باشد
دقیقا به همین صورت نه . بلکه طبق دلخواه ما که
دیدتر از این است .

آبوقت یکمرتبه « حاج آقا » که ناانرور
و آن لحظه حر خریداران آهن و فروشندگان آهن
و یا اطرافیان و دوستان و آشنایان و اقوام
و اقربا . نامی و اسمورسمی از وی نشنیده بودند .
یکمرتبه برید رو سکو . و تمام ملت ایران این
نحمن شخصی را که کیهان را انتاع فرموده بود ،
با به تصرف در آورده بود . شاخند . « حاج آقا »
جان که از این ورستار پیدا است ، مطمئناً هستند ،
« حاج آقا » . چنان که از رفتارشان پیدا است
سرمایه دار گردن کلفتی هستند ، (اگر کسی در
خودشان هم کلفت نیست ، گردن سرمایه داران گسه
پسار کلفت است .) حاج آقا حرب الهی هستند ،
پس حزب الله هم طرفدار حاج آقا است . پس حزب
الله طرفدار سرمایه داران گردن کلفت یا سرمایه های
گردن کلفت است . و این جاست باستان جان اول



بزرگ پورجعفر

ذبح اسلامی قلم

گروه حاکمه از پیروزی مردم و به ثمر رسیدن انقلاب بیمناک است

دولت اگر به حقوق مردم پای بند است، گفتن و نوشتن اجازه قبلی نمی خواهد

در هفته های اخیر که لایحه پیشنهادی مطبوعات از طرف دولت مطرح شد، روزی نبود که جراید کشور نظر اهل قلم را در این باره منتشر نکنند و موضع مخالف برجسته ترین نویسندگان کشور و مهمترین مجامع و مراکز مطبوعاتی را به آگاهی دولت نرسانند. با اصل این لایحه علاوه بر کارکنان نویسندگان ایران، انجمن دفاع از آزادی مطبوعات و سندیکای نویسندگان و خبرنگاران جسرآید نیز مخالفت کردند. در آغاز تصور می شد که مخالفت آمیخته به استدلال جامعه نویسندگان، که در ده ها مقاله انتقادی مطبوعات منمکس بود، آنهم برای دولتی که سخن از دموکراسی انقلابی می گوید، حجت شود و بر رای و سیاست آن اثر بگذارد؛ که متأسفانه چنین نشد و وزارت ارشاد ملی برعهده خود دید که به رغم همه آن هشدارها، برای خود رسالت ارشادی قائل شود، احیانا بدین گمان که با تبدیل نام وزارت اطلاعات به ارشاد ملی، برای رهبری اهل قلم و جامعه مطبوعات، احراز حق کرده است.

آنچه از زبان شخص وزیر ارشاد ملی و همکاران ایشان می توان شنید، این است که انقلاب ما در رابطه با مطبوعات، موجب مسئولیت هائی شده است که اهل قلم خود قادر به درک آن نیستند و ای بسا که این فراوانی آزادی کار در دستشان بدهد ... آقای وزیر، به راستی از فراوانی آزادی سخن می گویند، اما این راهم ناگفته نمی گذارند که حال و هوای دوران انقلاب باید کنترل شود، این آزادی فراوان برای مردم مایه درد است و بر دولت است که در این باره پادرمیانی کند و مثلا به اهل قلم بگوید که آزادی بجای خود محفوظ، اما آنجا که رودر روی من بایستی، و بر من خرد گیری در مواقع پانزهد خود بیرون گذاشته ای، آزادی اندیشیدن و نوشتن، حق طبیعی توست اما به این شرط که حد خود را بدانی و بر نسق های دولت و مراکز ارشاد گزین بگذاری.

من شك ندارم که وزیر ارشاد ملی و همکاران وی صدیق و با حسن نیت اما در موقع مسائل به بزرگی آزادی و انقلاب، از صداقت و حسن نیت مجرد،

چه کاری ساخته است. این صفات پندیده، تنها هنگامی به درد مردم و انقلاب می خورد که با عمل و آگاهی انقلابی توأم شود؛ علاوه بر صداقت و حسن نیت، این دیدگاهها و موضع طبقاتی هر کس است؛ که حدفاصل او را با انقلاب رهائی بخش ملت ایران و منافع طبقاتی کارگران، دهقانان، یعنی اکثریت بزرگ مردم تعیین می کند.

دولت چنانچه در رابطه با انقلاب خلق های پندیده ایران، قائل به حکومت مردم بر مردم و آزادی بیان و قلم است، باید به صداقت و شهامت عمل کند و به تبع منافع مثنی ملاک و سرمایه دار بزرگ، آزادی توده ها را به قید اگر و مگر نکند.

عدول از هنگامی

واقع این است که جدی ترین مساله انقلاب ایران در شرایط حاضر ناشی از شیوه برخورد گروه حاکم با حق انسانی توده های میلیونی کارگران و دهقانان از آزادی به معنای درست کلمه است، واقع این است که گروه حاکمه از پیروزی مردم و به ثمر رسیدن انقلاب بیمناک است و از این رو می گویند از نقش هنگامی خود با توده ها عدول کند، و موجب شود که روند انقلاب کند و متوقف و حتی معکوس شود که همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه، همینجا احساس خطر و نگرانی کنند.

روشن است که این فعال مایهائی اوباش در کوچه و خیابان، دامنگیری پورش به افسراد و اجتناعات مسالمت آمیز و آزادی عمل فالانژ و عوامل ساواک، هیوم و حشینه به میثیت کارگزاران دانشجویان و کارمندان، خصوصیت ددمنشانه با شورا های خلق و افرادی که در جهت شکل گیری آن در موسسات و کارخانجات بزرگ و کوچک و در شهر و روستا تلاش می کنند، همه و همه باشیوه تفکر و پایگاه طبقاتی رهبران، ارتباط مستقیم دارد و همه این فطایح متأسفانه به نام اسلام و روحانیت انجام می پذیرد و دولت تکلف شرعی هم، در برابر توقعات برحق توده مردم یا بی تفاوت است یا به تمدن منفرجه ضد انقلاب چراغ سبز نشان می دهد. اگر دست اندرکاران رهبری، ارحم و

خواهی انقلابی برخوردار بودند و از فرصت بدست آمده در جهت دفاع از حقوق ابتدائی میلیونها زحمتکش محروم و بی پناه ایرانی، قاطعانه عمل می کردند کار به آنجا نمی کشید که مردم، از بازاری و پیشه ور گرفته تا کارگر و دانشجو و روزنامه نگار از شباهت روزافزون حکومت حاضر، بازیم گذشته سخن بگویند، و بر آرزوهای بر باد رفته خود حسرت ببرند. در این لظلمات تاریک، آن چه مایه امید و خوشنودی دشمن است، این است که ضدانقلاب گذشته ساواک و دستکاهای ارتش و پلیس (در عین حفظ موجودیت نسبی) اینک نقش خود را به اوباش و افراد فرتی کوچک و بزازار سیرده است، در گذشته، حساب مردم با پاسداران حکومت روشن بود و نیروهای که بر ضد استبداد و امپریالیسم مبارزه می کردند، می دانستند که دشمن به طور مشخصی کیست و جایش کجاست و چگونه در مکان های محدود و معین و در برابر طبقات اجتماعی آنها مانده است و نقش سازمان اطلاعات و امنیت کشور در کنار دیگر سازمانهای خدمتگزار ارتجاع و امپریالیسم برکسی پوشیده نبود و درباره اش به عنوان مرکز فساد و دسیه بر ضد ملت معروف هنگام بود؛ اما امروز مساله به گونه دیگر است، امروز مساله عبارت از این است که تبلیغ تصبب آلود برخی از رهبران متنفذ که منجر به تقسیم توده مردم به مسلمانان و غیر مسلمان، شیعه و سنی، موافق و متناقض و تبلیغ شیاه روزی این که دشمن اصلی «چپ» و «دمکرات» است، نه هیچ چیز دیگر، انقلاب نوپای ملت را به لبه پرتگاه نابودی کشانده است و اگر نیروهای ترقیخواه در مقیاس تمامی ملت به سرعت تبینند و برای مقابله فوری و اساسی به عسل مشترک و متحد بپردازند، اثری از دست آوردهای مبارزه فرمانان مردم باجانی ماند. تفکر فرتی و ناپیشتی سیاسی واجتماعی برخی از رهبران، متأسفانه قدرت برآوردهای ساده از مسائل راهم از ایشان گرفته است. برای اینان تلاش سریع نیروهای اجتماعی که هم اکنون

دره‌جای کشور به چشم می‌خورد، گوئی اهمیت توجه ندارد، و بر این عقیده‌اند که آن خیل ۹۹ درصد مردم مسور ادعا، چیزی جز گله چشم بسته نیستند؟ محض رضای خدا باید شبانی‌شان کرد. رهبران ما از دموکراسی به‌منای حکومت مردم بر مردم و تاملی اندیشه‌های گوناگون و حشمت دارند، و تصور می‌کنند که بر اثر آزادی انقلابی توده مردم موازنه قدرت دگرگون خواهد شد و زمان حکومت از دست اقلیت بسیار اندک آنها به‌چنگ اکثریت بزرگ زحمتکشان و نیروهای وفادار به انقلاب‌ها می‌بخش ملت ایران، خواهد افتاد. بدیهی است، بر خوردی بدین گونه به انقلاب مردم یعنی نگرانی از قدرت توده مردم، بویژه طبقه ممتاز است، و بویژه کسانی است که نه تنها با استبداد فرد یا گروه محدود، بر خورد واتی ندارند که در این موضع طبقاتی، چاره‌ای جز این نیستند:

باید مردم را هدایت کرد. توده کارگر و دهقان که نمی‌تواند بنهد و تصمیم بگیرد، دانشجو و استاد و روشنفکر هم که منحرف است، پس باید فکری کرد. چنین است فلسفه وجودی استبداد و آن که همه آزادیخواهان و مبارزان ضد استعمار و ضد امپریالیسم، از دور و نزدیک به چشم خود می‌بینند، همین است استبداد درمناهی واقعی کلمه بگیریم که از نوع تازه و درپوش روحانیت در موضع حکومت، تصب برخی از روحانیان ما بدان پایه است که حتی حاضر به بدین تاثیرات ضد اسلامی روش خود نیستند و نمی‌خواهند بدانند که مثلا خدیت چشم بسته آنها با شوراهای مردم، با آزادی اندیشه و عمل، مخالف با بحث و اجتماع آزادانه گروه‌های کارگری، روستایی، روشنفکری و از این قبیل، آشکارا فرهنگ اسلامی را موزن سؤال قرار می‌دهد و کنجکاو می‌رود. روز به روز بیشتر خواهد شد که بدانند بر خورد روحانیت در رابطه با نیازهای انسانی آنها چگونه است و اسلام با این خواسته‌های طبیعی آنها در یک کلام موافق است یا مخالف. در این موارد بدیهی است آنها که با مخالفت و ناخوشنودی روحانیت مواجه می‌شوند به‌سؤال خود هم می‌رسند و قضاوت‌شان از فرهنگ عینی اسلامی، هر روز مشخص‌تر از روز پیش خواهد بود.

تغایلی به استبداد

روحانیت ما در موضع حکومت، ارزش این نتیجه‌گیری توده مردم را دست کم گرفته است و با تصور حق حکومت انحصاری خود، اصل اسلامی رای آزادانه مردم و حق جماعت و مشاوره را پایمال کرده است و باین برخورد، اعتبار آن روحانیت مبارز و ترقیخواه، که پیشاپیش میلیون‌ها ایرانی عاشق آزادی، انقلاب ملت را

نامرجه معینی به پیروزی شکوهند خود رساند، شدیداً لطمه وارد می‌کند. در هنگامه پسر شکوه انقلاب، روحانیت مشرقی ما مرفت که از اسلام چهره مردمی و به‌تمام معنی امروزی بدست دهد و به‌گونه روحانیت ترقیخواه درویش‌نام و در مریکای لاتین و نیکساراکوئه (دوش به‌دوش ساندینیت انقلابی و توده به‌ستوه آمده از حاکمیت استعمار و امپریالیسم) در کنار مردم خود برزند. استبداد و استعمار مردانه بایدست و پایردی کند. روحانیت ما متأسفانه خیلی زود به انحصارگری روی آورد و هم‌ایک با اصرار هر چه تاملتر می‌خواهد به مردم بگوید که حرف حساب را تنها از زبان او می‌توان شنید و تنها اوست که درست می‌گوید و درست می‌اندیشد، می‌داند که مردم جز این نخواهند.

تامل به استبداد و انحصارطلبی روحانیت ما از ساله فرارند معروف تا چگونگی پیش‌نویس لایحه قانون اساسی و اصرار در جانشین‌سازی مجلس خبرگان، به‌جای موانع، چگونگی برگزاری انتخابات مجلس خبرگان و نیز لایحه قانون مطبوعات، که انگیزه این بحث است، همه‌جا به چشم می‌خورد.

در جریان بحث و گفت‌وگو در پیرامون لایحه پیشنهادی به سخن جامه نویسندگان کسی گوش نداد و هم‌اکنون هم نظر دولت این است که مرغ یک پا دارد. با وجود این خلاصه نظر و مصلحت‌اندیشی نویسندگان کشور این است که این وظیفه تنها بر عهده برگزارندگان قلم مطبوعات است که با تدوین نظام مطبوعاتی، و برای تشخیص حدود و ثنوری که به فرهنگ مطبوعات و مصلحت جامعه مربوط است معیارهای لازم را بدست دهند. و نظر این است که چنین کاری، موکول به این است که تکلیف قانون اساسی معلوم شود تا به تبع آن امکان قانونی رسیدگی به جرائم وجود داشته باشد.

در یادداشت‌هایی که نگارنده از مذاکرات و کمیسیون بررسی لایحه مطبوعات برداشته است، نکاتی هست که ارزش توجه دارد. در کمیسیون، برخی از شرکت‌کنندگان مطبوعاتی که ظاهراً باید اهل درد باشند، محافظه‌کارتر از نمایندگان دولت در کمیسیون بودند. طرح و پیشنهادشان در بسیاری موارد مطوف به سخت‌گیری در طرح و تدوین لایحه بود. نقش ایشان بارها یادآور نقش «شیخ علی‌خان‌ها» بود. ترکیب جمعیت به‌گونه‌ای بوده که گوئی کمیسیون می‌باید در غیبت روزنامه‌نگاران متعهد تشکیل می‌شد. در جلسه رسیدگی جای ده‌ها نفر از صاحب‌نظران و نویسندگان تراز اول کشور خالی بود. از دید من و دو تن دیگر از نمایندگان کانون نویسندگان

ایران، این نقص آشکارا ناشی از روش وزارت ارشاد ملی، در چگونگی دعوت از جامعه‌نویسندگان بود. ادعای مسئولان دولتی این بود که ما از نمایندگان مطبوعات و نویسندگان دعوت عام کرده‌ایم، اما این ادعا صحت نداشت، و این نکته‌ای بود که در وقت خود، در جلسه تذکر دادیم و استدلال کردیم.

از جمله نکات که در یادداشت‌های من آمده است: دانشغولی و اصرار وزیر ارشاد ملی و حکمرانان ایشان در اصلاح و تدوین هر چه زودتر لایحه بود. سخن ایشان این بود که بسیاری از تصمیم‌گیرهای دولت و مسائل مربوط به جریانی‌های سیاسی و تبلیغاتی موکول به وجود قانون مطبوعات است و باید جلو هرزه‌گوئی جراید گرفته شود. و این که، رهبری مردم و استقلال و آزادی را نمی‌شود رها کرد... ساله بر سر حق حاکمیت ملی و تکالیف دولت است و در مطبوعات نباید به هر کسی اجازه تجاوز داد...

بحثی نبود که بسیاری از این حرف‌ها درست و پسندیده و بمسأله‌کننده و بر معنی بود اما اشکال فقط این بود که به‌موضع شایهت داشت و ناشی از برخورد انتزاعی به مشکلات مرحله انقلاب بود. در بحث اقلیت سه‌چهارتن و اکثریت جله تدویر خود با محتوای متضاد به چشم می‌خورد، مخلص کلام کانون نویسندگان این بود که این در حد دولت نیست که برای خود نقش راهنما و معلم اخلاق بتراند و وظیفه دولت در قانون اساسی معلوم است. وظیفه دولت چیزی جز اجرای قوانین چیز دیگری نیست.

در کمیسیون لایحه مطبوعات گواهی که مایندگان کانون، بارها مردود بودن لایحه را به‌آگاهی رساندند و ادامه حضورشان در جلسه صرفاً ناشی از نزاکت و رعایت احترام به جمع شرکت‌کننده بود، باین وجود، در برابر پرسش‌های معینی فکر می‌کردند که باید پاسخ بدهند و روشنگری بکنند. از جمله مثلاً در پیرامون مورد ۱۶-۱۷-۱۹ لایحه که در کنار نکات دیگر در یادداشت آمده است.

در باره ماده ۲ که به‌اصل اجبار در توده‌ها امتیاز و شرایط آن مربوط است، کمیسیون آنها به این اکتفا کرد که بجای «امتیاز»، کلمه دیگری بکار برده شود، چیزی در حد «پروانه» یا «اجازه» و از این قبیل. بدیهی است که این تغییر نام، چیزی را تغییر نمی‌داد، و لزوماً توضیح دادیم که در ذات، هر واژه دیگر به‌این «امتیاز» تغییر در محتوا نخواهد داد چرا که تغییر نام شمشیر به پنبه، نامی غصلت شمشیر نیست. به عبارت دیگر، دولت بدین روش می‌گوید:

بقیه در صفحه ۴



احمد کی نژاد

نویسندگان مطبوعات

مزدوران امپریالیسم جهانی اند، یا...؟

ملت، بیدار شو!

مردم به رژیم گذشته پشت نکردند، تا

همه ی آن پلیدیها دیگر بار باز گردد، با نامی دیگر

و فشار کبغ سانور افکار خویش را در متن جامعه رسوخ دهند و اکنون با دستگاهی مواجه هستند که متفکرانش در رادیو و تلویزیون امثال آن عربده جوی بی محتوا هستند که مغزش جایگاه باد است، وجودش حتی کلاغهای جالیز را هم به اعتنا وانمی دارد و تلویزیونش مانند گذشته بصورت تک بعدی و جایگاه صدا و سیمای مار و موش و خرس و مارمولک گردیده و بامطبوعاتش چنان رفتار می شود که حتی در زمان حکومت نظامی یعنی بدترین دوران رژیم فاسد ددشته هم شاهدش نبودیم و نه اعسایش به سن ملی آن است نه چهارشنبه سوری را هر روز در تظاهراتها بر تزار می کند!

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون امنیت و آزادی را از آنان سب کرده و با هجوم های شبانه به منازل بهترین جوانان وطن را به گوشه های زندان می انداخت و اکنون بدستگاهی مواجه هستند که چماق بدست هایش و تفنگدانش با کمال وقاحت شبانه به خانه و زندگی مردم می ریزند و هدایای دولت جمهوری اسلامی را به سر و روی آنان می ریزند

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون سیستم تک حزبی و انتخابات فلاپیش را نمونه خودکامگی دانسته و نمی خواستند تن به زورگویی و تحویل و تحمیق بدهند ولی اکنون دچار حزب الهی های چاقو بدست شده و شاهد انتخاباتی هستند که بنا به اقرار نماینده حزب جمهوری اسلامی در آذربایجان - هنگام استعضای خود بعنوان اعتراض به انتخابات - روی انتخابات رستاخیزی را سفید کرده است!

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون اخبار پنهانی حکایت از سوء استفاده های کلان چند میلیونی افراد آن داشت و اکنون با دستگاهی رو برو هستند که حتی وقتی سند دزدی یکی از افراد آن یعنی همان عربده جو با مدرک کافی عیناً در روزنامه درج می گردد دستگاه به روی مبارک هم نمی آورد چه برسد جوابگویی به شایعات مربوط به سوء استفاده در اوقاف و همکاری برادر یکی

می کند. مردم به رژیم سابق پشت کردند چون از اعمال نفوذ افراد وابسته به آن که منطق تهدید و ساواک و زندان را در پشت سر خود داشتند بیزار و متفر گردیده و در آرزوی مرگ آنان بودند ولی اکنون دچار وابستگیان به رژیمی شده اند که منطقشان از چاقوی حزب الهی ها و اسلحه نوجوانان ساده دل نیرو می گیرد و گاه وابستگیان این رژیم چنان اعدال شرم آوری از خود بروز می دهند که در هر مکتبی و با هر اعتقادی روی را سابق را سفید می کنند کدامیک از افراد رژیم سابق با تهدید اسلحه فرودگاه کشور را بست، مسافران را رسماً بیرون کرد مسافران یک هواپیما را چند ساعت محبوس کرد و کسی پیدا نشد به او تو بگوید؟ مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون آنچه مایملک ملی آنها و متعلق به مبهنشان بود به ثمن بخش به بیگانه تقدیم می کرد ولی اکنون دچار دستگاهی شده اند که افرادش پاره های مبهن را به بهای خوشگذرانی در یک شیخ نشین می بخشد و نام ایران را از خلیج می زداید و برای گوشه خاک زرخیز ایران یعنی خوزستان نقشه ها در سر می پروراند!

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون متفکران تبلیغاتی و امثال نیکخواهها و جعفریانها سعی در شستشوی مغزی مردم داشته و قصد داشتند قدرت تفکر آزاد از مردم را سلب کنند و با در اختیار گرفتن کامل رادیو تلویزیون و مطبوعات

هدشار، کلام عبث و بیهوده ایست. سرعت اعمال خشونت آمیز و بی منطق چنان روز افزون است و واقعیات با چنان تلخی هر روز رو در رو و سینه به سینه ما قرار می گیرد که دیگر هدشار را به کلامی کهنه بدل کرده اند. کاش اینها همه یک خواب وحشتناک بود. کاش یک کابوس تند و بی رحم بود که می گذشت و به درک واصل می شد، ولی بدبختانه این واقعیات است که هر روز بیش از روز پیش چهره چندانش آور خود را نشان داده و ماهیت افراد بی هویت و بی ملیتی را که چهره زشت خود را زیر پوشش پاک و مقدس اسلام پنهان کرده اند، آشکار می سازد.

تاکنون همه جا بعنوان نمونه های رذالت و خباثت و فساد و دیکتاتوری از رژیم فاسد پهلوی نام برده می شد و مردم برخاستند و دست بدست یکدیگر دادند تا فساد و رذالت و دزدی و دیکتاتوری را از دامان کشور خود پاک کنند ولی اکنون چه دردست دارند؟ آیا خون هزاران جوان و پیر و زن و مرد برای این ریخته شده دم و دستگاهی بدتر حاکم براهور آنان گردد؟ مردم به رژیم سابق پشت کردند چون از دیکتاتوری بجان آمده بودند ولی اکنون دچار دیکتاتوری دیگری گشته اند که بی منطق تر از قبل بوده و حتی از زورگویی مورد خصم صبی ترین زوایای زندگی آنان و آنهم با مضحک ترین اعلامیه ها خودداری

از افراد وابسته به ان با آرشام رئیس سابق ساواک کرمان!

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون با بی برنامه‌گی خود جوانان را به هروئین و تریاک و فساد شبانه کشانده بود و اکنون شاهد هستیم که چگونه دسته دسته جوانان بدون بیم و باک در گوشه و کنار خیابانها بسته های هروئین زیربینی می گیرند و دل مشغولی های بزرگتری مثل تصاحب پست و مقام اکثر ارشادکنندگان این مملکت را به فعالیت آنچنانی واداشته است.

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون رسماً غرب را دوست خود می خواند و بدین لحاظ امپریالیسم جهانخواار از سفره گسترده این کشور هر چه می خواست یا به حالت یا به حیلت یا به زاری یا به زور برمی داشت و اکنون شاهد دستگامی است که می خواهد هواپیمایی را که برای تربیت متخصصین ایرانیش سالها رنج برده شد و ملیونها خرج گردیده بعنوان هواپیمای مستعمل دو دستی تقدیم آمریکا کند و به نفع خواستهای آمریکا میلیاردها مخارج انجام شده در یک نیروگاه اتمی را که بوسیله کشوری غیر از آمریکا بنا شده است نادیده گرفته و اقدام به لغو آن می کند چون از سرنوشتی که بر سر بوتو در پاکستان در اثر اصرار برای خرید نیروگاه اتمی از فرانسه آمد آگاه و واقف است و از عواقب این اصرار و همچنین از سرنوشت شخص مشابهی که در این اواخر معاملاتش را بیشتر با کشور های مثل فرانسه و آلمان و ژاپن می کرد و آنچه که بر سرش آمد ، پند گرفته است!

مردم به رژیم گذشته پشت کردند چون نخست وزیران و وزیرانش آلت دست دیکتاتور بزرگ بودند - اما اقل ادعای نخست وزیر ملی و مردمی بودن نداشتند - و اکنون شاهد نخست وزیرری هستند که تنها خاصیتش آن است که مانند حوله زربینی روی سینی را پوشانده و مردم را وامی دارد که به احترام او و گذشته اش این ادب را تحمل کرده و رو در روی آن قرار نگیرند ولی نمی داند که قضاوت تاریخ درباره او بسی سخت خواهد بود زیرا جرم هیچ هجرمی را بخاطر گذشته

پاکش نبخشوده و بی مجازات نگذاشته اند. و به کجا و به چه کسی باید گفت که همه این دستاوردهای ننگین بعد از انقلاب را بعنوان اسلام به خورد مردم می دهند . ؟

ای مسلمانان ! والله اینکارها که اینان می کنند مسلمانی نیست . نپذیرید این ننگ را که اسلام دستاویز مقاصد پلید و جاه طلبی ها قرار گیرد . نپذیرید که با نقشه ها و طرحهای حساب شده ملت و کشور را دو دستی تقدیم بیگانه کنند .

ملت ایران بیدار شو . از خواب غفلت برخیز ! ترا چه می شود ؟ کجائی ای مسلمان ؟ در کدام گوشه خفته ای ای ایرانی ؟ کجائی مجاهد ؟ به کدام تاریکی پناه برده ای ای فدائی ؟ چه شدی همافر ؟ چرا نمی اندیشی که خون شهیدان هفت باخته و فریب خورده داءان ترا خواهد گرفت ؟

خون منجمد و بسته رگهای شدا را حرارت کدام زبونی ؟ داغی کدام خفت ؟ گره ای کدام خواری و ذات به چریان خواهد انداخت ؟ آیا پنجاه سال دیگر خفت و خواری جوابی است که به شهیدان این مرز و بوم باید داد ؟ آیا وسوسه رسیدن به قدرت برای بعضی اینسان وهم انگیز است که خماری تریاک را در چشمان و اعمال منعکس کند ؟ آدا خروش و فریادها ، اعتراضها ، بانگ انشاکرها ، تن های آغشته بخون و دغزهای پیریشان فقط در خدعت هدهدها کردن راه به قدرت رسیدن خودکامگان جدید ، قدرت طلبان نو ، سوء استفاده کننده های تازه از راه رسیده و سرسپرده ، و آرتکازی وطن فروشان خون آشام ، بود ؟ شها را چه می شود ؟ جریاناتی را که در این کشور می گذرد با کدام معیار در ترازو قرار می دهید ؟ نقشه ها و برنامه های کاهلا حساب شده از قبل و تدوین شده را که یکم ، پس از دیگری به درجه اجرا در می آید چگونه تحلیل می کنید ، مگر نمی دانید پس از سالها دوباره دست استعمار پیراز آستین بیرون آمده و شعار قدیمی خود را در گوش حلقه بگوشان خود زمزمه می کند ؟ مگر نمی دانید فردا هم نوبت شماست چرا که

فقط با مجزا کردن نیروهاست که می توان یکی را پس از دیگری از میان برداشت و پایه های دیکتاتوری وحشیانه را برای سالها پی ریخت .

چرا نشانه ها شما را به خود نمی آورد ؟ آیا حمله به کوی نویسندگان برای جستجوی عوامل امپریالیسم و صهیونیسم است ؟ آیا تعطیل کردن مطبوعات برای مهار کردن عوامل امپریالیسم و صهیونیسم است ؟

آیا نویسندگانی که از بام تا شام برای بیداری و آگاهی افراد این ملت و جلوگیری از تسلط مجدد اختناق و دیکتاتوری قلم می زنند و شرافت خود را نمی فروشند عمال امپریالیسم و صهیونیسم اند ولی مرتجعینی که با ۵۰ میلیون تومان ثروت به یک دست خاک وطن را می فروشند و بدست دیگر خلیج را بدامان بیگانه می اندازند عوامل امپریالیسم نیستند ؟ آیا نویسندگان شرافتمند و زحمتکش نوکر استعمارند ولی کسانی که آمده اند تا خار فلسطینی را که سالهاست در گلوی امپریالیسم گیر کرده بیرون آورده و در گوشه ای از خاک وطن ما یعنی خوزستان و به زعم آنان عربستان اشغال شده سکنی دهند ، نوکر استعمار نیستند ؟ آیا عوامل « سیا » که از طریق و به کمک سازمان امنیت و نیرو های سوریه و قلاتهای لبنان با درهم کوبیدن جناح جنگنده فلسطینی در تل زعتر ، نیروهای رزمنده فلسطینی را از بین برده و حالا با کمک عوامل دیگر آمریکا که در رأس آن سازمان قرار گرفته و با جلوگیری از اقدامات فلسطینی بان نقش خویش را بدفع اربابان خود ایفا می کند و قصد دارند نیروهای فلسطینی را از اطراف و اکناف اسرائیل به نقاط دورتری که محل امنیت اسرائیل نباشد یعنی خوزستان ما منتقل کرده و اسکان دهند ، همه و همه نوکران صهیونیسم نیستند ولی نویسندگانی که صفحه سینه ایی یا فرهنگ بک روزنامه را اداره می کرد عامل صهیونیسم است ؟ اگر این نویسندگان خود فروش بودند آیا چه هوری اسلامی را هاش نژدیکتریزد و پولش نقدتر یا صهیونیسم و صهیونیست

بقیه در صفحه ۴۹

انقلاب خیانت شده.
 بازرگان ، بازرگان
 کشته ندادیم که سانسور شویم
 قلم های شرعی و حقوقی مردم !
 قلم ما نخواهد شکست دستمان شاید.

دیکتاتوری و خفقان ملی شد

حسین رهرو (فرج)

فیلوف نماها و نماینده فارس برسید. آنها طرفدار جدی و سرسخت آزادی انتخابات هستند و اگر باور نمی کنید آقای صباغیان وزیر کشور، شما را هدایت خواهد کرد و اگر باور نمی کنید، انواع و اشکال کمیته ها، پاسداران، بیراهن سیاهان، کلامیها، کلامیها، کلامیها، کلامیها شماره قانع خواهند کرد. حتی می توانید از چند نفر « حزب الهی » برسید. همانها که اعلامیه های مضره را پاره می کنند و ماهیگاه پخش کنندگان آنها را ادب ! می کنند. آنها چیزی را از مردم پنهان نمی کنند نه خرید و سایل یدکی ای را و نه اخبار کردستان را و اگر باور نکردید می توانید از آقای طباطبائی سخنگوی دولت برسید. آنها طرفدار آزادی و حافظ انقلابند و اگر شک دارید از آقای جهانگیری سخنگوی سرواوا سابق و بازجوی فعلی ساداتی برسید آنها خواهان حکومت مردم بر مردم اند و اگر باور نمی کنید ولایت فقیه و یا پیش نویس قانون اساسی را به دقت مرور کنید و البته می توانید نظر صدها فعال سیاسی جناح مخالف و بعضی از نویسندگان مطبوعات را، البته در زندان، جویا شوید.

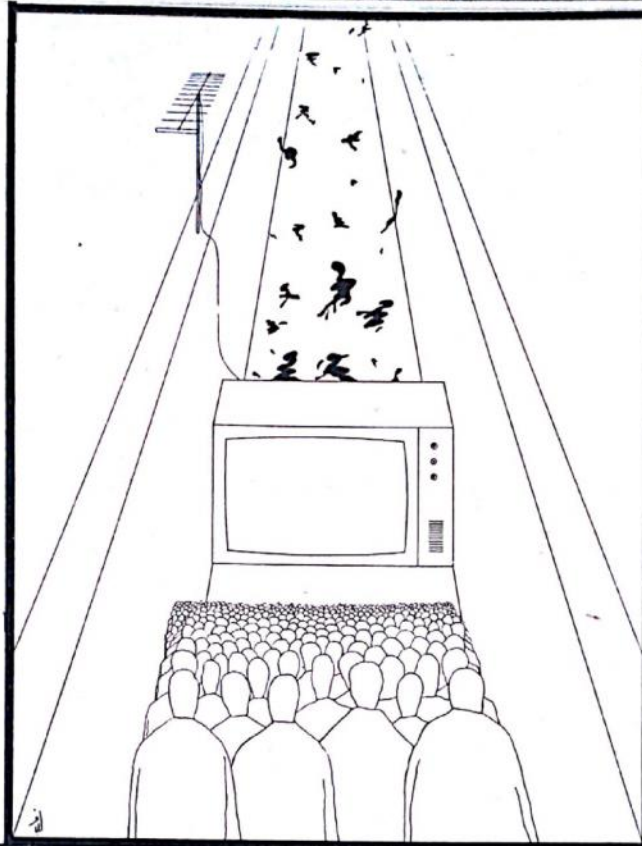
و تاریخ سنگدلانه فضاوت خواهد کرد و واقع بینانه و بی رحم. و فضاوت تاریخ را متأسفانه هیچ فتوایی، هیچ اعلامیه ای هر چند برسروصد عوض نمی کند تاریخ با صندوق رای، حداقل، این فرق را دارد که نمی توان آنرا عوض کرد حتی اگر صدها حزب الهی فریاد بزنند « حزب فقط حزب الهی ».

شاید کسی یا کسانی به انقلاب خیانت کرده اند. « انقلاب خیانت شده » فاجعه انگیزترین توصیف برای حادثه ای است که می توانست رهایی بخش باشد و بندگی را از آب درآید.

اما پایان هر روند آغاز فرآیند دیگری است. اینرا می توانید از هر کسی که دلتان خواست برسید.

عالیجنابان قدرتمند چنین بوده است. آنها اکثریتند، آنها سرکوب می کنند. چیزهایی هست که مردم نباید بدانند. حکایتی وجود دارد که خلق ما باید از آن اطلاع نداشته باشد. قراردادهایی بسته شده است که نباید افشا شود. آنها قیوم حقوقی و شرعی مردم ما هستند آنها این مطلب را تشخیص می دهند آنها نیک و بد را از طرف مردم و برای مردم تمیز می دهند و آنها هرگز اشتباه نمی کنند. آنها عقل مطلقند. آنها شعور فراتاریخی و فرابشری اند، عقل کل و قدرت مطلق. و چه باک اگر قدرت جدا از توده، متأسفانه سیاسی باشد آنها خطا ناپذیر مطلقند، آنها فقط آنها صلاح مردم را تشخیص می دهند... و دیگران...؟! دیگران؟! دیگران! اتجان خاننند، دیگران با امیرالیسم ساخته اند، دیگران سازشکارند... باور نمی کنید؟! می توانید از تمام کسانی که در روزهای خون و آتش انقلاب با ژنرال هویز آمریکایی و رمزی کلارک جان می زدند برسید. آنها و فقط آنها انقلابی صادقند و سالها سابقه مبارزه درخشان دارند. باور نمی کنید؟! می توانید از آقای قطب زاده برسید. آنها و فقط آنها مبارزان بی گزیرند امپریالیست آمریکا هستند. آنها و فقط آنها کارنامه درخشان گسترده ضد آمریکایی دارند باور نمی کنید؟! شما در باورید از آقای یزدی برسید. آنها و فقط آنها بانظام جبر و خفقان مبتنی بر تک حزبی مخالفند. باور نمی کنید؟! بروید از گردانندگان حزب پیروز و ظفر نوبین جمهوری اسلامی برسید. آنها و فقط آنها شیفتگان آزادی مطبوعاتند باور نمی کنید؟! شما دیگر نداشت به خرج می دهید بروید از آقای وزیر ارشاد ملی برسید. آنها و فقط آنها سالیات درسگر مبارزه صدساله فدائیکارها کرده اند و هیچوقت چاره سلطنتی نگرفه اند باور نمی کنید؟! بروید از آقای ناصر مکارم شیرازی نویسنده کتاب

آنها مطبوعات مترقی را تعطیل می کنند، آنها آیندگان را اغفال می کنند، آنها تهران منصور را تهدید می کنند، آنها اجتماعات سیاسی را با منقلب چماق و مشت بهم می زنند، آنها مانع تشکیل مجلس موسسان شدند، آنها نمایش سراسر خنده مجلس خبرگان را صحنه گردانی می کنند، آنها کاندیدا می دهند، آنها انتخاب می کنند، آنها در کردستان، خوزستان، شمال و جنوب ایران مردم را قتل عام می کنند، آنها کابینه تشکیل می دهند، آنها فقر را ملی می کنند، آنها دیکتاتوری را ملی می کنند، آنها فعالان سیاسی مخالف دولت را دستگیر و زندانی و شکنجه می کنند، آنها شیخ الاسلامی ها را عفو می کنند، آنها عبادتی ها را محاکمه می کنند، آنها لایحه مطبوعات می نویسند، آنها لایحه مطبوعات را تصویب می کنند، چه باک اگر اقلیتی ناچیز، اما ۳۴ روز پنجشنبه در تظاهرات به پشتیبانی کارگران رزمه آیندگان بگویند « لایحه مطبوعات توطئه آمریکا است » « لایحه مطبوعات لغاء باید گردد » آنها قدرت دارند، آنها سانسور می کنند، حتی امر جماعت فریاد بزنند، « بازرگان، بازرگان، کشته ندادیم که سانسور شویم » « سانسور و اختناق سلاح ضد خلق است » آنها قدرت دارند، آنها اکثریتند، اما آیا واقعا و به راستی نیز آنها صاحب رای مردم ما هستند؟! اما آیا واقعا و به راستی آنها مخالف مردم را اجرا می کنند؟! و شاید چنین باشد و چنین بود امر اکثریت مردم خواهان اختناق و دیکتاتوری بودند. چنین بود اگر اکثریت مردم ما فریاد زده بودند « فدائی و مجاهد اعدام باید گردد » « مطبوعات آزاده تعطیل باید گردد » « ساواک ضد خلقی تشکیل باید گردد » « کرد و ترک و عرب دل عام ! » « مردم » « مردم بر آزادی، زنده باد استبداد » و ... لاسد و بهرغم زمامداران قدرطلب و



لااقل ما نسل سی ساله‌ها هم دیکتاری را خوب شناخته‌ایم و هم بوی انقلاب را به درستی از دور می‌شناسیم.

مادیده‌ایم که چگونه اعتراض فروخورده و لگدکوب شده اقلیتی برحق، بتدریج از حسد نظاهرات گوناگون به انقلاب توانمند تبدیل می‌شود و آقایان! دقیقا به همین دلیل است که از سرکوب آزادی و آنچه شما می‌کنید چندان جا نخورده‌ایم. خشم و کین در ما هست و درد خیانت و نافرادی!

اما ترس و ناامیدی نیست. ما هم ظهور دیکتاتوری را خوب می‌شناسیم و هم انقلابی را که آغاز می‌شود. گرم آن را در دفاتری دیگر و باصفیندی دیگر. والسه آقایان! بسیار محترم! اینبار هوشیارتر تا در شب گرمه، سحر نمایم.

ترس از آن شما است. ترس از آن ضعیفان است. ما قوی هستیم. و نظیر همین ترس شما را یکباردیگر هم دیده‌ایم حمله به آزادی، ضعف و نه قدرت حمله‌کننده را نشان می‌دهد و آغاز زوال و سندیگی را. ما این ترس را در سالهای حکومت شاهم دیده بودیم در ساواک، در ارتش در دیکتاتوری او - ما ترس او را دیده بودیم شاهم دیده بودید و ما اکنون ترس شما را می‌بینیم اما شما دیگر چهره زرد خود را نمی‌بینید. تغییر جایگاه و موضع، زاویه دید و چشم‌انداز را تغییر می‌دهد. و این اگر بهار سبز آزادیهای ما است. که به پایتیز زرد خیانت شما تبدیل شده است چهره شما نیز هست که سیاهی خود را نشان می‌دهد و این چیزی بود که ما قبلا ندیده بودیم اما چه بایک دنیا محل تجربه است. سیاهی چهره شما قدرت ما است. از همان آغاز آنرا حس کردیم همان روزهایی که شما سیاست هر که با ما نیست دشمن ما است را بریزی کردید.

همان روزهایی که جماعات جماعتیست را علیه تظاهرات ضد آمریکایی بسج کردید، همان روزهایی که وزیر کار شما کارگران را ضد انقلابی تلقی کرد، همان روزهایی که فدائیان و مجاهدان را خلع سلاح می‌کردید، سگ را بشنید و سنگترا ستم‌دیده و فرنی شما بر سر مردم گرد بم ریخت، همان روزهای احمای شیخ فضل‌الله ما همه چیز را دانستیم. خیلی سریع و زود. اینرا دیگر به شما مدیونیم شما خیلی سریع و بسیار شتابزاده‌دستان را رو کردید شما آقایان عالیجاهمن! حتی قهاربازان خوبی نیستید و درستر بگوسیم نتوانستید باشید. هوشیاری مردم نگذاشت.

انقلابی دیگر را راه است و هما آقایان مسند نشین چاره‌ای جز ترس آن ندارید شکست سرنوشت تاریخی شما است. شاه می‌تواند اینرا به شما بگوید. حمله به مطوعات آزاد و مترقی،

تحریم اعتصاب، راه‌بیمالی و تظاهرات، بسج مردم تا ۱۳۲۱ه قوت ارتجاع است و ارتجاع متحد آمریکا است. آقایان عالی‌جاه و بلندمرتبه! اگر با دیکتاتوری ساله‌ای حل می‌شد شاه این کار را کرده بود. اینرا از سفیر آمریکا برسید بر اساس روابط حسنه فیما بین حتما به شما خواهد گفت. اما ما، ما جا نخوردیم قلم ما نخواهد نکت دست ما شاید.

روزنامه‌ها را می‌توان تحریم کرد، می‌توان دفتر مطوعات را اشغال نظامی کرد، صدها بهانه وجود دارد اما آقایان محترم زیراکها . پلی‌کی‌ها چه ؟

آقایان بسیار باشعور! مردم ما دیگر آن مردمی نیستند که ده سال خفقان را تحمل کردند ما فکر می‌کردیم ژنرال هویرها، رمزی کلارکها و یا حداقل دکتریزدی اینرا به شما گفته‌اند. دایمی که سزا داشته‌اید خود درآید شما

تاریخ را عوضی گرفته‌اید و ما با کمال اطمینان به شما اعلام می‌کنیم که ما در تاریخ ۱۳۹۹ و یا ۳۸ مرداد ۱۳۴۳ زندگی نمی‌کنیم. تاریخ دقیقا سال ۱۳۵۸ است اما این را شما نمی‌دانید و نخواهید دانست.

به انقلاب خیانت شده است اما انقلابی دیگر در راه است. احیای دیکتاتوری و بازسازی سنگرهای ویران شده سیاست اجتناب‌ناپذیر شما است اینرا حالا ما دیگر خوب می‌دانیم. اما اینرا هم بهتر است شما بدانید که تاریخ تنها برای اولین بار تراژیک است و تکرار هر واقعه تاریخی، حتی دیکتاتوری وحشتناک شاه، که شما درصدد احیای آن هستید، چیزی جز منحنه دلگمان پیر نیست و برای عروسک گردانان و نا عروسکهای آن چیزی جز رسوایی به حساب خواهد آمد.



انوشه اکبرزاده - تهران

از سخن آتلی خندام می‌گیرد که در رادیو فرمودند کسانی که حتی ۱۵ سال و یازده ماه و ۲۷ روز داشته باشند نمی‌توانند رای بدهند یعنی باید ۱۶ سال کامل داشته باشند ۲۰ پی بد نیست بدانید دیروز در میگوین که رفته بودیم برای گردش، سیربچه‌ای آمد به آتلی که پشت صندوق ایستاده بود گفت: آقا من می‌توانم رای بدهم. آتلی صندوقدار فرمودند به چه کسانی می‌خواهی رای بدهی. گفت: آتلی من می‌خواهم به کسانی که امام فرمودند...

آقای صندوقدار شناسنامه طفل را گرفت... و بد نیست بدانید که آقا پسر در تیر سال ۱۳۴۳ به دنیا آمده بود یعنی حساب کنید ببینید چقدر کوچکتر از ۱۶ سال بود. زیاد اعتماد نداشته باشید به نمایندگان مجلس خیرمان...

نعمت‌الله عرفانی - اصفهان

روز دوشنبه ۸ مرداد بود که در حوالی کمیته مرکزی اصفهان چندین نفر که همان‌کاسه های داغتر از آتش بودند را دیدم که جوانی را که به زیر یک اتوبوس کنار خیابان پناه برده بود بیرون کشیدند و او را کتک منضلی زدند تا جایی که جون بیچاره صاف کرد.

با همه مردم داد و فریاد من از یکی از همین محرمان کتک‌زن که نفس نفس می‌زد پیش‌آمد، پرسیدم او چه کار کرده، گفت او کمونیست است، گفتم خوب کمونیست بودن که گناه نیست، گفت کمونیست یعنی دزد آقا دزدا به او گفتم دوست عزیز دزد را هم به دادگاه می‌برند و او را مجازات می‌کنند ولی او چه چپ نگاه به من کرد و گفت نکند توهم کمونیست هستی! بگذریم. بعدا معلوم شد که جوان کتک‌خور یک

روزنامه‌فروش ساده است که روزنامه‌های آیدگان و آهنگر و روزنامه‌هایی را که همین حزب‌اللهی‌ها دوست ندارند می‌فروخته و هنگامی که ماموراز، کمیته او را به کمیته می‌برند او توانسته بود خود را از چنگال عدالت آزاد سازد ولی دم در خروجی آقایان خشکه‌مقدسها به او حمله‌میکند که بالاخره به زیر اتوبوس پناه می‌برد که آنجا هم از چنگ ماموران عدالت در امان نماند. اسم این کار اجرای عدالت نیست بلکه گردن‌کلفتی به نام اسلام است. بیچاره جوان روزنامه‌فروش.

قوامی - تهران

راسر مجله شما گفتگو و مصاحبه با افرادی است که بیشتر عمر خود را در کشورهای خارجی با بهترین امکانات زندگی سرکرده و هوای پاکیزه آنجا را استنشاق کرده‌اند و حالا آمده‌اند دلسوز ملت و مملکت شده‌اند. و شماها نویسنده‌هایی که نان را به نرخ روز خریده و خورده، از افرادی امثال آنها استقبال می‌کنید، و شما مخصوصا غرض‌ورزی خود را به حدی رسانده‌اید که انسان فکر می‌کند حتما شما خودتان را برای شغلی و پستی در نظر گرفته بودید و حالا که به آن نرسیده‌اید ناراحت هستید و عصبه‌ای در دلتان پیدا شده که می‌خواهید خالی کنید. من یکی به هم خود از زمان بعد از انقلاب نظم نسبت به اکثر آنها می‌گویم که در مطبوعات کنورمان قلم می‌زنند و می‌نویسند بکلی برگشته و خود و خانواده‌ام تنها به هفته‌نامه سیاسی که حقیقت و واقعیت را بازگو می‌کند قناعت می‌کنیم.

اصغر تیریزی - اصفهان

وظیفه منوی و وجدانی خود دانستم تا از شما به خاطر ارائه تشریهای اینچنین جالب و

آگاه کننده به نوبه خود و به‌عنوان یک دانشگاهی مومن و معتقد به ارزشهای دموکراتیک تشکر و قدردانی کنم.

در همین حال نمی‌توانم تاسف خود را به خاطر لغزشهای چاپی آن که متاسفانه بیساری مزمن در صنعت چاپ ماست، بالاخص در مقاله بسیار عالمانه و حتی شاید بتوان گفت هنرمندانه احمد کی‌نژاد، ابراز نکتم.

صرفنظر از یکی دو سطر افتاده و پسا اضافی، اشتباهی که بسیار فاحش است و حتما باید در شماره بعدی مجله‌تان تصحیح گردد مربوط است به سطر ۷ از پاراگراف ماقبل آخر مقاله. آنجا که می‌خوانیم:

«بلکه آدم کوکی و آدم ماشینی و مقبول دکتر شریعتی...» که البته به‌جای مقبول بایشی به قول دکتر شریعتی چاپ می‌شد. از آنجا که این اشتباه چاپی ممکن است بهانه‌ای بدست مرضین همیشه در کیمین نشسته بدهد، به‌نظم بهتر است، نسبت به تصحیح آن در شماره بعدی مجله حتما اقدام گردد.

حمید بهشتی - برلین

هیئت تحریریه مجله تهران‌مصور تفسیر سیاسی شما را تحت عنوان افغانستان به‌گجا می‌رود خواندم (مترجم در تهران‌مصور مورخ ۲۵ خرداد ماه) مطلبی بنظر اینجانب رسید که لازم دیدم بااطلاعتان برسانم و تقاضا دارم که آنرا در تهران‌مصور درج نماید.

دیده میشود که در موشه و کنار در نثریات سوداگر و جراد غیرمقید به‌مسئولیت مطالبی پیرامون وقایع افغانستان درج میشود که مطلقین از جریانات آنجا را انگشت‌بدهان و منحیر می‌کند. نوشته بودید که:

«انقلاب ایران شله حرکت اسلامی و ضد

حکومت سوسیالیستی را در افغانستان تیز کرده و نیز: «تره کی از کابل گریخت، این یعنی پایان یک تجربه سوسیالیستی در افغانستان و ایجاد یک حکومت اسلامی» و یا: «طبوعات غرب با وسعت تمام همه امکانات خود را در اختیار شورشیان قرار داده اند». شما بغیر از اینکه غرب را با «شورشیان» افغانستان هم جبهه می کنید و حرکت اسلامی مردم افغانستان را که هدفش ایجاد حکومت اسلامی است، با غرب ضدنوروی همراه جلوه می دهید. حکومت و رژیم تره کی را در مقابل این شورشیانی که به همراهی با غرب معروفیتان می کنید، سوسیالیست میخوانید. البته به زعم منتر شما سوسیالیست کسی است که برای منافع دسته خود و صدرنشینان کرملینش، حتی از بیماران روستاها و فراء افغانستان نیز باکی ندارد. بدلی که تا بحال ۱۵۰ هزار از مردم افغانستان مجبور شده اند که زندگی و موطن خود را رها کرده و به خارج فراری شوند. شما به خلاف رسانه های دیگری که رژیم تره کی را مارکسیست معرفی می کنند، با سوسیالیست خواندن این حکومت و لذا دشمن قراردادن این رژیم به اصطلاح سوسیالیستی در مقابل ضد منافعهای افغانستان یک هدف دیگری را هم دنبال کرده اید و آن اینکه می خواهید به خوانندگان خود بگوئید که سوسیالیست ها با مسلمانها دشمن اند و لاجرم اسلام ضد سوسیالیسم و انکار سوسیالیستی است. حقا که خوب تعریف و تلقین می کنید.

نشانی: خیابان دکتر حسین لاطمی، خیابان لعل شرقی - کاشی ۵۶

خانواده زندانیان - بجنورد

آقای هادی داستان گل دادگاه انقلاب - رونوشت محله تهران مصور

کلبه زندانیان سیاسی دادگاه انقلاب بجنورد به علت عدم رسیدگی و تعطیل شدن نزدیک به دو ماه دادگاه انقلاب و نابسامانی وضع زندان از تاریخ ۱۵ اردیبهشت اعتصاب غذا کرده اند. آقای هادی خواهند است دستوراتی که ضمانت اجرایی ندارد، صادر نفرمائید، چون تا به امروز هیچ زندانی با استفاده از عنف در بجنورد آزاد نشده است. خانواده زندانیان بجنورد.

م. م. - سرچشمه

دشمنای تهران بصورت این بوده است که محله ای است مردمی و علاقه مند به تداوم انقلاب در جهت خلق. شما به راستی به انگاری گروههای انحصارطلب و جریانهای انحرافی و ارتجاعی هر طوطی مختلفه هری و نگاه حاکمه برداخته اید. براساس این حرکت به عنوان محله ای مردمی از سوی گروهها و عناصر مترقی و آنداهی که خواننده مطالبتان هستند حمایت می شوید. با اینهمه گاهی با درج مطالبی صداقت و مردمی بودنشان مورد سوال قرار می گیرد. چاپ ترجمه گزارشی از خوزستان از پاریس ماچ در شماره ۲۷ از این محله است.

باور بفرمائید چاپ و نشر چنان گزارشی فقط و فقط از جانب مرتجعین حزب اللهی و دست اندکاران «جیب و داده» و «قیل و قال» و یا عمال شاه مخلوع انتظار می رفت نه از جانب شما. حرکت شما شبیه کار کسانی است که بسا جلب اعتماد مردم می خواهند نظریات ضد انقلابی را لایه لایه جا بزنند و آنها را جا بیاندازند. شما از طرفی نظریات نیروهای مترقی را منکسر می کنید و موبد نیروهای انقلابی چون سازمان فدائیان و مجاهدین هستید و از طرف دیگر تبلیغات «س» را دامن می زنید.

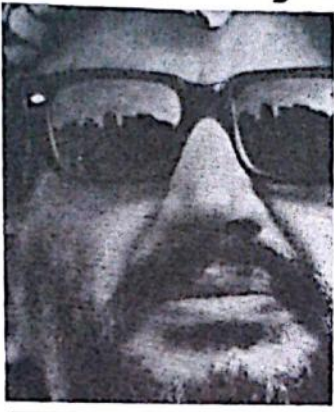
خوب می دانید این به معنی بیطرف بودن نیست. شما اگر طرف مردم را گرفته اید که ادعا می کنید چرا مطالب ضد مردمی چاپ می کنید.

نیوی - تهران

من دانشجوی زبان انگلیسی متعهد خدمت دبیری در آموزش و پرورش هستم. ماه گذشته اعلامیه ای دیدم مبنی بر اینکه من می توانم بسا پرداخت مبلغ ۴۲۰ ریال بیمه شوم و ماهانه این مبلغ را بپردازم. به آموزش و پرورش مراجعه کردم و مسئول مربوطه با لحنی دوستانه توضیح داد که سازمان تامین خدمات درمانی نمی تواند مرا بیمه درمانی کند، مگر اینکه قبول کنم طبق قوانین سازمان مذکور مبلغ ۵۰۴۰ ریال بابت حق بیمه یکسال گذشته که بیمه نبوده و از مزایای آن هم بالطبع استفاده نکرده ام، بپردازم. یعنی چه؟

من از امروز می خواهم بیمه شوم ولی باید حق بیمه یکسال گذشته تا امروز را بپردازم؟ سپس گفتند که این از قوانین سازمان است و در اینجا نمی توانند آن را لغو کنند. من تقاضای لغو این قانون را از سوی یک کارمند جزء سازمان که مسئول کار من است نمی خواهم چون اگر اینطور شود هرکسی از قانونی خوش نیاید لغوش می کند، ولی تقاضا و توقع دارم کسانی که در راس هستند و دارای چنین مسئولیتها می، نسبت به این قوانین طاغوتی تجدید نظر کنند.

عرفات در صحنه



با از میان رفتن زهیر محسن ، عامل سوریه در سازمان آزادیبخش فلسطین ، راهبرای رهبر مقاومت فلسطین بازترشد.

مشته شناسانی بی - ال - او توسط آمریکا و تصویب طرح ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی، مورد مذاکره قرار گرفت . البته به این شرط که بی-ال-او هم حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد.

سوریه چنین راه حل را مطلقاً و از پیش مردود می شناسد . زیرا چنین راه حلی حضور شوروی را به منظور تعادل بخشیدن نفوذ آمریکا در خاور میانه ضروری می سازد . در حالیکه سوریه علاقه مند است براساس یک هیئت نمایندگی از کشورهای عرب متحد، مذاکرات مربوط به تخلیه سرزمینهای اشغالی توسط اسرائیل را رهبری کند . و بالاخره، حافظ اسد از این نگران است که با منصرف شدن عرفات و پیروی وی از راه اسدات ، سوریه پیش از پیش گرفتار انزوای سیاسی شود ...

فلسطینی های طرفدار سوریه با اشغال سفارت مصر در آنکارا ، آنهم درست دوازده روز بعد از دیدار عرفات و کرایسکی ، اولین برگ برنده را بر زمین زدند. دوازده روز بعد رهبر آنها به قتل رسید. حتی اگر این دوحادثه به هم مربوط نباشند و نزدیک بودن تاریخ آنها تصادفی باشد؛ آنچه مسلم می نماید اینست که عرفات و حافظ اسد خود را در یک مبارزه جوی درگیر کرده اند.

ژون آفریک

امنیتی فائق آیند. استدلال طرفداران این نظریه امنیت که قاتلان زهیر محسن توانسته اند به رغم وجود سیستم الکترونیکی از درختل عبور کرده، با یک گلوله به زندگسی محسن خاتمه بدهند و بدون به جا گذاشتن اثر ناپدید شوند. بی شک هرگز هویت قاتلان فاش نخواهد شد. اما بازنده اصلی ماجرا سوریه است. دمشق با کشته شدن زهیر محسن مردود اقتصاد خود در سازمان آزادیبخش فلسطین را از دست داده است. آنهم درست به هنگامی که اسرائیل بر شدت فعالیتهای نظامی خود در جنوب لبنان افزوده و ارتش سوریه را بیش از پیش درگیر ساخته است و محافل اسلامی قشری می گویند بر اختلافهای مذهبی در سوریه دامن بزنند.

اما آنچه که شگفتی بر می انگیزد اینکه یاسر عرفات رهبر مقاومت فلسطین و رهبر جسر میسان « میانه رو » بیش از هر کسی دیگر از کشته شدن زهیر محسن بهره برد.

با کشته شدن محسن ، عرفات تنها یک رقیب را - که نزدیک بود در سال ۱۹۷۸ رهبری را از آن خود کند - از دست نداد. عرفات در حال حاضر بیش از هر چیز می گویند خود را از زیر بار نفوذ سوریه ها کند تا بتواند با آمریکا تماس بر سر قرار سازد. و شاید هم - کسی چمنی داد - بعدها دامن این تماسها را به خود اسرائیل بکشاند. به هنگام دیدار ماه گذشته ابوعمار و کرایسکی صدراعظم اتریش،

قتل زهیر محسن یکی از رهبران فلسطینی طرفدار سوریه ، تا مدتها به صورت ممانعانه باقی خواهد ماند. مطبوعات نظریه های گوناگونی در این باره ارائه کردند. مصریها عمیده داشتند که زهیر محسن به دستور عراقیها به قتل رسیده است. ظاهراً جسیپین به چنین نظریه بی اساس فایده ای جز آتش زدن به اختلافهای میان دمشق و بغداد نخواهد داشت .

رژیم اسدات هم از سوی بعضی دیگر از محافل به عنوان عامل قتل زهیر محسن معرفی شد. این محافل معتقدند که قاهره بدین ترتیب به سوء قصد های ضد مصری که از چند ماه قبل توسط فلسطینی های طرفدار سوریه در اعتراض به بیسان صلح مصر و اسرائیل تدارک دیده می شود، پاسخ گفته است . زهیر محسن شخصاً نیز چند روز قبل از مرگ در کنفرانس سازمان وحدت آفریقا در مونروویا به شدت به اسدات حمله کرده بود. با این حال دشوار بتوان تصور کرد که ماموران مخفی قاهره توانسته باشند به تنهایی سوء قصدی ماهرانه علیه محسن را در خارج از کشور تدارک ببینند.

به عقیده گروهی دیگر، از ظواهر امر اینطور پیدا است که اسرائیل عامل اصلی این سوء قصد بوده است. فرانسه از سالهای پیش صحنه فعالیتهای انحصاری سازمانهای مخفی تل آویو بوده است در عین حال ماموران حکومت اسرائیل بارها نشان داده اند که قادرند بر پیچیده ترین سیستم های

ثبات به سبک عراقی

پانزده روز بعد از ورود صدام حسین به صحنه سیاست بعنوان رئیس‌جمهوری عراق، او هم تسلیم سنت همیشگی شد: در عراق اختلافهای سیاسی را با ریختن خون حل می‌کنند. «توطئه‌گران کثیفی» هم که تا به حال تیرباران یا به دار آویخته نشده‌اند، به زودی به این سرنوشت دچار خواهند شد. البته بعد از آنکه برادر صدام حسین - که ریاست سازمانهای اطلاعاتی عراق اخیرا به او سپرده شده است - اسرار آنها را از حلقومشان بیرون بکشد.

اولین گروه قربانیان شامل دو وزیر جدید که در تاریخ ۱۶ ژوئیه یعنی در فروردین کناره‌گیری احمد حسن البکر پیر - سرکار آمدند می‌شد: عدنان حسین مایون نخست‌وزیر و رئیس کابینه عراق؛ یعنی هتای صدام حسین، و محمد محبوب وزیر آموزش عراق. بعد نوبت به عضو دستگاه رهبری حزب بعث عراق و شورای فرماندهی انقلاب رسید. یکی از قربانیان محم الدین عبدالحسین دبیرکل شورای فرماندهی انقلاب بود که در اعلامیه رسمی به‌داد اعتراضات او باعث شناسایی و دستگیری همدستانش شده است.

اما کار هنوز تمام نیست. در بیروت شایعه دستگیری صدها نفر و اعدام عدنان نزدیک به ۵۰۰ تن بر سر زبانهاست: از جمله اعدام والد سیریت فرمانده یکی از نیروهای سه‌گانه ارتش عراق و چند نفر عالی‌رتبه دیگر. در حال حاضر، بعد از مدتی تردید، عراق انگشت اتهام «توطئه‌گری» را مستقیماً به سوی رئیس‌جمهوری سوریه، حافظ اسد، نشان گرفته است.

دیگر شکی وجود ندارد که منظور اطلاعیه رسمی دولت عراق از «دست خارجی» سوریه، یا در واقع حزب بعث سوریه است که آتش‌کنان با آن چند ماهی بیشتر به طول نینجامد.

حسناً قبل از نزدیک شدن سوریه و عراق برای تشکیل جبهه‌ای مشترک علیه «خیانت» سادات، تماسهایی میان دودش همیشگی بعث به عمل آمده بود. اما این تماسها از آن پس به صورت پنهانی در پایتخت سوریه ادامه می‌یافت. حتی می‌گویند که یکی از اعضای «باند هنری»

● آشتی عراق و سوریه چند ماه بیشتر طول نکشید.

● آخرین تحول سیاسی عراق مثل همیشه با خون پایان خواهد یافت.

یعنی محمد عایش اعتراف کرده است که مبلغ ۲۶۰ هزار دینار (نزدیک به ۴ میلیون ریال) به سازمانهای امنیتی سوریه پول پرداخت کرده است. نامه‌ای از حافظ اسد به دست بازرسان افتاده است که در آن به اعضای باند قول داده شده در صورت لزوم چتر بازان سوریه به کمک آنها خواهند شناخت. فیلمی از «اعترافات» مخالفان دولت عراق برای اطلاع افسران ارتش به آنها نشان داده شده است. اگر صدام حسین هوس کند این فیلم را در تلویزیون نشان دهد، آنوقت باز «برادر» حافظ اسد همان «جاء طلب تنه قدرت» آماده برای هر نوع خیانتی معرفی خواهد شد که قبل از آتش سوریه و عراق خوانده می‌شد.

در حال برای مدتهای مدید دیگر خبری از وحدت سوریه و عراق - که هیچ‌گاه هم جدی تلقی نشد - نخواهیم شنید. گویا صدام حسین در یک جلسه «توجیهی» این جمله افشاگرانه را بر زبان آورده است که: «هدف اولیه و اصلی ما متحد شدن با سوریه نیست، بلکه واژگون ساختن رژیم خائن حافظ اسد است».

حسن البکر رئیس‌جمهوری سابق عراق مستقیماً درگیر «توطئه» شد. اما آیا کناره‌گیری ناگهانی او برای اجتناب از آلوده کردن دستهایش به خون نبود؟ وی بدین ترتیب نمی‌خواست کار دشوار تصفیه خونین حزب بعث و مقابله با شیمیان جنوب را به عهده شخص دیگری بگذارد؟ در واقع راه تازه حکومت عراق به همان نسبت که ضد سوریه‌ای می‌نماید «خند شیعه» هم هست. دو تن از اعضای باند «نفره عامل کودتا» یعنی عدنان حسین و محم الدین عبدالحسین را در اوایل ماه ژوئیه به اتهام تماس گرفتن با آیت‌الله خمینی در آنسوی مرز عراق، از شورای انقلاب اخراج

کرده بودند.

بدین ترتیب صدام حسین برای گنودن راه حکومت خود بر کشوری که تا همین ماهه پیش توسط کشورهای غربی و مخصوصاً فرانسه «بانیات» توصیف می‌شد، از برانگیختن دشمنی‌ها و کینه‌ها هراسی ندارد. کردهای عراق که نورشان به شدت و حتی به قیمت بمباران چند دهکده مرزی ایران سرکوب شده است. شیعه‌ها و کمونیست‌ها هم که از ماه ژوئیه به بعد کاملاً از دستگاه حکومتی رانده شده‌اند. اما صدام حسین که «تغزل» او در زمینه نفت اسامیل تحسین‌ریومون بار نخست‌وزیر فرانسه و سه‌ماه پیش تحسین زاک شیراک را برانگیخته بود، کار دیگری هم کرد و آن تلاش بود که برای نزدیکی به عربستان سعودی آغاز کرده بود.

آیا حافظ اسد بسرای جلوگیری از اتحاد دو قدرت بزرگ نفتی منطقه بود که گوشه‌مردان خود را وارد دولت عراق کند؟ یا به این علت که به هنگام دیدار ماه ژوئن خود با صدام حسین، سیاستمدار عراقی به او پیشنهاد کرده بود که میشل الق تیمیدی پیر سوریه را به رهبری حزب بعث متحد عراق و سوریه بگمارد؟ و شنیدن نام میشل الق هم در سوریه امروز خشم رهبران کنونی این کشور را برمی‌انگیزد.

اما در حال حاضر دودم بهره‌برداران اصلی ماجرای عراق اند: مناحیم بگین و انور سادات. ماجرای عراق با نشان دادن شکنندگی «جبهه تندروها» لااقل یکی از پیشگویی‌هایی را که در زمان امضاء قرارداد صلح مصر و اسرائیل سر زبانها بود، به حقیقت پیوند داد: قرارداد صلح مصر و اسرائیل تغییرات بنیادی و زنجیره‌ای در جهان عرب به وجود نیاورد.

برنار اولمن - اکسپرس

دولت انقلابی چشم بسراه و حیران برورانه حکم می‌راند

نیکاراگوئه، پس از سوموزا



ساندینستو فهوان افسانیدی..

● کابینه « دولت بازسازی ملی » نیکاراگوئه ترکیبی است از چند تن از صاحبان صنایع، تکنیسین‌ها، نمایندگان اتاقهای بازرگانی و کشاورزی، در کنار چند مارکسیست.



سورای انقلاب..!

آنچه که از یک فاجعه طبیعی در سال ۱۹۷۲، و از یک توفان سیاسی در ماه گذشته باقی مانده است، شهری است ماناگوا نام. این میراثی است که از یک پدر و پسر دیکتاتور به نام سوموزا، بعد از ۴۶ سال حکومت برای چریکهای مخالف و در حال حاضر پیروزمند آنها باقی مانده است.

کسی که قبل از انقلاب پایتخت نیکاراگوئه را کوچک دو میلیون نفری را دیده باشد، در حال حاضر نمی‌تواند آن را بازشناسد. زلزله سال ۱۹۷۲ آن را کاملاً ویران کرده است و درجای ساختمانهای شهری علف روئیده است. خیابانها به جاده‌های خاکی روستائی تبدیل شده‌اند. سه ساختمان مهم روی این محوطه وسیع و سرسبز که ماناگوا امروز را تشکیل می‌دهد به چشم می‌آیند: ساختمان کلیسای جامع شهر، بانک آمریکا (بانک آف آمریکا) و هتل اینترکننتینال - ظاهر کلیسا از زلزله و حوادث سیاسی اخیر جان سالم به در برده است. اما رنگ خاکستری و حالت منزوی و متروک از آن بنائی « ایستاده مرده » ساخته است. دو ساختمان بزرگ بتونی بانک آمریکا و هتل اینترکننتینال از جا تکان نخورده‌اند. گویسی نروتمندان در زلزله و انقلاب هم بخت یارشان است.

جنگی به مدت ۵۰ روز با شدتی هرچه تمامتر میان گارد ملی سوموزا دریکسو و بقیه ملت یکپارچه در حال شورش نیکاراگوئه از سونی دیگر جریان داشت. علاوه بر ده هزار کشته‌ای که به جا گذاشت، شهر قبلاً زلزله زده ماناگوا را نیز بیش از پیش ویران ساخت. تمام ساختمانهای شهر اثر گلوله و زخم موثک بر تن دارند و شیروانیها شکسته و سوراخ سوراخند. زلزله سیاسی کسار زلزله طبیعی را کامل کرد. اما این بار دامنه زلزله تا سایر شهرها هم گسترش یافت و ۲۵ هزار کشته به جا گذاشت.

خاک نیکاراگوئه مرده‌ها را پس می‌دهد. حالا مردگان را یکی یکی یا گروه گروه از خاک بیرون می‌کنند و کنار دریاچه، جایی که گیاهان سوخته‌اش نشان از جسدسوزیهای گارد ملی سابق دارند، آنها را می‌سوزانند.

اما گویا ماناگوا نباید هرگز از فاجعه به دور باشد. سومین و آخرین بلای که برای این شهر - جایی که چریکهای ساندینست بر جای خالص سوموزای فراری تکیه زده‌اند - نازل شده است. غارت است، غارتگران - و چه کسی در نیکاراگوئه غارتگر نیست! - همه‌جا را جارو کرده‌اند. در مراکز بازرگانی؟ در پشت ویترینهای شکسته و درون مغازه‌های دربسته دیگر هیچ کالائی وجود ندارد. دریغ از یک دانه برنج ...

و غارتی از نوع دیگر! آنها در بانک مرکزی

کشور. این غارت به دوران سوموزاها و اطرافیانان مربوط می‌شود. یکی از مقامهای بانک مرکزی یک میلیون دلار پول بالا کشیده است. صندوقهای بانک نیز مثل منازلها غارت شده‌اند. میزان موجودی بانکها که تا شش ماه پیش ۲۵۰ میلیون دلار بود حالا به ۳۰ میلیون دلار رسیده است به اضافه ۱۲۰۰ میلیون فرانک وام خارجی دولت بازسازی ملی تازه نیکاراگوئه بر چنین ویرانه‌ای تکیه دارد!

شهر ماناگوا از هفت شب به بعد یک شهر کاملاً مرده است. هنوز شهر گرفتار حکومت نظامی است و صدای رگبار گلوله سکوت شبهاش را برهم می‌زند، صبح فردا نیز همیشه یکی دوجدی بر زمین است؛ یا یک چریک قربانی انتقامجویی تک‌تیراندازان شده است و یا برعکس ناشناسهای «سوموزیت» به دست چریکها نابود شده‌اند.

اما طی روز چریکهای ساندینیستی که شهر را در اشغال دارند، مرتب فعالیت می‌کنند. شهر نتسکس‌کننده هیجان و تحرك آنهاست. چریکها به یاد اوگوستو سزار ساندینو خود را ساندینیست می‌خوانند؛ یک روستائی که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ علیه نیروهای اشغالگر آمریکا در نیکاراگوئه شورش را رهبری می‌کرد و در سال ۱۹۳۴ به دست آناتازیو سوموزای اول - پدر دیکتاتور مخلوع - کشته شد.

اما اگر از روی ظاهر آنها را مورد قضاوت قرار دهیم بیشتر به «کاستریست»ها شبیه‌اند. آنها کلاه بره «چه گوارا»ئی بر سر دارند و ریش رومیان بلند و انبوسه است. سر و لباسان هم کوبائی است و دورگردنشان دستمال سرخ بسته‌اند؛ رنگ عساکر که پرچم انتخابی جبهه آزادی‌بخش ملی ساندینیستی نیز به آن رنگ است. همه چریکها تا دندان مسلح‌اند. بچه‌های کوچکشان با رولور بازی می‌کنند. گاهی در میان گشتی‌ها پسر بچه‌های ۱۲ ساله هم دیده میشوند آنها تیراندازی هم می‌کنند؛ اما در این ماجرا مرز میان شجاعت و مسخره‌بازی چندان مشخص نیست.

ساندینیست‌ها همه‌جا هستند. از مرز کاستاریکا تا پایتخت نیکاراگوئه ۴۳ بار برای کنترل جلوی مسافران را می‌گیرند. یک‌راه ۱۳۰ کیلومتری در ساعت پیموده می‌شود.

هتل اینترکنینتال هنوز هم هتل است و هم سر باز خانه. توماس بورژمارتینز وزیر کشور تازه به علت تحمل زندان و شکنجه، در سن ۴۹ سالگی ۷ به یک پیرمردی می‌ماند. او و محافظانش در هتل اینترکنینتال اقامت کرده‌اند. طبقه هشتم هتل قرق آنهاست. تراس طبقه هم و اطرافهای این طبقه منطقه نظامی است. یک دختر چریک شبها در طبقه همکس پیاپی می‌زند. وی کاستاریکائیس

است، یازده سال دارد و ده‌ماه پیش به ساندینیستها پیوسته است. بسیاری از خارجی‌ان در جستجوی «انقلاب» داوطلبانه به نیکاراگوئه ایها پیوسته‌اند برخی پیش از پیروزی و بعضی دیگر بعد از پیروزی. «فیرمی‌نیک» رهبر موترهای آرژانتین (چپهای افراطی طرفدار پرون) سمت «مشاور» را در حکومت تازه به عهده دارد. بعد از پیروزی ۲۰ چریک پانامائیس اسلحه بر زمین گذاشته‌اند و «دانیل» چریک شیلیائی، خود را رئیس «امنیت» معرفی می‌کند. یک ونزوئلائی به سبک فیدل کاسترو سیگار برگ دود می‌کند و حتی در فرانسوی هم در ماناگوا مشغول فعالیت‌اند اولی «مارک دو بوردوز» نام دارد و یک چریک صمیمی است. دومی که مشهورتر هم هست، ژری دوسیرا نویسنده معروف فرانسوی است که بعد از پایان پیکارها با لباس شخصی به ماناگوا پرواز کرده و حالا لباس نظامی پوشید و رولور به کمر بسته است. مارتینز به سادگی می‌گوید: «حالا که انقلاب شده همه‌کس در حال حاضر حق نوشتن هر کتابی درباره انقلاب را دارد. و هر کس هم می‌تواند اون‌بوروام بپوشد و یک رولور به کمر ببندد.»

با این اوصاف، و با دیدن موهای بلند و ظاهر «چه گوارا»ئی چریکها برای بیننده شکی نمی‌ماند که با یک «انقلاب از نوع کوبائی» روبروست اما بعد از مدتی می‌فهمد که نباید از روی ظواهر قضاوت کند. چرا که متوجه می‌شود ساندینیستها با وجود تصمیمی که نسبت به شخص فیدل کاسترو دارند، چندان از راه حکومتی او پیروی نمی‌کنند. در نیکاراگوئه سخن از «عدالت اجتماعی» بسیار می‌رود، اما رهبران پیروز ساندینیستها تا امروز نام «سوسیالیسم» را هم بر زبان نرانده‌اند. آنها از کوبا و کمکهای که به آنها کرده متشکرند، اما افتخار پیروزی را بیشتر مدیون پانامای ناسیونالیست، کاستاریکا و ونزوئلای دمکرات مسیحی هستند.

ساندینیستها زمینهای را که در اختیار سوموزا بود - یعنی ۲۵ درصد زمینهای قابل کشت نیکاراگوئه را - ملی اعلام کردند. اما هنوز از اصلاحات ارضی و مصادره زمینهای سایر مالکان خبری نیست. آیا اعلام ملی شدن دو بانک (که آنها بعد از جنگ و جدل بسیار تصمیم آن گرفته شد) می‌تواند نویدبخش رسیدن به «جامعه سوسیالیستی» باشد.

شورای حاکم دولت بازسازی ملی بسیاری بورژوازی در زندگی نیکاراگوئه جانی وسیع و مناسب در نظر گرفته است. این شورا از پنج عضو تشکیل شده است. جبهه ساندینیست که تمام اسلحه را در دست دارد - و در نتیجه قدرت واقعی را - تنها یک عضو در شورا دارد. تنها

ساندینیست شورا دانیل اورنگا سا آودرا نام دارد؛ یک پیر دانشجوی ۳۴ ساله عینکی. اگر «موتیس حسن مورالز» عضو فلسطینی‌الصل شورا مشغول تدارک دیدن «کمیته های شهری و منطقه‌ای» است، سه عضو دیگر شورا کاری مهم جز شرکت در شورا ندارند؛ نه بانو «ویولنا شامورو» بسوس سردبیر محافظه‌کار روزنامه «لا پرسیا» که سال گذشته به دست سوموزیستها کشته شده بود و نه «سرجیو رامیرز مرگادو» نویسنده ۳۶ ساله و رئیس شورا، و نه «آنتونیو رولوبو»، مهندس ۴۰ ساله واسته به‌جامه کارفرمایان که در آمریکا هم علائقی دارد و ریش منظم گرد صورتش ابداً شبیه ریش «کاسترو» نیست.

یک کابینه ۱۸ نفری نیز جبهه‌زیه ایسین شورا است. وزیر امور خارجه پدرو «میگوشل دسکوتو» نام دارد که عضو یک انجمن آمریکائی است. در کابینه تازه نیکاراگوئه چند تن از صاحبان صنایع و نمایندگان اطاق های کشاورزی و بازرگانی، و بالاخره چند تکمیلین در کنار مارکسیستها جای گرفته‌اند. باید مهم‌بورژوازی و مبارزانش علیه دیکتاتوری سوموزا و اطرافیان فاسد او پرداخت می‌شد. سوموزا و خانواده‌اش با در اختیار گرفتن همه امتیازها و با تحقیر همه طبقات مردم، مخالفت یکپارچه ملت، از جمله بورژوازی را برانگیخته بودند. آیا بدون کمک بورژوازی فعالیت‌های مثنی‌چریک می‌توانست به یک شورش عظیم ملی تبدیل شود؟

«جبهه ساندینیستی» مبارزه را در کوهها ادامه می‌داد، و ملت در داخل شهرها. اما این ملت در حال حاضر گرسنه است. روستائیان از هفته پیش در خیابانهای می‌ساز و ماناگوا مشغول فروش لوبیای سیاه، موز و آناناس شده‌اند. اما کمبود مواد غذایی اکثر طبقات ملت را رنج می‌دهد. یکی از اعضا شورای انقلاب به ما می‌گوید: «ما بدون کمک بین‌المللی نخواهیم توانست شک ملتان را سر کنیم.»

نیاز به این کمکهای بین‌المللی اعضا شورای انقلاب نیکاراگوئه را به میانه‌روی وادار خواهد ساخت. در حال حاضر کمکهای کشور های سرمایه‌داری به همان اندازه برای ادامه حیات اقتصادی نیکاراگوئه مهم است که یاری ملتهای کمونیست. بنابراین حاکمان تازه از محکوم شدن هرکتوری خودداری می‌کنند. هر کس که چه از آلمان شرقی، چه از مکزیک چه از اسپانیا چه از رومانی و چه حتی از آرژانتین، با روی باز پذیرفته می‌شود.

حتی نسبت به آمریکا؛ تحصیل کننده عقبه در صفحه ۴۱

مصاحبه با هما ناطق
نویسنده مبارز و محقق

آقای خمینی، همه روحانیو

این دولت مستقل نیست، وابسته است.

دولت باید در جریان سعادتسی علیه سفارت آمریکا و کمیته اعلام چهارمی داد، می‌خواهد سعادتسی را محاکمه کند.

قیام خلق ایران علیه امپریالیسم و دیکتاتوری يك حرکت تاریخی بود و در این حرکت، نیروهای گوناگون جامعه ما هر يك نقش خاصی داشتند شما نقش این نیروها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بی‌آنکه بخواهیم کلیه‌ای حرف بزنیم و یا شمار بدهیم باید بگویم اصلی‌ترین و اساسی‌ترین نقش را طبقه کارگر ایران به عهده داشت. اگر اعتصابات کارگری سال ۵۰ به بعد را به یاد آوریم خواهیم دید که این کارگران بودند که نه تنها اولین اعتراضات گسترده را علیه رژیم بها کردند، که زندان رفتند، کشته دادند، عده‌ای از روشنفکران را بدنبال خود کشیدند، در پیروزی قیام، اعتصاب کارگران نفت تأثیر اساسی داشت برای اولین بار در ایران بعد از دوران مبارزات مصدق، ساله حاکمیت ملی بر صنایع نفت از طرف کارگران مطرح شد. در کلیه اعلامیه‌های آنها گفته می‌شد که هدف مبارزه ریشه‌کن کردن امپریالیسم و استقلال کشور است. اعتصاب کارگران نفت و کمبود سوخت با اعتصاب صنایع دیگر همگام شد. کارگران تانبر و برق با قطع برق در ساعات بخش اخبار رادیو و تلویزیون مانع بخش تبلیغات و اخبار فرمایشی رژیم شدند، کارگران گمرک با اعتصاب خود مانع تخلیه و بارگیری کالاها شدند و همین یکی از علل بستن بازار شد، بازاریان نمی‌توانند ادعا کنند که ابتکار عمل داشتند. شاید بیشتر بازاریها بدشان نمی‌آمد که دکانهای خود را باز کنند اما نرسیدن کالا آنها را مجبور به تعطیل بازار کرد. بنابراین کارگران پایه‌های اقتصادی رژیم را فلج کردند. نیروی دیگر دهقانان بودند. شورش‌های دهقانی، هجوم به زمینهای مالکین بزرگ، تقسیم اراضی در چند منطقه خاصه منطقه شمال نقش فعال

دهقانان را نشان میدهد. و عجیب آنکه در جریان این شورشها و در جریان همبستگی دهقانان اختلافات مذهبی فراموش شده بود. در يك ده که نصف جمعیت آن بهایی و نیمه دیگر مسلمانان، دهقانان چه بهایی و چه مسلمان در کنار یکدیگر بر علیه رژیم و مالک شورش کردند و قرار آنها این بود که هر کس که در شورش شرکت کند صاحب زمین خواهد شد. در قیام تبریز دهقانان اطراف تبریز به قیام پیوستند اما امروز نقش آنها فراموش شده است.

نیروی سومی که در انقلاب ایران شرکت داشت مبارزین و روشنفکران انقلابی بودند که از سالها پیش از خواست توده‌ها حرکت کرده و با تحلیل جامعه به عمل انقلابی دست زده بودند و با جان برسر آرمان خود گذاشتند و با سالها زندان کشیدند، شکنجه شدند و دیدید که یکی از شمارهای انقلاب «آزادی زندانیان سیاسی» بود که از سوی ملت به عنوان پایه‌گذاران انقلاب تلقی شدند. اما امروزه برخی نقش این نیروها را فراموش می‌کنند.

روحانیت و به ویژه آیت‌الله خمینی نیز گاه در حد شعار این را می‌پذیرند که توده‌های مردم یا مستضعفین و یا برهنه‌ها بودند که نیروی اصلی قیام را تشکیل می‌دادند اما روحانیت به اتکاء اینکه بسج و رهبری مردم را به عهده داشته است، اکنون خواهان حقی انحصاری برای خویش است شما این ادعا و تأثیر آنرا چگونه تحلیل می‌کنید؟

اهمیت این قیام در این بود که همه طبقات و گروه‌ها در آن مشارکت فعال و مستقیم داشتند از آنجا که آیت‌الله خمینی سالها در ایران نبودند همه عناصر روحانی را مثل خودشان فرض می‌کنند. من نقش آیت‌الله خمینی را که در

انقلاب بسیار مهم بود می‌پذیرم، زیرا او گروه‌های مختلف را بهم پیوست، انقلاب را تسریع کرد و خواستهای ملت را در برانداختن سلطنت و نظام برنامه‌بندی کرده بویژه نقش مهم او در روز ۲۰ بهمن وقتی که بختیار از ساعت ۴ بعد از ظهر حکومت نظامی اعلام کرد و ایشان اعلام دادند و مردم را به نافرمانی در مقابل اعلام دولت فراخواندند، بسیار مهم بود. اما واقعیت این است که روحانیت نقش تمیز کننده در مبارزه نداشت. شما به فیلمهای روزهای راهپیمایی عاشورا و تاسوعا نگاه کنید، چند نفر روحانی را خواهید دید، خیلی کم، از رفتار عناصر روحانیت در شرایط کنونی بهخوبی می‌توان دید که همه روحانیون غصلت انقلابی ندارند. هدف يك انقلابی نمی‌تواند تکیه‌زین برمسند و قدرتی باشد که شاه سابق بر آن تکیه در روند انتخابات باشد. این کارها نه درخور يك روحانی است و نه درخور يك فرد مبارز، به نظر من بعضی روحانیونی که در زندانهای رژیم بودند - و البته تعداد اینها محدود و انگشت‌شمار بود بقیه روحانیون همانهایی هستند که محالست ختم و سفره بزرگان آریامهری را برگذار می‌کردند. روزی که انقلاب پا گرفت و رو به پیروزی می‌رفت اینها تک تک و نه بطور جمعی به آیت‌الله خمینی پیوستند وقتی دیدند اوضاع در حال دگرگونی است و باد از جهتی دیگر می‌وزد نسبت به انقلاب «اظهار همبستگی» کردند به نظرم روحانیت تنها گروه فعال در جریان انقلاب نبود، تعداد معدودی از آنها که همگام با آیت‌الله خمینی بودند، امروز که ساله اداره مملکت است ادعای سهم انحصاری دارند.

انقلاب مایک مضمون ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری داشت و شما از نقش

ن را مثل خود فرض کرده اند

سارنده آیت‌الله خمینی در انقلاب و رهبری حرف زدید به نظر شما آیا آیت‌الله خمینی بویژه پس از پیروزی واقعا ضد امپریالیست مانده است ؟ منظورم از ضد امپریالیست گسترش مبارزه علیه تسلط امپریالیسم و انجام اقداماتی واقعی و نه تبلیغاتی در این جهت است .

من نمی‌توانم بگویم که آیت‌الله خمینی اقدامات ضد امپریالیستی نداشته است ، قطع رابطه ایران با مصر و اسرائیل نمونه‌ای از این خصوصیت است .

اما این ساله صرفا يك اقدام دیپلماتیک است و نه اقدامی ریشه‌ای .

به نظر من آیت‌الله خمینی تنها عنصر ضد امپریالیست حیات حاکم بود وقتی که گفت ما به روابط با آمریکا نیاز نداریم ، وقتی که مذاکلات مستقیم سنای آمریکا را محکوم کرد و مردم را علیه آمریکا به مبارزه خواند ، وقتی که گفت ما با کسی جنگ نداریم و بجای آنکه باید تراکتور بخریم ، وقتی که گفت زمین از آن کشاورزان است و مردم را به کمک بدوستانها در راه خودکفائی کشاورزی دعوت کرد . مردم به حمایت از او برخاستند . اما شکست اینکه دولت منتخب او با سکوتش تضاد طبقاتی خود را آشکار ساخت و هرگز از این اقدامات پیروی نکرد . این مردم نبودند ، این نیرو های مترقی نبودند که آیت‌الله خمینی را تنها گذاشتند ، انحصارطلبان بودند که با تحریف وقایع او را از مردم دور کردند و جدا ساختند . امروز تازه از راه رسیدگان و انحصارطلبان هستند که سیاست مملکت را تعیین می‌کنند . اگر آیت‌الله خمینی همین امروز بگوید که فلان قرارداد امپریالیستی را لغو کنید باز هم ملت و کلیه نیرو های مترقی و دموکراتیک یکبارچه از او پشتیبانی می‌کنند . اما شک ما در پشتیبانی دولتی است که به نام آیت‌الله خمینی اعمال قدرت می‌کند .

چرا حمایت از دولت

مبارزه ضد امپریالیستی نمیتواند

جدا از اتحاد نیرو های خلق بر اساس يك برنامه دموکراتیک باشد حال آنکه سیاسی که توسط هیات حاکمه دنبال می‌شود اساسا ضد دموکراتیک است از طرف دیگر مبارزه ضد امپریالیستی جدا از مبارزه علیه سرمایه‌داری نیست و خردسپورسازی صرفه و بورژوازی پس‌سوزگ نمی‌توانند یا سرمایه‌داری بطور بنیادی مبارزه کنند و لذا در مبارزه ضد امپریالیستی همی‌گیر نخواهند بود . اما حتی اگر حرف شما را بپذیریم و آیت‌الله خمینی را ضد امپریالیست تلقی کنیم آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که چگونه و چرا ایشان از دولتی حمایت می‌کنند که باز به نظر شما ضد امپریالیست نیست ؟

این دولت يك دولت مستقل نیست ، وابسته است مگر وابستگی چیست ، تمام قراردادهای نفت به شکل جدیدی به همان وضع سابق باقی است دولت حتی روابط خود را با آفریقای جنوبی نیز که خودشان عنوان کرده بودند قطع نکرده است . حتی کابینتولاسیون نیز لغو نشده است ؟ زندانی شدن ساداتی اینرا بخوبی نشان داد . دولت قبول کرده است که کمیته‌ای که به سفارت آمریکا وابسته است و با کمیته‌های امام ارتباطی ندارد ، ساداتی را دستگیر کرده است . در بازجویی ساداتی ماموران سیا و جهاکیرین جلاد ساواک شاه حضور داشته‌اند . اتهام بازرسی به ساداتی این است که می‌خواست است روابط ایران و آمریکا را بهم بزند و از این‌دو سو را «جاسوس شوروی» می‌خوانند . يك ایرانی مسلمان رزمنده وابسته به سازمانی که در صداقت انقلابی آن هیچ شکی نیست به دستور آمریکا تپیا دستگیر می‌شود توسط ماموران سیا و جلادان ساواک شاه بازجویی و شکنجه می‌شود و آنگاه دولت به جای اعلام جهاد علیه سفارت آمریکا ساداتی را محاکمه می‌کند . دولت نه تنها سه سفارت آمریکا اعتراض نمی‌کند که آن سفارت

بیگانه برچه اساس مسلمان را در يك کشور مسلمان دستگیر می‌کند بلکه برمسلمانان همان اتهام ساداتی را درند می‌کند . دولت نباید اعلام جهاد می‌داد مگر وابستگی چیست ؟

و آیت‌الله خمینی را ضد امپریالیست می‌دانید حمایت همه‌جانبه او را از این دولت چگونه توجیه می‌کنید ؟

تضاد و دوگانگی ذاتی خرده‌بورژوازی . این دولت از مردم و از نیرو های مردمی می‌هراسد . این دولت انقلابی از هر چه که انقلابی است می‌هراسد . چرا که خواستهای راقم؟ مردم بنیادهای این دولت را متزلزل می‌کند اگر چنین نبود چرا باید دولت از شوراهای کارگری بهراسد ؟ چرا باید از شورای دهقانی بهراسد ؟ چرا باید از خواست به حق خلق کرد بهراسد . و آنها را احلال‌گری نیرو های مترقی قلمداد کند و با تقویت ناخرسندیها فکر تجزیه‌طلبی را در مملکت دامن بزند ؟ جز این نیست که بگوئیم دولت به اصطلاح انقلابی از خصلت های انقلاب می‌بهره است پس برای حفظ خویش بجای تکیه بر مردم تکیه دارد ، بدون اختناق پایه های حاکمیت خود را متزلزل می‌بیند .

کی جلو مردم را گرفت

دولت از مسیر خواست مردم منحرف شده است و در جهت تحکیم و بازسازی ستگرهای ویران شده سرمایه‌داری و تسلط امپریالیسم عمل می‌کند و حامیان این دولت روحانیانند . نمی‌توان نتیجه گرفت که موضع طبقاتی روحانیت اجاره ضد امپریالیست بودن را ندهد ؟

قدمهائی که آیت‌الله خمینی در جهت خواستهای مردم برداشته است شمار های آیت‌الله خمینی در جهت مبارزه علیه امپریالیسم اجاره می‌دهد که حرکت انقلابی نیرو های مترقی و زحمتکش تسهیل شود . مردم می‌خواستند شمار های آیت‌الله خمینی را به يك مبارزه مست-

امپریالیستی واقعی تبدیل کنند .
پس چه کسی و چگونه جلو مردم
را گرفت ؟
طبقه حاکمه کنونی .

شما از نقش طبقه کارگر در قیام
ملت ایران سخن گفتید و از خواستهای
طبقه کارگر در قانون اساسی و درسیاست
های دولت تا چه حد در جهت خواستهای
زحمتکشان و طبقه کارگر ایرانی
سختگیری کرده است ؟

هیچ زیرا هیچ دولتی حق ندارد بجای
کارگران و زحمتکشان فکر کند ، هیچ کس حق
ندارد برای مردم نسخه بنویسد ، قانون باید به
دست خود مردم نوشته شود . یکی از مظاهر
فاشیسم فکر کردن به جای دیگران است ، دهن
شمارهای توخالی و مبهم و لفاظی است کارگران
و زحمتکشان ایران میبایست دست کم قانون
کار را می نوشتند و خواستهای خود را در قانون
اساسی می گنجانیدند . اما دیدید که جلسو
انتخابات رئیسی نماینده کارگران را گرفتند که
از طرف اتحادیه های واقعی کارگران نامزد شده
بود که در نهایت عوام فریبی است .

بدین ترتیب مجلس خیرگان انحصاری شد و
در انحصار قشر خاص قرار گرفت از آنجا که
در این انقلاب همه طبقات ضد امپریالیست و ضد
استبداد مشارکت فعال داشتند و نه یک گروه
و یک قشر خاص بلاول قانون اساسی میبایست
منمکس کننده خواستهای ملی و مترقی همه طبقات
زحمتکش اجتماع باشد لزوماً تدوین قانون
اساسی میبایستی با مشارکت نمایندگان همه
طبقات ملی و ضد امپریالیست و در جهت ایجاد
یک جامعه دموکراتیک و غیراستثنای و ملی
باشد .

انحصارطلبی ها

پس از پیروزی قیام ما شاهد رشد
گرایش انحصارطلبانه و دیکتاتورمآبانه
در هیات حاکمه هستیم . ترکیب شورای

انقلاب ، فشار سازمان یافته علیه نیرو
های مترقی ، ملی و دموکراتیک اعمال
اختناق همه جانبه به مطبوعات ، ایجاد
جو غیر دموکراتیک در انتخابات مجلس
خیرگان ، نمونه های بارزی از تجدید
حیات دیکتاتوری است به نظر شما این
گرایشات انحصارطلبانه چه تأثیراتسی
برآینده ایران دارد ؟

گرایش انحصارطلبانه کنونی غیرمتنظره
نیست وقتی می گوئیم هیات حاکمه روسروی
زحمتکشان و دهقانان و کارگران است پس
ناگزیر از دیکتاتوری است . مجبور است به همان
شیوه های شاه متوسل شود تا شاه به انکاء نیرو
های ویژه ، نیروی پایداری ، سازمان امنیت و
ارتش حکومت میگرد ، اینها به ضرب چاقوآوران ،
احیا ساواک ، کمیته ها و ... شیوه همان است .
یورش به چاپخانه ، توقیف روزنامه ها ، ضرب
و شتم کارگران متحصن ، دستگیری روزنامه ها ،
نگاران ، حمله شبانه به گوی نویسندگان مطبوعات ،
قتل معلم پیشرو در ... یورش نیروهای
شبه نظامی دست که در لباس مبدل و با چهره
انقلابی یادآور رویدادهای شیلی و آرژانتین
است . این نیروهای سرکوب که ظاهراً جدا از
دولت عمل می کنند ، همانها هستند که از زمان
آموزگار دست اندرکارند و آتش سوزی مسجد
جامع کرمان ، آتش سوزی سینما رکس و حمله
به کاروانسرا سنگی ، بسب گذاری ها و ضرب و
شتم آزادیخواهان نمونه های از شیوه های ضد
انقلابی و ضد مردمی آنهاست . نظام همان نظام
سابق است من که فرقی نمی بینم شما چطور ؟

نه منم فرقی نمی بینم و اگر چنین
است به نظر شما چه باید کرد به خصوص
نقش روشنفکران چه می تواند باشد ؟

عملت روشنفکر متعهد است ، از اعتراض
تا مقابله . در جریان تاریخ ایران روشنفکرانی
داشتیم که جامعه را شناختند و شناساندند نیازها
و خواستهای مردم را منمکس کردند ، و بدون
آذرخش در سخن خویش زیستند . لیکن تعداد

این روشنفکران محدود بود . ما روشنفکران
هموما نه جامعه را می شناسیم و نه از قدرت تحلیل
برخورداریم . جامعه را در چهارچوب کوچک
و ذهنی خود می بینیم . منظور این نیست که همه
ما باید پیروان مکتب رزمندگان باشیم اما
حداقل باید بتوانیم در خدمت مردم و جامعه
گام برداریم .

سازمان های سیاسی نتوانستند به
آنچنان برنامه سیاسی دست یابند که
بتوانند براساس آن توده های مردم را
مشکل کنند روشنفکران نیز که میبایستی
فرهنگسازان انقلاب و توده های مردم
باشند نتوانستند این رسالت را انجام
دهند چرا ؟

در مورد سازمانهای سیاسی ، علت آن
خفقان و سرکوب سازمان یافته بود ، این نوع
دیکتاتوری در تمام کشورهای وابسته وجود دارد
در تاریخ ایران تا وقتی دیکتاتوری و سرکوب
سازمان یافته نبود حدی از آزادی اندیشه . نیز
وجود داشت و سرکوب سازمان یافته را ما مدیون
سلسله پهلوی هستیم در دوره قاجاریه بازجوئی
و مذاضات میرزا رضا کرمانی شاه کش که از
شاه کش و جمهوری دفاع می کرد در روزنامه های
آزمان چاپ می شد . متفکرانی مثل سیدجمال الدین
اسدآبادی ، فتحعلی آخوندزاده ، میرزا آقاخان
کرمانی می توانستند نظرات خود را بیان کنند .
کتابهای آنها چاپ می شد . اما در دوره سرکوب
سازمان یافته شاه آثار بیشتر این متفکران متوجه
بود ، در دوران قاجاریه خلقهای ایران خود
مضاری نسبی داشتند ، مردم آذربایجان به زبان
خود می نوشتند . روزنامه ترکی داشتند و در
مدارس به زبان مادری خود تدریس می کردند .
اولین سرودهای انقلابی در ایران را خلق ترکن
ساختند . دوره پهلوی این آزادیها از بین رفت
و هنوز باز نگشته است .

(ناتمام)

نمی‌دانیم آقای رحیم روحانی، در کسوت روحانی است یا نه. اما می‌دانیم از دل‌بستانان به انقلاب و رهبر انقلاب است. این از لابلای سطور نوشته‌اش پیداست. به ناهاش که رسیدیم، دیدیم سخن از دل برآمده‌است، گفتیم شاید دردل بنشیند.

آزادی را دریاب، ای امام!

حزب خمینی کند رای نامزدانش درست است اگر چه به تعبیری این کار را هم کرده‌اند و مردم بنام آن بزرگوار به کاندیدهای دست ختم و ختم هم تا میلیون رای داده‌اند. حال آنکه اسلام - شناسیان لاقفل در حد دکتر مفتحها و خلخالها او کاتوزیانها نیست و مبارز بودنشان هم که‌زهی برانصافی اگر نام حاج سیدنجوادی و لاهیجی را بمقیاس آورم که همه باهم باندازه یکی از آنها رای ندارند و راستی برای آنکه قانونی باشع انور مطابقت داشته باشد آیا تنها پس از بررسی و تنقیح مجلس مکلایان فتوی آنکس که مردم بفتوایش جان میبازند کافی نبود و یا تنها وجود نازیینی چون حضرت طالقانی که آیت‌خدا برزنده‌تان هست. اینک سرلوش فرزندان تو و امیدها و نویدها و ایران هم‌چنان چون گذشته در دست توست یا حضرت دوست ادرکنی.

رحیم روحانی

تمام هشتان اصلاح قرائت نماز بود اینک بعنوان مبارز سینه سپر میبازند = چه کسی مبارز بود و چه کسی اسلام‌شناس آنان که تا مرز نهادت تکبیرگویان در منگنه شکنجه و زجر آزادی را صله دادند و آنان که در سنگینی مهیب و تلخ سکوت فریادشان پشت دشمن را لرزاند و بسا اینان؟

اگر کسی بگوید که مجاهدین خلق اسلام - شناس نیستند من راحتر میگویم که لاقفل اینها غیره قانون اساسی نیستند. اگر اسلام‌شناسی معیارش دانستن فقه و اصول و حدیث و روایت است غیره‌گی هم مستلزم لاقفل رویت ۲۰ نوع قانون اساسی و حضور در چند محکمه است و اگر قصد نام‌آوری نیست چرا جمهوری اسلامی را که بفرمان شما و رای ملت نام حکومت کشور است بدون رضایت و بدون نشان‌دادن راه خود نام حزبشان میگذارند آیا اگر حزب توده نامش را

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه برسر ما می‌رود مشیت اوست ای دوست‌ترین، ای که ما را فرزندان خود خواندی و فرزندانمان را امید و نوید خود گفستی، ای از سوی خدا آمده، ای خون در رگ آزادی از توجاری. خدا را ای دوست ای ناجی این ملت آزادی را دریاب و اسلام را، ساحت بلند خود را از پیرایه جاه‌طلبی‌هایشان بیالای. امام، بزرگوار میدانی که دانشت آزمندان در فرنگ نام مبارکشان را دستاویز فروش یکتوع نوشیدنی کرده‌اند و سودای نان که شرشان باد اگر چه از آن رهگذر زبانی به کسی نمیرسد و در قریت نام شما را تنگ‌نظران جوهای نام دستاویز نام‌آوری خویش میبازند و در این رهگذر انقلاب را دچار خسران و زیان میبازند. اینان که سالهای سال با سکوتشان شما را در اتزوا قرار دادند و چنان که مرقوم فرمودید

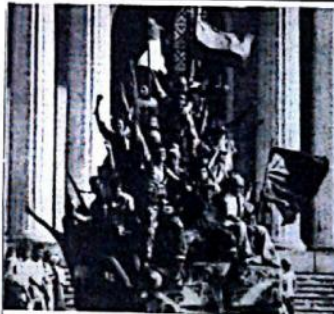
هستند که برای ترك کشور انتظار می‌کنند. بله. اما فردا وضع چه خواهد بود؟ آیا کاستریسم - کمونیسم - به رغم تمام گرایشهای سوسیال دمکراسی و به رغم نیاز نیکاراگوئه به کمکهای مالی ۱۷۰۰ سرانجام پیروز نخواهد شد؟ آیا موج کاستریسم کم‌کم به‌السالوادور گوانتالا، هندوراس و بعد به‌تمام قاره آمریکا سرایت خواهد کرد و تعادل جهانی را برهم نخواهد زد؟

و یا وضع موجود به سادگی حفظ خواهد شد و مردم نیکاراگوئه بعد از ۶۶ سال دیکتاتوری سرانجام صلح، نان و آزادی را باز خواهد یافت؟

در باره آینده نیکاراگوئه نمی‌توان بسا قاطعیت اظهار نظر کرد. چرا که در حال حاضر گواریتها، صاحبان صنایع، سرمایه‌داران، مارکسیستها، کشتیان، کاسترینها و مالکسان نیکاراگوئه درهم میلولند و ابهام می‌آفرینند. اوژن مانونی - فرستاده ویژه محله فرانسوی لوپوئن به ماناگوا

سوموزای اول، حامی خاندان سوموزا و بالاخره قربانی کننده سوموزای بی‌اعتبار دوم به نفع شورای انقلاب (که مقامهای آمریکائی ازچندی پیش با آن در تماس بودند) حمله‌ای نمی‌شود. شورای انقلاب نیکاراگوئه می‌خواهد از تکرار اشتباهات کوبا بهره‌برد، وحتی از تکرار اشتباهات «ایران». انقلاب در روزهای نخستین حیات خود بخشنده به نظر می‌رسد. رهبران انقلاب اعلام کرده‌اند که نه دادگاه انقلابی علمی تشکیل خواهند داد و نه دادگاههای شیانه مخفی. آنها جنایتکاران رژیم سوموزا را در دادگاههای معموله و در برابر هیئت قضاوت دادگستری محاکمه خواهند کرد و متهمان را به مصازات مرگ محکوم نخواهند کرد.

اما در این میان اعضاء گارد ملی سابق نیکاراگوئه به قولهای خود وفا نکرده‌اند. صدها تن از اعضاء گارد ملی به‌السالوادور و هندوراس گریخته‌اند، گروهی دیگر به سفارتخانه‌های خارجی در ماناگوا پناهنده شده‌اند و عده‌ای دیگر از حمایت صلیب سرخ جهانی برخوردارند. آنها به همراه خانواده‌هایشان جمعا پنج هزار نفر



نقیم

نیکاراگوئه

در تب و تاب انتظار

دارو نخواهد مرد و امید است که این رؤیا سراب نباشد.
ایمان نشه فضیلتند و فضیلت را در تقوی و تقوی را در قرآن میجویند کدام قرآن؟ همان قرآن که به آن ایمان دارند و آنرا بدون وضو لمس نمیکنند. آنرا در طاقه اطاق یا در جیب یا در کنار سجاده میگذارند و هنگام سفر از زیر آن عبور می کنند. در اتومبیل آنرا حاضر دارند. درسوگند به آن هرگز دروغی منسور نیت و برای آموزش اموات توسط قاریان قرائت می شود و هنگام تردید با آن استخاره می کنند.

اما اکثرا خودشان نمی توانند آنرا بخوانند حتی تحصیل کرده ها تا آنکه اگر هم بخوانند طوطی وار فرا گرفته اند و بقول دکتر شریعتی نمی دانند در آن چه نوشته است. اما بیش از ۱۳۰۰ سال است که خودشان و پدرشان و اجدادشان به آن ایمان داشته اند. زیرا امامشان به آن ایمان داشته است امامزبان آنها زبا قرآن نبوده است. تابیواسطه به آن رجوع کنند ناچار مجبور بوده اند که از کسی بخواهند تا بگویند در آن چه نوشته است. امروز این مردم درمانده این خلق از همه جا رانده به درگاه خدای و قرآن روی آورده اند و حل مشکلات خود را از قرآن می خواهند و شما وعده می دهید که قانون قرآن را برای آنها اجرا کنید و امید است این وعده سراب نباشد.

دوران شما

ای رهبران و ای شریعتداران! امروز دوران شامت دوران سلطه و اقتدار شامت زیرا که این مردم مایوس حکومت را بردیگری گرفته اند و به شما سیرده اند. آه می بینید که چگونه آن بی برزن بی سواد، نوه اش را همراه خود آورده تا به پیشنهادشگان شما رای بدهد، می بینید که آن کارگر بی سواد چگونه از آن مهندس باسواد می خواهد که برای او افراد پیشنهادی شما را بنویسد و پس از اینکه نرایش نوشت بازگردید به دیگری میدهد که بخواند تا مبادا اشتباهی یا سوتی در کار باشد؟
می بینید که آن دختر شانزده ساله از همه جا

سیمین بهبهانی

مردم عاشقانه و بی قید و شرط از شما اطاعت می کنند و این امر، بار مسئولیت شما را سنگین میکند.

شکر معاویه به حلیت قرآن را داور خود قلمداد کردند و یاران علی دست از پشتیبانی او کشیدند و فاجعه حکومت یزید و معاویه بپوش آمد.

شما باید مفسر روح و مقصود و مفاد قرآن و تلفیق آن با جامعه فعلی باشید نه آنکه در چهارچوب قیل و قال مدرسه و پرداختن به متفرعات آنتندر بنانید که اصل مطلب از دست برود.

ای رهبران، ای علما، ای فقها، این صدای من است، صدائی ضعیف که از عنق چاه ناریک، نمیدانم به گوش میرسد یا نه! به هر صورت فریاد می کنم شاید، شاید کسی بشنود، شاید در این فریاد، آخرین نلای خود را که برای هر زنده در مملکت افتاده ای واجب است، به ظهور برسانم تا آنچه مقدور است انجام داده باشم شاید بگویند ای مگر عرصه سیرخ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری و یا شاید بگویند که تو شاعری بهتر است شمرت را بگوئی، اما من میگویم بهتر است حرفم را بزنم و میزنم برای آنکه آیندگان قضاوت کنند، برای آنکه شمرم را تثبیت کنم و بر آنکه به تهمت «معلم و مجنون» منسوب نشوم.

باری مردم تشنه اند، تشنه فضیلت، این گامهای سوخته، این نفس های سوزان، این سینه های ملتهب، خنکای زلال گوارایی را می طلبند که امید است سراب نباشد این بویندگان در صحرائی به پیش می نازند که از دور قطرات شفاف و درخشان آب در آن نمایان است، آبی که می تراود و جاری است خشک است و صاف است مثل دانه های العاس، روی هم می غلظد و از این بیابان دوزخ وار تا آن سایه سار بهشت آسا راهی چندان بنظر نمیرسد خدا کند که سراب نباشد. ای رهبران مردم تشنه فضیلتند این مردم غارت شده، این مردم ستم کشیده، و به قول شما و به نقل از قرآن این خلق مستضعف.

اینها که روزگاری پای در در دستگاه دولتی و غیردولتی گذاشته اند مدتها در برابر میزها ایستاده اند، تفاخر دیده اند و «نه» شنیده اند زیرا نه «پول» داشته اند و نه «پارتی» نه جزه هزار فامیل بوده اند و نه دارای پشتوانه هزار فامیل اینها که شب و روز جان کنده اند و به نان بخورو نسیری راحتی بوده اند و آرامش از آنان دریغ داشته اند! امروز در رؤیای خود می بینند که در قصرهای به جا مانده طاغوتیان خواهند زیست و از مواهب زندگی آنان استفاده خواهند کرد و بزنک و دارو براریگان در اختیار خواهند داشت و هیچ عزیزی از آنان در کعبه خانه میزنک و

می‌خیر که اگر مرتکب جایش شود قوانین دنیا کاملاً او را مکلف نمی‌شمارد چگونه باشوق و ذوق و بانصور بلوغ فکری پیش‌رس خود به خواسته‌های شما صحنه می‌گذارد؟

آه ، این همه اطاعت گورگورانه را که از یاسی جانگداز سرچشمه گرفته است می‌بینید؟ می‌بینید که چطور مردم جان و هستی خود را عاشقانه و بدون آنکه به عاقبت کار بیندیشند در بارگاه جلالت مطرب با خلوص قربان می‌کنند آیا همه آنها را می‌بینید؟

اگر می‌بینید وظیفه شما چقدر گران است! بار شما چقدر سنگین است! اینان شما را فرستادگان خدا می‌دانند و امید است که این تصور سراب نباشد.

اینان شیفتگان قرآنند می‌خواهند قانون اساسی آنها قانون قرآن باشد ، زیرا باور داریم که قرآن کتاب خداست و شما نیز چنین وعده می‌دهید، اما باید به درستی چنین کنید و براسی مفسر روح و مقصود و مناد قرآن و تالیق آن باجسامه فطری ما باشید نه آنکه در چهارچوب و قیل و قال مدرسه و تشتت آراء و پسر داختن به منفرعات ۱۳۰۰ ساله آنقدر مانعید که اصل مطالب از دست برود و مردم را از این آخرین دستاویز مایوس و ناامید کنید.

قرآن کتاب خداست و عدول از احکام خدا جایز نیست ، اما نمیدانم چرا غالباً به یاد داستان جنگ صفین و حيلة معاویه و عمرو عاص می‌افتیم ، وقتی مماندان علی علیه السلام از پیروزی در جنگ مایوس شدند به تمهید عمرو عاص قرآن‌ها را بر سر چوب کردند و به میدان رفتند و گفتند که داور میان ما و شما کتاب خداست ، و یاران علی دست از جنگ کشیدند و گفتند با گروهی که به حکم قرآن کار می‌کنند هرگز نخواهیم چسبید هر چه علی (ع) فریاد کرد که این حيله است و نیرنگ ، هر چه بانگ زد که قرآن را من کتابت کرده‌ام و بهتر از هر کسی میدانم که در آن چه نوشته شده است هر چه خسرو شنید که «انا کلام الله ناطق» و اینها چیزی جز کساغذ و مرکب نیست؛ کسی به او گوش نکرد و ناچار

علی (ع) دل شکسته از جهل و صداقت فاجعه انگیز مردم تن به قضا داد و حکومت معاویه و یزید سلم شد.

این تذکار را به حساب روح بیمار و دیر باوری جنون آمیز من بگذارید اما امروز دورانی است که لااقل برای بیان اندیشه‌ها و گذاشتن آنها در معرض قضاوت صحیح نباید ترسید و این کترین و بنظر من گرامی ترین دستاوردی است که ما باید از انقلاب داشته باشیم.

شما می‌گوئید داور ما پس از این قرآن است، مردم هم همین را می‌گویند و منم آرزو دارم که قوانین قرآن همانگونه که شما می‌گوئید و لازم الاجرا و ممکن الاجرا برای همه اعصار و قرون باشد اما در میان تفسیرها و تفسیرها و اجراهای هزار و سیصدساله شما آنقدر چندگانگی و پراکندگی آشکار است که یادآور بیت حافظ است که می‌گوید: « جنگ هفتاد دولت همه را عذر بنه » و اما زبان و قلم یارای آن ندارد که همانند حافظ حقیقت بین بگویم « چون ندیدند حقیقت ره الهانه زدند ».

این همه مذاهب مختلف که در اصل پنج و در فرع از پنجاه نیز متجاوز است همه نتیجه همان تفرقه و تشتت آراء و اختلاف مشربین و معمرین و محریان این قوانین است اگر نیست چگونه است؟

چرا کرد مسلمان سی ، شیوة شما را قبول ندارد و چرا شما مشرب او را صحیح نمیدانید؟ و چرا آن همه تصب و علم انصاف بر سر مسائل کوچک پدید آمده است که از يك دين ساده و صریح اینهمه مذاهب و مشارب مختلف بوجود آید و من گمانی از اوقات می‌اندیشم که اگر عرفان و تصوف به عنوان یادزهری در مقابل آنهمه منافقه و معادله فشریون در جامعه تأثیر نگذرد بود امروز در ایران کسی باقی نمانده بود تا مذهبی با خود داشته باشد.

سراب نباشد!
من از مذهب چه می‌خواهم ، من باور دارم که مسلمانان با همان شکل و شاپیل ظاهریم و با همه اعتقادات باطنییم گویانکه ممکن است خیلی‌ها

مرا مسلمان ندانند و معتقد باشند که لااقل مسلمان در ظاهر نباید چنین باشد بسیار خوب منم در مورد آنها همین عقیده را دارم.

پس تا اینجا باید گفت که **مذهب بصوغه اعتقاداتی** است که هم در دوزن انسان حکومت پنهانی دارد و تصمیمات و رفتار و کردار انسان را هدایت میکند و هم انعکاس آن در ظاهر آشکار می‌شود که تاحدی روابط يك جامعه مذهبی را تنظیم می‌کند و اینجاست که اختلاف عقاید باطنی، اختلافات جامعه را نیز به وجود می‌آورد و اگر گروهی بگویند که طی ۱۴۰۰ سال نتوانسته‌ایم با يك تفسیر و توجیه صحیح از دین و مذهب و با يك آموزش متحد و درخور توانائی ذهنی همه افراد، روابط جامعه را بر مبنای اصول صحیح اسلامی کاملاً تنظیم کنیم ، از این به بعد باید رهبران ما **واقعا قدرت خارق العاده و درك حجزه آفرینی** از دین و کتاب خدا داشته باشند تا آن « مدینه فاضله » را به وجود آورند و امید است که چشم انداز این توقع ، سراب نباشد.

ممکن است بگوئید که ما در گذشته هم کم‌وبیش از داشتن يك جامعه و يك حکومت اسلامی برخوردار بوده‌ایم و روابط مردم هم بالنسبه بر اصول اسلام مبتنی بوده است. من نیز چنین اعتقادی دارم با ذکر این نکته که آن دسته از مسلمانان که فردوسی را ، رافضی می‌نامیده‌اند امروز در عرف مذهب ما خود ، رافضی نامیده می‌شوند یعنی در طول ده قرن کلمه « رافضی » که زمانی به شیعه آل علی اطلاق می‌شد به کلی مفهوم مخالف پیدا کرده است، پس روابط جامعه در گذشته اگر هم مبتنی بر قوانین اسلام بوده است تحت تأثیر زمان و محیط و نهضت‌های مختلف اشکال مختلف به خود گرفته است و پس از نهضت اخیر گروهی معتقدند که قواعد و قوانین اسلام در کشور ما تاکنون آنگونه که باید اجرا نشده است و از این به بعد است که ما يك کشور محقق و اسلامی خواهیم داشت و این آرزوی است که نوبت پیدایش يك ناشناخته سعادت آفرین را مینهد و امید است که این آرزو سراب نباشد.

تاجبالی و مقالی دیگر خدا نگهدار

س . ع . صالحی

پیشکش به : احمد شاملو

هنوز هم می ترسم

هنوز هم می ترسم
 ترس از گفتن « مرگ بر شاه »
 ترس از خواندن « پیغام امروز »
 ترس از خریدن « تهران مصور »
 یکی گفت
 « آنها آمدند

ز دند
 خوردند
 بردند و سوختند »
 مغولها را نمی گفت
 خودتان که بهتر می دانید
 او هم مثل من می ترسید
 *

منکه هنوز هم می ترسم
 ترس از گفتن « زنده باد آزادی »
 ترس از خواندن « توپ مرواری »
 ترس رفتن به مقر « سچفخا »
 *

آنها می آیند و می گویند
 مرگ بر سوسیالیست
 من سوسیالیست نیستم
 آنها می آیند و می گویند
 مرگ بر توده ای
 من توده ای نیستم
 آنها می آیند و می گویند
 مرگ بر چریک فدائی خلق
 من چریک نیستم
 آنها می آیند و (خسته شدم) می گویند
 مرگ بر کمونیست

باز هم نیستم
 آنها می آیند و می گویند
 مرگ بر آزادی . . .

من
 مثل کبوتر سپیدی
 گوشه ی « پارک شهر »
 دست و بالم را در « شعر » گذاشته ام
 شاعرم

و شعر می سرایم برای آزادی
 و مرگ بر هر که بگوید :
 « مرگ بر آزادی »

آه ای الف - بامداد !!

امداد

امداد

الف - بامداد را خبر کنید

که اسلام کاظمیه

رگ از رگ دنیا بریده است

باید نگاه کنیم

نگاه کنیم چگونه شمشیر ابوقطاب

در نور چند شتاب بر فکی

خمیازه می کشد

. . . آه

آه . . . بیچاره فردوسی طوسی

که علی موسوی گرمارودی هم

برای خود

کسی شده است

و شعرش را می توانیم بلند بلند بخوانیم

دیگر نباید ترسید

« ساواک » از خودمان است

از خودمان است که برخودمان است .

هیولا

بگریزید ... بگریزید

این زندگی

هیولای زیباییست

شکمباره و شبرو و شیاد

هر نفسش از عفونت و طاعون

سرشار

و هر لحظه که بگذرد

خوفی به هیئت خفاش

خمیازه می کشد .

بگریزید ... بگریزید

که خود

خودی و خوشت - خود ،

و انتظار بیهوده مکش

که هر چه باشد در توست

در توست که می آیند

و در توست که می روند

هیولا

هیولاهای این زندگی .

اختگان

اختگان

اختگان

ای زنده بگوران زندگی

مردمان را خبر کنید

که تا ناکسان علمدارانند

کلام کفن کرده ی گلوهاشان

حاشا

که در گوش هیچ کوچه نمی گنجد

پس بگو

این دشنه ارزانی اتان باد

تا سینه چاک کنید و

اخته نمیرید .

خلبان آزما پس از سه روز که در کمیته
سفارت آمریکا بازجویی و شکنجه شد، افشاگری می‌کند

ای مردم، بدادم برسید!

آقای قطب‌زاده
از جان من چه می‌خواهد؟

این نامه خلبان آزماست، کسی که سرگذشتش را می‌دانید، در کمیته امام، در تلویزیون، همراه قطب‌زاده، بعد دلزده شد و در «آیندگان» افشاگری کرد، اسنادی ارائه داد که هنوز پاسخی به آن داده نشده، او اتهامات به مدیر عامل موقت رادیو تلویزیون وارد کرد که مدارکی همراه داشت.

هفته گذشته آمد، نخست رفته بود روزنامه اطلاعات متحصن شود، خست زخم دیده و کوفته بود، نامه‌ی نوشت با همان سبک نوشته‌اش (که گاه غلط دارد) چاپ میشود. البته بجز چند ناسزا که از سر عصیانیت نوشته بود و مستهجن است - قضاوت درباره‌اش با دادگستری و دولت. نه گروههای حملا انشاالله.

سلام به مردم، سلام به خلق های کرد و عرب، لر و بلوچ، ترکمن و ترک
سلام به تمامی احزاب سلام به مطبوعات خود
نفرورخته سلام به وکلای مسلمان شرافتمند دادگستری
سلام به شما عزیزانم که مثل من هستید و روزی چه غلط چه درست ۲ میلیون دلار از سرمایه مالیاتی شما خرج می‌شد تا تخصص های منحصر بفردی بگیرم تخصص‌هایی که برای هر وزارتخانه و هر موسسه‌ای می‌توانست مشرف تر باشد.
سلام به آیت‌الله خمینی که دعوت ایشان را برای بازگشت به ایران قبول کرده، همراه خود ۱۸۰ نفر از بهترین، بالاترین و ارزنده‌ترین متخصص‌های هلیکوپتر را از آمریکا به ایران آورد و ۹ روز در راه ایران در کنور های



ایرلند - انگلستان دانمارک - یونان آواره بودیم و آخرین هواپیمائی بودیم که روز ۱۹ بهمن زمین نشستم و امروز هنگی آن ۱۸۰ نفر با دوباره به امریکا بازگشته اند یا کارگر نمویض روغن شده اند یا سربار خانواده خود شده اند در حالیکه هر کدام از آنها قادر بودند که جای حداقل ۱۰ نفر امریکائی که رفتند و دو باره برای «بله» برگشتند و سگ و سگ توله های خود را هم آوردند بگیرند سلام به ۳۵ مقام عالی دولتی و روحانی که ملاقات کردم و در صورت احتیاج اسامی و جویهای شما را مورد ظنی که صادق قطب زاده به من رواداشت ، با پگاسی کرده ام که روزی آنرا برای ملت چاپ خواهم کرد.

امروز سه شنبه ۲۳ مرداد ماه است . در اثر يك اتفاق از زندان ننگین کمیته سفارت امریکا که در اثر تیراندازی انجام شده توسط پاسداران مسلمان و واقعی آزاد شد و خود را پس از ۳ روز اسارت در گوشه خیابان و در میان حوی پر از لجن یافتیم ۳ روزی که چشمانم را سار نگردید ۳۷ روزی که از من بازجویی های ناخوارمردانه - همراه با شکجه مثلا ادرار کردن بروی من - انجام شد و غافل از اینکه درجیب پیراهنم قرآن کوچکی قرار دارد ادرار کردن بروی یک اسیر چشمه و دستم فطم نتواند بدستور یک دیوانه انجام شود مگر این کار را آرش ها و نهرانها نکردند که اعدام شدند . اما در باره اینها چی ... دوستان آقای قطب زاده که پایک حکم جملی مرا دستگیر کردند - جناب آقای داستان تهران و جناب آقای داستان انقلاب بمن فرودند که حکم جلب مرا امضاء نکرده اند - پس ای مردم بیایید و یک روز در خیابان جام جسم راه بر این سخنگوی بزرگ کرده و ماتیک مالیده ای که در تلویزیون که قرار بوده است یک دانشگاه خانوادگی باشد فریاد میزند که «ملت و مطبوعات هیچ غلطی نمی تواند بکنده بندیم و او را به قم ببریم و از امام بخواهیم که اجازه دهند فقط ۵ دقیقه مرض ایشان برسانم که در روز ۱۳ اردیبهشت در زیر نتال ایشان و در زیر آیات کریم قرآن که بدر و دیوار اطافش آویخته است چه دیدم . شاید عده ای از ملت نجیب ایران تصور کنند که ایشان فاعل یک مسئله جنسی بوده اند در حالیکه این مسئله بمکس و همراه مسائل دیگری است که فقط باید اسام بشنوند . تکیه کردن به نام امام و انتخاب ایشان بود که زندگی من به باد رفت آیا ۵ ماه نیست که در بدرم و یا پرواز می کنم و یا از این اداره به آن اداره هر روز در راه قم - تهران هستم ؟ آیا من برای تو ای صادق خان ۲۶ روز کار نکردم ؟

آیا این دولت موقت مرا به فرانسه نفرستاد که فراگیرم چگونه از هلیکوپتر های نظامی کسه برای کشتن و خون ریختن ساخته شده اند یک هلیکوپتر بدریاشی و خاموش کردن خسرمن و جنگل سازم ؟ آیا موفق نشدم ؟ پس چرا سنگ جلوی راه من گذاشتید پس چرا مستر PYKE مدیرعامل شرکت هلیکوپتر سرویس - که به دستور کتبی این دولت و قطب زاده من میبایست اداره آن شرکت را به عهده بگیرم - هنوز هست و دیروز که آزاد شدم و معرفی آقای وزیر کار بشماره ۹۲۲۱۲ تاریخ ۵۸/۴/۱۸ مبنی بر اینکه منم خلیان هستم و حاضرم بصورت یک خلیان ساده جایگزین خلیانان خارجی این شرکت کسه ۸۰ درصد آن متعلق به عاندان شاه سابق است پرواز کنم و نان آور خانواده باشم پذیرفته نشد و بمن میگویند باید بروی و پول ۵ ساعت هلیکوپتر را به قطب زاده بدهی تا از تو امتحان کنیم و باید این پرواز با اجازه رئیس امور پروازی تلویزیون منوچهر نقی زاده که ۱۴ سال پیش بجرم ردالت و قاچاق با لگد از نیروی هوائی طبق اسناد موجود به بیرون انداخته شد باشد آخر کجای دنیا یک قاچاقچی اخراجی برای یک خلیان مسلمان که ایمان دارم اگر بیشتر از این ظلم درختم روا دارید خلق کرد که از آنها هستم به پشتیبانیم خواهند آمد تصمیم میگیرد ؟ مگر کارهای آقای صادق قطب زاده و چگونگی جاسازی سیکار و ویسکی و تلویزیون در کسف هواپیمای تصدیق تمام خلیانان ارزنده ایرانی که این مردم را می شناسند ، بونه ؟

آیا حیات کرده ام ؟ آیا قاچاقچی بوده ام ؟ آیا تاکنون یک ساعت بجرم دزدی ، هیزی و جرائم دیگر زندانی شده ام بجز آن ۴ ماهی که در زندان اوین به عمل سیاسی بازداشت شده ام ؟ راستی شما خلیانان ارزنده ایرانی که نوکر همه شما هستم خیال دارید تا کی از حمایت من دست بردارید فکر نمی کنید روزی خود شما ممکن است به این روز و باین سرنوشت دچار شوید ؟ من چه بدی بشما کرده ام در کدام فرودگاه مرا ملاقات کرده اید که هنگام پیاده شدن از هواپیمایم دست فرد شما را نبوسیده باشم به شما جناب آقای شکیب نیا مدیر عامل محترم هواپیمائی ملی که بدون تحقیق نامه شماره ۵۹۱۷۶۰ مورخ ۵۸/۴/۱۸ را مبنی بر اینکه منم گواهینامه خلیانی ندارم و شرایط سنی من زیاد است «بنا بر این خدمت من در هواپیمائی ملی امکان پذیر نیست» نوشتید ؟ آیا شما که از هواپیمائی چیزی نمی دانید تحقیق کرده اید که بنده دارای گواهینامه خلیانی حاصل و نقل بین المللی بشماره ۵۱۶ هستم و ستم فقط ۳۲ سال

است و هزاران ساعت پرواز کور و در خطوط بین المللی دارم و بالاتر از همه یک معلم خلیان هستم ؟ آیا گواهینامه های بالاتر از این گواهینامه که طبق ضوابط اداره محترم هواپیمائی کشوری دارنده این گواهینامه می تواند ست سرخلسا در سرویس های حمل و نقل خدمت کند بسرای خدمت در هواپیمائی ملی می شناسید ؟

من از این مملکت و از این عهدنگی ها و باند بازی ها چند روز دیگر رها می شوم و لسی آرزویم پرواز با هواپیمای یا هلیکوپتری بود که برجم مقدس و نام زیبای ایران برسکان آن نفس بسته باشد که این آرزو در این حکومت انقلابی بگور برده شد ولی آقای قطب زاده اگر مردی یکه و تنها به جکت می آیم اسلحه گرم و گارد و اتومبیل ضدگلوله و هلیکوپتر و هواپیمای جت خود را کنار بگذار بین چگونه چون یک کرد ایرانی که نام ایسران زینت بخش اوراق گذرانم اوست تو را بزمن می گویم . و صدای تو را کسی یائین می آردم . کاری نکن که حرکات و خصوصیات اخلاقی تو را بدر و دیوار بزم اینقدر مرا اذیت نکن اگر بازهم اسیر شدم که شنیدم باز برگ جلب ستمزل من فرستاده ای مثل یک نماینده امام با من رفتار کن نه مثل یک ویران کننده انقلاب به مثل یک ساواکی ، افراد بازجویی تو نتوانستند مرا مجبور کنند که به دروغ بنویسم چریکهای فدائی خلق متن مقالات مرا می نویسند آنها نتوانستند مرا مجبور کنند که بدروغ بنویسم چریکهای فدائی خلق مقالات مرا می نویسند آنها نتوانستند مرا مجبور کنند که بدروغ بگویم گوران و ایملو مرا وادار به اینکار کردند و آنها باز نتوانستند مرا مجبور کنند که من هنگامی که در کیش بودم بدروغ دیدم که مثلا محمود بهنود دست هویدا را بوسیده است .

حضرت آیت الله خمینی و روحانیت محترم
بازرگان نصرت وزیر محترم
کانون و کلا
احزاب محترم
بداد من برسید و بمن کمک کنید چون خسته آنقدر خسته ام که چون غنایم پرشکته به گوشه ای نشسته ام و می خواهم که شما این تیری که ناخوارمردانه به نام خورده است بیرون کشیده و باز مرا به بالای ابرها بفرستید .
هر چه مستحکم باد اتحاد خلق های مسلمان ایران

خلیان آزما

فروش فوق العاده

چراغهای سقفی کریستال ویدواری
سرامیک ماسحت آلمان (فیش) ۲۳۳۸۵
کلید پرزپوش (استوک) بطوریکجا به
فروش میرسد. شرکت مولنکو ۲۳۳۸۵
۹ صبح الی ۱۲ و ۳ الی ۷ بعد از ظهر

موقعیت استثنائی

آپارتمان سه اتاق يك قواره
بعد از دریا با منظره دریا بهترین
شهرت ساحلی انگلستان (باگنور
ریجیس) نزدیک برایتون ۱۶
هزار پوند اوکازيون پرداخت
به ریال در ایران تلفن ساعات
آنداری ۹ - ۳۱۳۸۳۸
آقای حشمت .

نگهداری شوفاژ

شما با گارانتی کردن سیستم حرارتی خود
در زمستان آسوده خاطر خواهید بود

شرکت تاسیساتی ایتالین

۸۹۳۶۴۸

هدف ما آسایش هر چه بیشتر شما هموطنان

می باشد .

RSP
تلفن
۶۶۴۳۳۱
۶۶۸۹۵۹
مشکل گشا
در تهیه مسکن



سگ ورزشکار

این جناب سگ در مسابقات اسکی روی آب سراسری آمریکا ، بطور
نمایشی حرکت کرد و رکورد اول و خلاصه نفر چهارم بعد از آمده شد ، آنهم
به خاطر آن که نتوانست تعادلش را حفظ کند . آخر بیچاره تقصیری نداشت .
او چهار پا دارد .

ذبح اسلامی قلم

به نافرمانی و عدم تقلید احکام نظامی ترغیب و تشویق کند و در موارد مذکور در این ماده چنانچه تحریض و ترغیب موثر واقع شود و جرائم منظور اتفاق افتد ، اشخاص مذکور به مجازاتی محکوم خواهند شد که در قانون مجازات عمومی برای معاون جرم پیش‌بینی شده است (یعنی محکومیت به زندان از ۶ ماه تا دو سال) .

در اینجا ۷ مثالی می‌توان زد که تکلیف آزادی اندیشه و انتخاب مردم در رابطه با این قانون روشن شود. می‌دانیم که خواست کارگران ۸ دهقانان ۶ یعنی ارکان اصلی جمعیت و نیروی جامعه ۶ برای تشکیل شوراهای کارگری و دهقانی در کارخانجات و در محدوده شهر و روستا ، از مسائل روز جامعه انقلابی ایران است ، و در عین حال ، این احتمال وجود دارد که دولت به چنین امری رضا ندهد ، و اساسا مخالف تشکیل شوراهای باشد ، یا مثلا به رغم خواست دیربای اقلیت‌های ملی ، مایل به قبول اصلی خودمختاری آنان نباشد و در نهایت ارتش را مأمور سرکوب آنان کند . بدین ترتیب معلوم نیست که تکلیف آن روزنامه‌نگار معتقد به آزادی و خودمختاری خلق‌های ایران چه می‌شود ، و می‌بینیم که سکوت او در رابطه با آزادی و دمکراسی ، غیر قابل توجیه است . او در حد خود می‌داند که آشکارا در کار دولت مداخله کند و بگوید « زن سرباز » ، برای سربازان و افسران روشنگری کند ، و از جنگ و برادر کشی بازمان دارد ، و نگذارد مثلا خون پاک خلق‌های کرد و عرب و ترکمن و بلوچ و آذربایجانی ۷ به گناه خواهش مشروع وطنی‌شان مرخاک بریزد اما می‌بینیم که قانون ۴ برای چنین نویسنده‌ای مجازات قائل است و او را به گناه نقش انسانی و ترقی‌خواهانه‌اش به زندان می‌برد ۳۰۰

در لایحه مورد بحث ۷ در پیش‌نویس قانون اساسی ، در نحوه برخورد برخی از رهبران و دولت و تمامی ارکان قدرت حکومت حاضر ، همه جا سخن از انحصار طلبی اقلیت اندک است ، اقلیتی که موضع طبقاتی‌شان ، آنها را به آسانی در کنار عوامل استعمار و امپریالیزم قرار می‌دهد ، و اگر مردم به غفلت بگذرانند ، و به هشیاری خود نیفزایند ، لاجرم کار از کار خواهد گذشت و همه راه‌ها برای بازگشت امرین استبداد باز خواهد شد .

اگر بیندیشی یا بنویسی ، چنین کاری لازمه‌اش اطلاع قبلی و کتب اجازه است .

قضیه صور قبیحه

سخن نمایندگان کانون این بود که دولت با چنین قیدی ، به جنگ آزادی خواهد رفت ، اگر به حقوق دمکراتیک مردم پایبند است ، گزینش ، اندیشیدن و نوشتن را موکول به کتب اجازه ۲ نمی‌داند . مردم به منزله شاگردان کلاس ، و دولت به منزله معلم - شاگرد برای سخن گفتن ، باید با بلند کردن دست ، اجازه بگیرد . این از دولتی که خود را مدافع حقوق دمکراتیک مردم می‌داند ، البته پذیرفته نیست ...

در ماده ۱۹ مربوط عکس‌های مضر به اخلاق یا عفت عمومی ... که مرتکب تخلف ، از ۲۱ روز تا شش ماه باید به زندان سرود یا جزای نقدی بپردازد ، ساله‌ای به چشم می‌خورد که مربوط به معیار اخلاقی تدوین‌کنندگان لایحه در رابطه با فرهنگ اسلام است . در این ماده « تا آنجا که مربوط به جلوگیری از نمایش عکس‌های تحریک‌انگیز می‌شود ، و به گونه‌ای که در رژیم گذشته رایج بود ، نمایش چنین عکس‌هایی به تباهی اخلاق نسل جوان کمک می‌کند . کاری که استعمار و امپریالیسم از آن بهره بسیار می‌گرفت ، با وجود این در رابطه با فرهنگ اسلامی پرشی مطرح می‌شود که باید روشن شود . ساله این است که از دید مراجع اسلامی چگونه نمایش عریانی زن موجب تحریک و وسوسه وفاد اخلاق است و به خاطر حیانت از شخصیت اخلاقی مرد ، چنین کاری باید منع شود ، اما در همین رابطه حیانت فرضی یا واقعی زن ، نادیده می‌ماند ، و معلوم نمی‌شود هنگامی که زنی ناظر اندام عریان مرد می‌شود ، تکلیف حیست و عدالت اسلامی چه شکلی به خود می‌گیرد . به سخن دیگر ، چگونه است ، که در ارزیابی اسلامی از صور قبیحه و تمسیر آن مشکل « زن » در رابطه با « مرد » به هیچ گرفته می‌شود ، و در این دعوا ، همواره یک طرف است که ارزش توجه دارد . بدیهی است که این سؤال صرفا ناشی از کجکاوای نگارنده در رابطه با معیارهای متداول روحانیت و فرهنگ اسلامی است و به هیچ وجه به معنای آن نیست که جامعه بر فرهنگ تجاری و مطبوعات فاسد و پورنوگراف صحه بگذارد .

نکته مهم دیگر مربوط به بند ۲ از ماده ۱۹ لایحه است : هر کسی افسران و افراد ارتش را

بعیه

ملت ، بیدار شو !

آیا جمهوری اسلامی که حاضر است برای خرید یک نشریه چند صد ملیون تومان به وسیله افرادی که پول باد آورده حاصل چپ‌اول‌ها و مکیندن‌خون افراد این ملت را در کیسه‌دارند پرداخت کند و باز نویسندگان شریف این نشریه تن به سخت اسارت نمی‌دهند و راهی خارج از مؤسسه می‌شوند و نشریه آزاد منتشر می‌کنند ، جاذبه بیشتری دارد یا امپریالیسمی که اصولا وجودش بر اساس غصب کردن است و نه بخشیدن ؟ و در پی این اتهامات ، این دمیسه‌ها ، این مردم فریبی‌ها چه نهفته است ؟ اسلام ؟ قسم بخند و تمام مقدمات خیر ، اسلام با اینان بیگانه است ، اسلام از این مسلمانان شرم دارد . و مگر نویسندگان چه می‌نویسند ؟ جز آنکه می‌گویند ملت باید حاکم بر سرنوشت خود باشد ؟ جز آنکه می‌گویند دیکتاتوری در هر لیاسی که باشد پذیرفتنی نیست ؟ جز آنکه کشور انجام می‌شود و توطئه‌هایی را که برای نابودی ایران انجام می‌گیرد برای آگاهی و بیداری مردم فاش می‌سازند تا مردم را از ماهیت آنچه که بختک‌وار بر سرشان افتاده است آگاه کند ؟

ملت ایران بیاندیش ، هر مقدمه‌ای ، خبری و مقصوری دردنیال دارد . کسانی که جلوی « یستمون‌التول » را می‌گیرند و بدین منظور مطبوعات را خفه می‌کنند ، قصدشان آن است که از « یتمون‌اجنه » جلوگیری کنند چون اینان رسالتشان در ارائه اسلام واقعی و راستین نیست اینها غم خود دارند و بعضا غم اربابانشان را .



آقای چمران همراه نظامیان و هیأتی که از سوی دولت به کردستان رفت. يك کرد نیز نشسته و آرام می‌گوید.

□ لرد بایرون بود یا يك نفر دیگر که گفته بود زندگی يك سوء تفاهم بزرگ است ، گاه اتفاق می‌افتد که آدمیزاد در شبانه روز دهها بار به یاد می‌آورد که سوء تفاهمی کوچک یا بزرگ او را می‌آزارد . عجیب این که سوء تفاهمها همیشه در مواردی آشکار می‌شود که انتظارش را نداشتی .

□ استعدادها وقتی مجال شکفتن داشته باشد ، می‌شکند . قبول ندارید سری به کنار باشگاه انقلاب بزنید ، در فرعی خیابان مصدق تا ببینید که چگونه ناگهان دهها رستوران‌وار با سلیقه و کوچک پیدا کرده‌ایم که در زمان بگیر و ببند آقای نیک‌پی اصلاً نبودند .

□ مردی که در مقابل آدمخوار آمازون گیر افتاده بود و هرچه کرده بود نتوانسته بود از پخته و خورده شدن خود و همراهش جلوگیری کند ، شانس‌آورد و در آخرین لحظات - قبل از دیگ - رئیس قبیله که برای تماشای پخته شدن او آمده بود ، خواست چپش را روشن کند ، مرد بیچاره برای خود شرنی پرید و فندک زد . رئیس قبیله با تعجب به فندک نگریست . مرد تعارف کرد ، او قبول کرد ، گرفت و باز با تعجب فندک زد . روشن شد ، به شادمانی پرداخت . و مرد نجات پیدا کرد .

و فردایش که اجازه مرخصی گرفت . به رئیس قبیله قول داد برایش فندکهای بیشتری بفرستد . رئیس کف زد ، چیزی گفت . يك جعبه آوردند ، باز کردند ، پر از فندک بود . مرد هاج و واج ماند : پس چرا ؟ رئیس قبیله با تغییر گفت : فندک که زیاد است ، فندکی که دفعه اول آتش بگیرد ، نیست !!

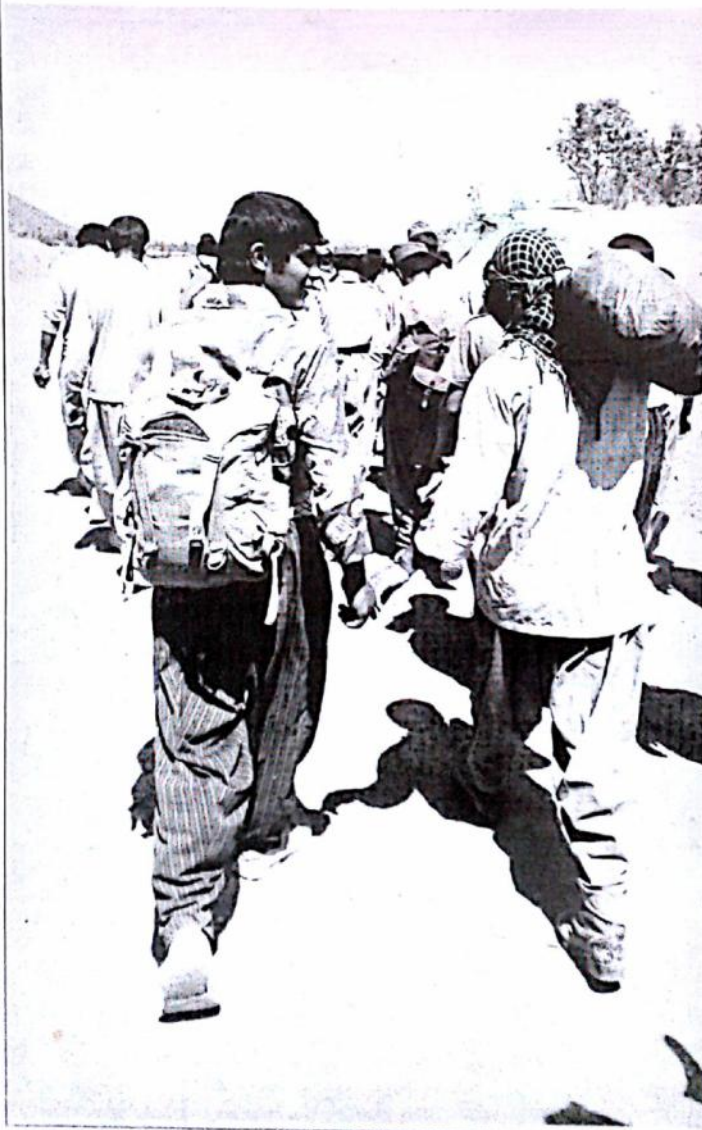
□ براساس خبری که از صدا و سیماي جمهوری اسلامی بخش شد ، روز دوشنبه هفته پیش - راهپیمائی اعتراض برای آزادی مطبوعات که به خونریزی انجامید - گروهی از مردم خشن ونیمه مسلح تظاهرات بد می‌کردند ، مردمی بی‌آزار که مخالف آنها بودند و نظر دادستانی انقلاب را درباره آیندگان تأیید می‌کردند ، بی‌هیچ حرکتی کنار خیابان ایستاده بودند و آنها را نگاه می‌کردند ، ناگهان تظاهرکنندگان بد ، با چوب و چماق و سنگ به جان مردم بی‌آزار خوب افتادند و ۶۰۰ تن را مجروح کردند . آنها - یعنی تظاهرکنندگان بد - قبالا سنگ و کلوخ برای شکستن سرها تدارک دیده بودند .

یعنی : ای که از کوچی معشوق مامی‌گذری سب‌خبر باش که سر می‌شکند دیوارش !

«تهران» متولد شد

تهران ، روزنامه تازه صبح ایران ، در این هفته به جمع مطبوعات حرفه‌یسی پیوست . این روزها انشیراتی چون قارچ می‌رویند ، جای نشریات متین خالی است که رسالت روزنامه‌نگاری را نه بمقتضای مصلحت روز بفروشد ، نه به بهانه‌ی فشار و تهدید ، نه گرفتار تند رویهای تحریک شده .

تهران ، از این دست روزنامه‌هاست ، گرچه جا دارد بسیار بهتر از این شود ، ولی امیداست که بیش از حد انتظار باشد . به امید موفقیت برای هوشنگ پورشریعتی و یارانش . به امید هر روز بهتر شدن روزنامه «تهران»



ای عشق همه بهانه از تست !

عشق در راه

سر می زنی ز گوشه دیوار
سر می زنی میان صخره ، دریا ،
میان کوه ، صحرا
در شهر ، در هیاهوی بیمار زندگی
در کوه در سکوت صداقت ،
در پاکی و طراوت
در جنگ ، در آرامش و سکوت .
ای عشق . . .
تو می شکوفی در دستهای کرد
در روزهای مرگ و ستم
در روزهای خسته بیکار .
— در چشمهایت زندگی می بینم ،
چه بیم اگر دیگران متحجرند
و نمی پسندند
— در دستهایت زندگی می بینم
دختر کرد !
تو آقای من خواهی شد ، پسر کرد .
— پس بیا امروز ، تا هستیم به اعتراض
برویم ،
برای شهرمان مریوان
برویم فریاد بزنیم .
فردا فرزندانمان فریاد می زنند
پا ما ، یا بی ما —
ای عشق . . . !

۱۰ ریال
فوق العاده
ارزی مایه‌ها

تورن مسموم

شماره ۳۰ مرداد ۱۳۵۸

مخالفان از
احمد شاملو ، غلامحسین ساعدی
احمد کی نژاد ، حسین دهری و ...
مسئود بهنود

آزادی در خطر است



بورش حکومت نظامی وار به مؤسسات مطبوعاتی و دستگیری روزنامه‌نگاران گام نخست برای ایجاد فضای اختناق و دیکتاتوری است.

آخرین خبر

چاپخانه فتح شد!

ساعت ۱۵/۴۰ جمعه

دیکتاتوری و خفقان ملی شد

توقیف خودسرانه مطبوعات محکوم است

سرانجام پس از سه روز محض کارگران چاپ یادگاران (آیندگان) و گروهی از نویسندگان و دیگر کارکنان روزنامه که حاضر نبودند محل کار خود را ترک کنند ، و پس از تهیه مقدمات از جمله بسیج گروههای چاقوکش و زیر فشار گذاشتن گروههای متحصن ، پاسداران با خشونت بسیار توانستند چاپخانه را در اختیار بگیرند و گروههای متحصن را دستگیر کردند و باخودبردند. به این ترتیب ۳۶ تن از کارکنان آیندگان دربندند و از آنها که بعضی هاشان نیز زخمی شده‌اند ، خبری در دست نیست. از میان این عده ۱۱ تن از کارکنان تحریری آیندگانند و بقیه کارگران و کارمندان این مؤسسه .

شاه هم نتوانست

غلامحسین ساعدی

وقتی صبح برمی‌خیزی و می‌بینی آزادی نیست

اینکه نه تنها قلم به دستان که آزادی قلم ، و نه تنها آزادی قلم که آزادی زیر فشار اختناق و ارتجاع می‌شکند .
وقتی قلعه شکسته می‌شوند ، صبح از خواب برمی‌خیزی و می‌بینی نه آیندگان است و غروب ، نه پیغام امروز ، فردایش نه آهنگر و لایب روزهای بعد نه تهران‌مصور ، نه آزاد ، نه آزادی و نه هیچ نشریه‌ی حلقوی دیگر ، نه‌ها می‌شکند . وقتی می‌بینی گروهی می‌روند تا جامعه‌ی یک شکل بسازند - زیر شمار : وحدت‌کلمه و حزب‌الله - آنوقت است که درمی‌یابی چیزی در درون این جامعه در حال شکستن است و چیزی در حال بوجود آمدن . آنچه می‌شکند اعتقادی است که آدمی به چند تن - که ردای رهبری جامعه‌را پوشیده‌اند - داشته ، آنچه بوجود می‌آید روحیه‌ی اعتراض است .
این یک شوخی بلند با ملت است که هزاران کشته داد تا آزادی به دست‌آورد ، این خرد گرفتن نیروهای در پنهان جامعه است که سالیان دراز اختناق و سلب آزادی را زیسته و ناگهان در روزهای انقلاب خود را در خیابان دیده که چه پر شور جان می‌دهد تا به آزادی برسد .
حمله به نهادهای آزادی - مطبوعات یکی از آنها - از آن اشتباهات فاجعه‌آمیز است که می‌تواند قهرمانانسی را به نیستی بفرستد و می‌تواند خیل میلیونها نفری موافقان را آرام آرام به اجتماع خشمگین دشمنان بدل کند اگر آزادی قلم برای ما قلم بدستان هوست و بی‌آن می‌چیریم ، برای آنها که می‌خواهند حکومت کنند ، درجه اطمینان است و برای ملتی که آزادی اساسی‌ترین خواستهای قیامش بود ، موجبی است برای زنده ماندن ، حرکت . نبود آزادی اگر ما را به

نیت اصلی مردم‌کوبین مطبوعات «اپوزیسیون» (مخالف) بوده است و آنم روزیکه لایحه مطبوعات را اختلا حضرات به تصویب رساندند. و تازه اگر مستحک آژاپان ، مواد ارتجاسی این لایحه بر اختیار باشد چرا روزنامه‌های دیگر درمان مانده‌اند ؟ مگر قانون ، مدق گروهی قابل اجراء است و مدق گروهی غیر قابل اجراء ؟ اکنون وظیفه تمام آزادمردان و آزادنما است اکنون وظیفه تمام آزادمردان و آزادنما است که در مقابل این بورش تنها به ساعت صدایی قناعت نکنند آنها نیز بورش به‌آوردند . بورش در برابر بورش ، حمله در برابر حمله ، چاق در برابر چاق ؟ چشم در برابر چشم . و با آزاد کردن تمام مطبوعات ، نشان دهند که منقذ تازه قدرت رسیده‌اند و نه سوانده خان راه شاه سابق را پیش بگیرند و خودسرانه و خودکامه هر طوریکه دلشان خواست پلنگ‌وار برزند و دوباره ، استبداد سیاه را بر سر سار و وطن به خون غلیظه سفولی کنند. شاه با آن سببیت و وحش‌گری و آن قدرت

موت با مقهور ، قدرت حاکم فلسفی با به‌بندگترین مطبوعات بی‌طرف و خرفی ، ماحبت اصلی خود را با واقعیت کامل نشان داد. نشان داد مولتی که خود را دولت انقلاب می‌نامد چه‌فاهیت و خدائاسای است و چگونه برای تسلط اختناق‌سیمطا می‌چید . ماحبا بود که آزادمردان و روشنفکران و اهل قلم حدام فریادشان بلند بود و حدام داد می‌زدند که چه بورش و حشنتاک را برای نابود کردن کسرات انقلاب بود گیر حلقهای ایران مدارک می‌بندند. علام و حوارض این هشتمه اظهارنشر بود. از زمان زمانیکه از اسبندگان فرنگه‌نشین و فرست‌طلبان و انصار طلبان ترسد داغلی ، تمام مستحای قدرت را در اختیار گرفتند و ختازنه با استفاده از ثوق و شووق بود حهای می‌جنازده و بلقع‌ولیع تمام آزادیهای بست‌آمده ، پرداختند. حاصد بودیم که چه‌فراسدم بردهش را ، انداختند و چگونه زیر نام قول و قرارها زدند ، مجلس خوسان را مالادند ، و انتخابات

دیجیتال کننده مجله : نینا پویان